بسم الله الرحمن الرحیم



ادیان ابراهیمی

(۳)

لولون، میشل، ۱۹۲۵ م	Lelong, Michel
فاصلهٔ ادیان، فاجعه فلسطین / نویسنده میشل لولون / مترجم محمدرضا رضوانطلب ــ قم: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، ۱۳۸۴.
ص. ۱۸۰: (نشر ادیان، ۸؛ ادیان ابراهیمی، ۳)
ISBN: 964-95295-4-3
عنوان اصلی: La Verite rend libre: Le Judaisme. l'Islam et nous
فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
کتابنامه.
نمایه.
۱. اخلاق دینی. ۲. ادیان. ۳. دین و اخلاق. ۴. عدالت اجتماعی و فلسطین. ۵.مسیحیت و اسلام. الف. رضوانطلب، محمدرضا، مترجم، ب. نشر ادیان، ج. عنوان.
۲ ف ۹ ل/BJ ۱۱۸۸	۲۰۵
۱۳۸۴
کتابخانه ملی ایران	۸۴ـ۲۸۸۷ م

فاصلهٔ ادیان، فاجعه فلسطین

میشل لولون

محمدرضا رضوانطلب

۱۳۸۴



نشر ادیان

فاصلهٔ ادیان، فاجعه فلسطین
● مؤلف: پرفسور میشل لولون (کشیش فرانسوی)
● مترجم: دکتر محمدرضا رضوانطلب (استادیار دانشگاه تهران)
● ناشر: نشر ادیان
● نوبت چاپ: اول، پاییز ۱۳۸۴
● تیراژ: ۲۰۰۰ جلد
● قیمت: ۱۳۰۰تومان
● مرکز پخش:
●۱. قم، ۴۵متری صدوق، ۲۰ متری حضرت ابوالفضل، پلاک ۹۹
تلفن: ۳-۲۹۱۷۹۴۱، فاکس: ۲۹۱۸۲۴۷
●۲. تهران، میدان انقلاب، خیابان شهید لبافی‌نژاد، تقاطع اردیبهشت، شماره ۲۰۱ یکتا
تلفن: ۶۶۴۰۶۱۰۱، فاکس: ۶۶۴۶۸۷۵۵
www.religions.ir
E-mail:pub@religions.ir

اهداء

به روح نورانی پدرم

او که در محنت فراق و تنهائی جان سپرد

و بازماندگان را به فراق همیشگی مبتلا ساخت.

سخن ناشر

گسترش ارتباطات و تأثیر آن بر دین‌پژوهی جهانی کنونی، شناخت دقیق و بی‌واسطهٔ آموزه‌های پیروان ادیان مختلف را در پی داشته است. نشر ادیان برای گسترش گفتمان دینی و ارتباط فرهیختگان ادیان بر آن شده است تا زمینهٔ این‌گونه ارتباطات را هر چه بیشتر فراهم نماید.

کتاب حاضر تجربهٔ دینی کشیشی است که ضمن اعتقاد راسخ به دیانت مسیح، معتقد است که «در مواجهه با فرهنگ، تمدن و مذهب ملتی که شاگردان حضرت مسیح به سوی آنها رهسپار می‌شوند، اتخاذ شیوه‌ای محترمانه و بی‌پیرایه، لازمه وفاداری به انجیل است».

«نشر ادیان» از جناب دکتر محمدرضا رضوانطلب، استادیار دانشگاه تهران، برای برگردان متن حاضر به فارسی سپاسگزار است.

نشر ادیان

فهرست

سخن مترجم

زمانی که بین سال‌های ۱۹۹۸ـ۲۰۰۲ نمایندهٔ فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در پاریس بودم، آشنایی و رابطهٔ نزدیکی با نمایندگان مکاتب گوناگون و گروه‌های فکری مختلف پیدا کردم و یکی از سرفصل‌های مهم مأموریت خود را ایجاد زمینهٔ مفاهمه و گفتگوی نزدیک با نمایندگان نخستین دین رسمی کشور فرانسه می‌دانستم. در این راستا با کشیش نواندیش و سخت‌کوشی آشنا شدم به نام «پدر میشل لولون»[1] که بعدها رابطهٔ ما به یک دوستی صمیمی تبدیل شد و به برکت این آشنایی چندین کنفرانس گفتگوی اسلام و مسیحیت در مدت مأموریتم برگزار و چندین هیأت دوستی مبادله گردید و بسیاری از ذهنیت‌های ناصواب بین اسلام و مسیحیت زدوده شد. در این مدت مطالعات خود را در زمینهٔ رابطهٔ اسلام و مسیحیت افزایش دادم. جدیدترین کتابی که در آن زمان در این موضوع ارائه شده بود کتاب حاضر

---

۱. میشل لولون یکی از اعضای جامعهٔ کشیشان سفیدپوش است. وی لیسانس ادبیات عرب و دکترای ادبیات عمومی را احراز کرده و از بنیانگذارن گروه دوستی و مسیحیت درپاریس به‌شمار می‌رود. کتاب‌های دیگر او عبارتند از: برای یک گفتگو با متعهدین در سال (۱۹٦۵)، من با اسلام آشنا شده‌ام (سال ۱۹۷۵)،عنایات خدایی (سال ۱۹۷۷)، دو وفادار و یک آرمان (سال ۱۹۷۹)، سنت اسلامی (سال ۱۹۷۹)، اسلام و غرب (سال ۱۹۸۲)، جنگ یا غرامت اورشلیم (۱۹۸۲)، کلیسا با ما از اسلام سخن می‌گوید (سال ۱۹۸۴)، اگر خدا بخواهد (سال ۱۹۸۴)، خضوع مسیح در برابر پیام قرآن (سال ۱۹۹۱)، کلیسای کاتولیک و اسلام (سال ۱۹۹۳) و کتاب حاضر که در سال ۱۹۹۹ به چاپ رسیده است.

بود با عنوان La verite rend libre حقیقت روزی آزاد می‌شود.[۱] مضمون واقعیت جویانه و منصفانه کتاب و اعتقاد راسخ به صداقت نویسنده و به‌ویژه دردمندی او در مورد فاجعهٔ انسانی در فلسطین، که وجدان بشری را می‌آزارد، مرا واداشت که برای ترجمهٔ آن به فارسی با کسب اجازه از ایشان اقدام نمایم. اگر می‌خواستم از مسیر اداری و سازمانی راه این گزینه را هموار کنم کاری ناشدنی و هزار عقبه‌ای بود. ازاین‌رو علی‌رغم محدودیت فرصت و توان، شخصاً کار ترجمه را آغاز نمودم. از بد حادثه چندبار ترجمهٔ قسمت‌هایی از آن که در دستنوشته‌های مختلف دست به دست می‌شد مفقود گردید و مجبور به دوباره کاری شدم، اما نهایتاً تقریباً در آخرین ماه‌های دورهٔ مأموریتم کار ترجمه به پایان رسید.

مدت‌ها در اندیشه بودم که آیا نام کتاب را عیناً ترجمهٔ فارسی عنوان متن اصلی قرار دهم یا نام دیگری برای آن انتخاب کنم؟ با توجه به محتوای کتاب و اهتمام مؤلف و عرف عنوان‌گذاری در زبان مقصد، نام «فاصلهٔ ادیان، فاجعهٔ فلسطین» را برای آن انتخاب کردم و تمامی کارهای بازنگری، بازخوانی، تایپ و غلط‌گیری را در مراحل گوناگون به‌کمک خداوند به پایان بردم. در همین جا لازم می‌دانم از تمامی عزیزانی که در این مراحل مرا یاری داده صمیمانه سپاسگزاری نمایم. از همسرم که همواره با پذیرفتن مسئولیت در زندگی، مرا برای اختصاص فرصت بیشتر به کار فرهنگی و پژوهشی یاری می‌دهد تشکر

---

۱. ناشر فرانسوی کتاب حاضر می‌گوید: آیا آشتی بین کاتولیک‌های متعهد به مفاد بیانیهٔ «شورای دوم واتیکان» و کسانی که می‌خواهند وفادار به سنت‌های دینی کلیسا باقی بمانند، ممکن است یا خیر؟ چرا گفتگو و همکاری بین مسلمانان و مسیحیان امروزه ضروری است؟...؟ اینها سؤالاتی هستند که پدر میشل لولون پاسخ‌های آن را در این کتاب ارائه می‌نماید. این کتاب که برخاسته از یک روح آزاد و حاصل سلسله‌ای از مباحث بین‌الأدیانی است، در پرتو تعالیم حضرت مسیح نگارش یافته که فرموده است: اگر در سخنم تأمل کنی، پیرو جدّی من خواهی گردید و حقیقت را باز می‌یابی و حقیقت روزی آزاد می‌شود.

می‌کنم. برای پدرم که در نخستین روز مأموریتم در این سفر فرهنگی مرا به فراق همیشگی خود مبتلا و به دیار یار رحمت شتافت و غفران خدایی را درخواست و برای مارم که در تنهایی محض، صبوری، دردمندی و دعاگویی گزید، آرزوی سلامت داشته باشم.

در پایان، ضمن آرزوی پاک‌نیتی، از روح ملکوتی مسیح مریم پاک و از محضر نورانی مسیح زهرای اطهر «روحی فداهما» می‌خواهم به این اثر ناچیز برکت عطا فرموده آن را در مسیری که ادیان خدایی آن را انتظار می‌کشند (یعنی وحدت عملی تمامی پیروان ادیان آسمانی) مفید و مؤثر قرار دهد.

محمدرضا رضوان‌طلب ـ تهران
اردیبهشت ۱۳۸۴

مقدمه

از آنژه[1] کاتولیک تا مغرب مسلمان

وقتی که در مدرسهٔ ابتدایی بودیم (قبل از جنگ جهانی دوم) در مراسم روز یکشنبه همواره سرودی مذهبی را در بزرگداشت مریم مقدس می‌خواندیم که ترجیع‌بند آن این بود:

به مریم مقدس، به مادر عزیزم قسم،
پاینده‌دار در قلب‌های فرانسویان
[ایمان گذشته‌ها را]
گوش‌دار از بلندای آسمان،
(فریاد میهن را:)
کاتولیک‌ها و فرانسویان را تا ابد حافظ و نگه‌دار باش.

پیام این سرود مذهبی بدون شک بسیاری از مسیحیان زمان ما را به خنده وا می‌دارد، یا اینکه برای آنان ناخوشایند است، اما برای مسیحیان دههٔ چهل، آن زمان که فرانسه، اشغال شده و ستم دیده بود، چنین نیایشی این گونه مفهومی خاص داشت. امروز نیز این سرود برای من عزیز است، زیرا، همان

۱. یکی از شهرهای استان شمالی فرانسه که پایگاه سنت گرایان مسیحی بوده است. نویسندهٔ کتاب، نخستین مراسم کشیشی خود را در این کلیسا برگزار کرده است.

گونه که ژنرال دوگل گفته است، اطمینان دارم که کشور ما فرانسه، بیش از کشورهای دیگر وظیفه و مأموریتی معنوی و بین‌المللی دارد. در مورد کلیسای کاتولیک اگر مادی فرض شود، در بهترین و یا بدترین شرایط، خدا نیز هست. کلیسا، نور حضرت مسیح را به ما منتقل می‌نماید.

آرزوی کشیشی

در میان خانوادهٔ ما عشق به میهن به همان اندازه عمیق است که پایبندی به اعتقاد مسیحیت. فاجعهٔ ژوییِ ۱۹۴۰[۱] آن قدر دردناک بود که در فرانسهٔ تحقیرشدهٔ آن روز بسیاری از کلیساییان و حتی بانفوذترین ایشان، مردم را به اطاعت از اشغالگران دعوت می‌کردند. طی همین ماه‌های غم‌بار بود که من برای نخستین بار فاجعهٔ حیات انسانی و تاریخ را درک کردم. تا آن روز زندگی من آسان، افتخارآمیز و پربار بود. و اینجا بود که خشونت، حقه‌بازی و بهای آزادی را دیدم و چنین بود که آروزی کشیش شدن به اندیشه و نیایش‌های من وارد گشت. مگر نه اینکه مسیح نیز می‌بایست با اعتماد به «پدر آسمانی» به مصاف بدخواهان رود؟ این فکر، شبی خود را به من تحمیل کرد. درست همزمان با زمستان غم گرفتهٔ سال ۱۹۴۱، رئیس مدرسه، تصمیم گرفته بود که دانش‌آموزان بزرگتر را به یک نمایش سینمایی ببرد؛ در آن زمان این مسئله هنوز تازگی داشت؛ به هر حال در صفی منظم برای تماشای فیلم «آوای سکوت» به سینما رفتیم. داستان فیلم، روایت زندگی کشیش «فوکو» بود.[۲]

---

۱. در ۲۲ ژوئن، ۱۹۴۰ نیروهای آلمانی به خاک فرانسه هجوم بردند و قسمتی از خاک فرانسه را اشغال کردند.

۲. مراد همان «شارل فوکو» شخصیت فیلم است که به این لقب خوانده شده است.

شخصیت «برادر شارل»[1] مرا مجذوب خود نمود. همرنگی او با عادات جماعت‌ها، زبان و تحقیق سختی که انتخاب کرده بود، رابطه‌اش با حضرت مسیح به عنوان الگوی منحصر به فرد، و زندگی در سکوت این «برادر جهانی» برای من راه فوق‌العاده‌ای را در مسیر نیل به آزادی ترسیم نمود. بنابراین در این مسیر معنوی، رابطه با اسلام تعیین کننده بود. در این مورد ایشان به عنوان پدر «فوکو» برای دوستش «هانری کاستری» چنین می‌نویسد: «مشاهدهٔ این ایمان، این روح زنده در یک حضور دائمی خدا، مرا وادار به باور چیزهایی بسیار بزرگتر و حقیقی‌تر از سرگرمی‌های دنیوی کرد.»

به هنگام خروج از سینمایی که فیلم «آوای سکوت» را در آن تماشا کردم، تصمیم گرفتم جستجو برای یافتن کتابی را آغاز نمایم که اطلاعات مرا در مورد «راهبان صحرا» بیشتر کند. چند ماه بعد به حوزهٔ علمیه و سپس به دورهٔ کارآموزی کشیش‌های سفیدپوش وارد شدم. در آن زمان قوانین این‌گونه مراکز آموزشی بسیار خشک و سخت بود. این قوانین مستلزم جدایی کامل از دنیا بود، و از آن پس بارها از خود می‌پرسیدم آیا من اشتباه نکرده‌ام که خود را در این دوران جوانی در میان چهاردیواری زندانی کرده‌ام؟ در حالی که جنگ در اطراف ما، بیداد می‌کند، آیا نباید به نهضت مقاومت ملحق و در آزادی فرانسه شریک می‌شدم؟ در تمام زندگی کشیشی‌ام این سؤال به طور مکرر به سراغم آمده است که چگونه می‌توانم در این کوران حوادث، بین انقطاع معنوی که اقتضای دستورات دینی است، و تعهدات مادی که در مسیر عدالت و آزادی پدید می‌آید، جمع نمایم؟

---

۱. مراد همان «پدر فوکو» است که نام وی شارل فوکو (Charles Foucauld)، متولد ۱۸۵۸ و متوفای ۱۹۱۶ است که او را شخصیت علمی و مسیونر بین‌المللی فرانسوی می‌دانند.

دوره کارآموزی کشیشی

به هر حال، زندگی دینی من با دشواری زیادی شروع گردید. شب ورودم به دورهٔ کارآموزی در حالی که به شدت متأثر بودم و تازه از تعلقات خود جدا شده بودم، جدایی از خانواده، غمی اساسی و تقریباً بی‌رحمانه بود. خودم را برای نخستین وعدهٔ غذا در سالن غذاخوری بَدْیُمن و بی‌روح مجموعه یافتم. در آن زمان در دوره‌های کارآموزی و در مدارس علمیه، موقع صرف غذا برای کارآموزان متنی را می‌خواندند. آن شب آن قدر متأثر بودم که هیچ توجه به متنی که با صدای یکنواخت برای ما قرائت می‌شد نداشتم. من به خود می‌اندیشیدم، به فرانسهٔ مصیبت‌زده و اشغال‌شده و به خانه‌ای که به تازگی آن را ترک کرده بودم، ناگهان از جا پریدم. در متن مذکور صحبت از اسلام و مسلمین بود، اما با چه تعبیری! آن قدر جدلی که این متن مرا مبهوت نمود.

نخستین آشنایی با اسلام و معرفی غلط

برای ما سرگذشت سفر نخستین مبلغان مذهبی را در پایان قرن گذشته به آفریقای مرکزی بازگو می‌کردند. شرح تأسف‌باری که باید به دقت مورد توجه قرار می‌گرفت. چرا که این پیشگامان با غیرت، شجاعت و ایمانی داشتند که می‌توانیم حسرت آن را بر دل داشته باشیم. ما که در شرایط مادی بسیار آسان‌تر زندگی می‌کنیم، اما شرایطی که وقایع آنان را تبیین و حماسه آنان را وصف می‌نمودند، آن قدر نسبت به اسلام تهاجمی بود ـ همان‌گونه که در برابر پروتستانها ـ که به نظر من وصفی غیرقابل مسامحه می‌نمود. آیا برای تبعیت از چنین دیدگاهی و ورود در یک چنین مؤسسه‌ای بود که من همه چیز را ترک کردم؟! که از تشکیل خانواده و درک عشق به همسری و تربیت فرزند همانند همهٔ مردم و ممارست برای فراگیری تخصص‌ها، خصوصاً رشتهٔ

علوم سیاسی بسیار در مورد آن فکر کرده بودم، صرف‌نظر کردم؟!!

تصاویر فیلمی که دربارهٔ زندگی پدر «فوکو» بود به یادم آمد. سخنان وی را در مورد اسلام به یاد آوردم. انقلاب عمیقی که در اثر مشاهدهٔ ایمان و نماز مسلمانان در وی ایجاد شده بود پیش چشم من مجسم شد. چگونه کشیشان کاتولیک و مبلغان دینی می‌توانند تا به این اندازه نسبت به ارزش‌های معنوی جامعهٔ مسلمانان بی‌تفاوت باشند؟!

به دنبال یک شبْ بی‌خوابی، درب اتاق پدر روحانی سفیدپوش راکوبیدم. او مردی خوب و ساده بود. برای او دلسردی و تشویش و طغیان روحی خود را بازگو کردم. او به دقت به سخنانم گوش فرا داد و سپس مرا تسکین بخشید، بی‌آنکه قانعم کند. وی در خصوص اسلام همان ذهنیت‌های غلط اطرافیان را داشت، با این وجود ایمان وی به حضرت مسیح آن قدر عمیق بود و خیرخواهی او آن قدر جدی، که توانست واژه‌هایی راکه لازم بود، به کار گیرد تا مرا در هدایت یاری دهد. طی هفته‌ها و ماه‌های بعدی، حضور آرامش‌بخش وی برای من یک پشتوانه بود. احتمالاً به مرحمت وجود او بود که پس از چند ماه سخت و پر از تشویش، تصمیم گرفتم که تحصیلات کاتولیکی خود را دنبال نمایم، و برای رسیدن به این هدف رهسپار تونس شدم؛ زیرا در آن زمان دَیْر پدران سفیدپوش در آنجا قرار داشت. پس از یک سفر دریایی نسبتاً پرتلاطم و سریع با یک کشتی کهنه باری و از جنگ برگشته، در ساحل «گولت» [1] تونس از کشتی پیاده شدیم.

در ماتم برادر

چند ماه قبل از آن که برای نخستین بار به سرزمین اسلام راه یابم، برادر ارشد خود را از دست دادم. افسر جوانی که به نیروهای نهضت مقاومت فرانسه

---

۱. بندر تونس [Caulette].

پیوسته بود و در سال ۱۹۴۴ در خاک فرانسه همراه با نیروهای متفقین پیاده شد و به هنگام نبرد برای آزادی، در استان آلزاس، به شهادت رسید و در قبرستان مبارزان راه آزادی دفن گردید. من انقلاب روحی والدین خود را می‌دیدم و این که چگونه با این مصیبت، با ایمان و شجاعت روبرو شدند. این همان صحنه شجاعت و وقاری بود که در بین دوستان مسلمانم که، در تونس میزبان من بودند، در فردای روز فقدان یکی از نزدیکانش مشاهده کردم. در این مصیبتی که بر آنان وارد شده بود، همان گونه که بر من و خانواده‌ام وارد آمده بود، اندوه جدایی در میان نور خدا و امید به او شکل می‌گرفت.

پس از آن روز، اغلب برای دعا به قبرستان محل دفن برادرم و دوستان همرزمش در استان آلزاس می‌رفتم، همرزمانی که خیلی از آنها مسلمان بودند. آیا در فرانسه، از این سربازانی که از مغرب و آفریقای سیاه آمده بودند و از خانواده‌های سوگوار و فرزندان آنها، آن طور که باید یاد می‌کنیم؟ آنها که رنج‌ها بر خود هموار کرده و زندگی خود را فدای آزادی ما کرده‌اند.

نیل به مقام کشیشی

من پس از چهار سال تحصیل در رشتهٔ علوم دینی در فرانسه و سپس در تونس، به درجهٔ کشیشی نایل آمدم و در کلیسای مهّم «کارتاژ»، نخستین مراسم کلیسایی خود را برگزار نمودم. چند روز قبل از آن، باخبر شدم که مسؤولین می‌خواهند مرا برای گذراندن دورهٔ لیسانس ادبیات کلاسیک به پاریس اعزام نمایند. ابتدا خیلی تعجب کردم و کمی هم سرخورده شدم؛ زیرا قصد من آن بود به کشورهای اسلامی اعزام شوم، اما با خود گفتم روی هم رفته این انتصاب غیرمنتظره جنبه‌های مثبتی نیز خواهد داشت. دوباره به آغوش خانواده، نزد دوستان و به فرانسه، باز می‌گردم در شرایط سخت اما

شورانگیزی که کشور ما پس از جنگ جهانی دوم با آن مواجه بود. این چشم‌انداز مرا خشنود کرد. باید اعتراف کرد که شور و هیجان من رنگ نگرانی به خود گرفت و آن زمانی بود که مطلع شدم که مقامات ارشد مرا بدین جهت برای تحصیل به دانشگاه سوربن اعزام می‌کنند که در یک حوزهٔ علمیه کوچک تدریس نمایم، و من از چنین طرحی به هیچ وجه رضایت نداشتم، اما با خود اندیشه نمودم که در آینده، فرصت بسیار است، و در حال حاضر من خیلی خوش‌شانس بودم که برای تحصیل به پاریس اعزام می‌شدم؛ زیرا دورهٔ کارآموزی دینی و جنگ، مرا از تحصیلات دانشگاهی دور کرده بود. به هر حال با شادمانی جهت بازگشت به فرانسه، با کشتی رهسپار وطن گردیدم.

در آن زمان هنوز محلهٔ «لاتن» در پاریس همانند امروز به وسیلهٔ تاجران پول و کاست ویدئو فروشی‌های آمریکایی و مغازه‌های همبرگرفروشی مک‌دونالد اشغال نشده بود و یک محلهٔ فرهنگی بود. مکانی برای ملاقات‌ها و مباحث سیاسی و معنوی. در اطراف درب خروجی کلاس‌های دانشگاه، فروشندگان روزنامهٔ کمونیست «کلارته»[1] و فروشندگان روزنامهٔ مسیحی «تالا سوربن»[2] با نگاه رقابت و گهگاه نیز نگاه دوستی، به یکدیگر نظر می‌انداختند. در آن زمان دختران، شلوار جین نمی‌پوشیدند و تضاد میان لباس‌های شیک دانشجویان دختر مسیحی و لباس‌های ساده اما منظم دخترانِ هوادارِ حزب کمونیست بسیار چشمگیر بود. این دوره، اوج شهرت نشریهٔ «اسپری»[3] اثر «امانوئل مونیه»[4] بود. هر ساله کاروان زیارت به سوی شهر «شارت»[5] تعداد بی‌شماری از جوانان را رهسپار جاده‌ها می‌نمود.

---

1. Clarte
2. Clarte
3. Espris
4. Emmanuel mounier
5. Chartres

دانشجویان مسیحی، مسلمانان و یهودیان و حتی لامذهب‌ها نیز به آن می‌پیوستند. با یکدیگر دعا و سرود مذهبی می‌خواندیم و با اعتقاد، به بحث می‌پرداختیم. مدیر بزرگ این گردهمایی گسترده، شخصیت معروف «آبه شارل» بود که یک فرد پرشور مذهبی با خصیصه‌های بسیار از جمله قدرت بیانِ بالا به شمار می‌رفت.

با وجود این که شجاعت و ایمان وی را ستایش می‌کردم، اما از احساس پیروزی و برتری دینی و تحمل‌ناپذیری وی هیچ گاه خوشم نمی‌آمد. یک روز در حالی که به سوی کلیسای معروف «شارت» حرکت می‌کردم و توسط دانشجویان آفریقایی احاطه شده بودم، شنیدم که وی در خصوص قرآن با عباراتی صحبت می‌کرد که بی‌اطلاعی عمیق وی را نشان می‌داد. به نظر من عملاً حتی در محافل روشنفکران کلیسای ما، و یا حداقل کارمندان و خادمین آن، بسیار ناعادلانه نسبت به اسلام و مسلمانان فکر می‌کردند.

ملاقات با کشیش دومرسمن

در این زمان بود که حادثه‌ای پیش آمد که من امروز اهمیت آن را درک می‌کنم؛ این حادثه ملاقاتی بود که در پاریس با یک پدر روحانی سفیدپوش داشتم، وی در آن زمان مسئولیت‌های مهمی در شمال آفریقا بر عهده داشت، او به من پیشنهاد کرد که تحصیلات خود را با لیسانس ادبیات عرب در دانشگاه الجزایر تکمیل نمایم. با شادمانی این پیشنهاد را پذیرفتم؛ زیرا از نخستین روز کارآموزیِ درس‌های دینی خود هیچ‌گاه از اندیشهٔ کشور مغرب و دنیای اسلام به دور نبوده‌ام، و این گونه بود که چشم‌انداز جدیدی در زندگی من گشوده می‌شد.

قبل از آنکه بتوانم در سطح دانشگاهی به مطالعهٔ ادبیات و تمدن عرب

بپردازم می‌بایست آشنایی خود را با زبان قرآن تکمیل می‌کردم. برای رسیدن به این هدف به مجموعه‌ای اعزام شدم که در آن روزها در تونس به وسیلهٔ پدر روحانی «آندره دومرسمن»[1] هدایت و رهبری می‌شد.

قبل از آن، در خصوص این پدر روحانی بسیار شنیده بودم. می‌دانستم که او در تونس انستیتوی ادبیات زیبای عربی را تأسیس نموده بود که کتابخانه، نشریه و حلقه‌های فرهنگی آن امکان ملاقات‌های متعدد را بین پدران روحانی و دوستان مسیحی و نخبگان مسلمان فراهم می‌آورد. مدت‌ها قبل از صدور اعلامیه «شورای دوم واتیکان» ـ «پدر دومرسمن» درک نموده بود که وفاداری به انجیل مستلزم آن است که برخوردی محترمانه و بی‌پیرایه در برابر فرهنگ و تمدن و مذهب ملتی که شاگردان حضرت مسیح به سوی آن فرستاده شده‌اند، اتخاذ گردد. این رفتار روشن‌بینانه، و شجاعانه زمینهٔ احترام دوستان فراوانی را چه مسیحی و چه مسلمان فراهم آورده بود. از سوی دیگر این رفتار، انتقاد و حتی خصومتِ بخش عظیمی از کلیسا و روحانیون و در پیروی از ایشان تعداد بی‌شماری از مسیحیان را برمی‌انگیخت.

جوامع مسیحی، ایتالیایی و مالت که در آن زمان در مغرب می‌زیستند هنوز اکثراً تحولات جاری را درک نکرده بودند. تعداد زیادی از این جمعیت اروپایی از جملهٔ خانواده‌های محترم و فعال محسوب می‌شدند تا از خانواده‌های متکبر و سلطه‌جو، اما به ندرت و تقریباً استثنایی، بعضی از آنها نسبت به‌وسعت و عمق حرکت مردمی در شمال آفریقا، به‌نظر ناآشنا می‌آمدند.

این جامعهٔ اروپایی ساکن در مناطق تحت‌الحمایه، غالباً کاتولیک بودند. آنان نه تنها در شهرهای تونس و کارتاژ بلکه در تمام شهرهای تحت نیابت

---

1. Andre de mersnmam

سلطنت حضوری قوی داشتند. و در نتیجه، کلیسا ارتباط تنگاتنگی با حضور استعمار پیدا کرده بود و به همین دلیل تحت نفوذ تفکرات استعماری بود.

مهاجران، تجار و کارگران اروپایی که در این کشورها کار و زندگی می‌کردند، روابطی محترمانه و در بسیاری از موارد روابط دوستانه‌ای با جامعهٔ مسلمانان داشتند در میان آنان زنان و مردان غیرتمند و شجاع بسیاری پیدا می‌شدند که ارزش‌های انسانی و مسیحی آنان نزد فرانسویان بسیار ناشناخته بود. با این وجود در این جامعهٔ کاتولیک در آن زمان در سرزمین‌های استعمار زده حضور داشتند هاله‌ای از عدم شناخت نسبت به جاذبه‌ها، فرهنگ و ارزش‌های جامعهٔ تونس سایه افکنده بود.

امروزه سهل بلکه بسیار آسان است که ما اشتباهات گذشته را اعلام کنیم شاید بیشتر لازم باشد از خود بپرسیم آینده و یک قرن دیگر در مورد ما چه خواهند گفت؟

آیا این خطر وجود ندارد که ما نیز فاقد روشن‌بینی و حالت تسلیم در برابر نوآوری‌ها، همنواگرایی‌ها و شعورهای برتر باشیم. نوآوری‌هایی که اگر چه واقعاً دقیق هستند ولی کمتر از گذشته قابل شک نمی‌باشند.

به طور دقیق‌تر، در همین زمینهٔ گفتگو بین اسلام و مسیحیت، آیا ما به یک رفتاری که با روح حضرت مسیح منطبق باشد رسیده‌ایم؟

تأیید یافته‌ها در الجزایر

آن چه را در تونس احساس می‌کردم در الجزایر برایم یقینی شد. وقتی در سال ۱۹۵۲ دانشجوی دانشگاه این کشور شدم هر روز با نمایندگان تفکرهای مختلف موجود در آن زمان در تماس بودم چند ماه بعد می‌رفت که شورشی در الجزایر برپا شود که تنها کسانی از آن متعجب می‌شدند که از تاریخ و

واقعیت اجتماعی جامعهٔ مغرب بی‌اطلاع بودند. در محافل دانشجویی نیز، آنان که پیش از این در بحث‌های سیاسی به مبارزه با یکدیگر می‌پرداختند پس از آغاز مبارزهٔ مسلحانه به مبارزان جبههٔ آزادی ملی (F.L.N) و یا هواداران سازمان ارتش سری (O.A.S) پیوستند. و من که یک کشیش کاتولیک بوده و از فرانسه آمده بودم از سوی گروهی مورد شک قرار گرفته بودم که با استعمارگران همکاری می‌کنم و بعضی به من شک داشتند که نسبت به ملی‌گرایان الجزایری خوش‌خدمتی می‌کنم. در این میان، دو اردویی در برابر هم صف‌آرایی کرده بودند، مردان و زنان تلاش می‌کردند تا روابطی هر چند بسیار نادر و سست و ناپایدار داشته باشند. در همین زمان بود که دوستی من با علی‌مراد آغاز شد، رفاقتی که در حدود نیم قرن به ما کمک کرد تا هیچ‌گاه از ایجاد برادری بین مسلمانان و مسیحیان ناامید نباشیم. هرچند شایعات موجود در اطراف ما آن را واهی یا خطرناک می‌دانست.

پس از گذراندن تحصیلات دانشگاهی در الجزایر مسئولین، مرا به تونس اعزام کردند. آنجا با کمال شادمانی، دوباره خود را در انستیتوی ادبیات عرب در کنار پدر روحانی «دمرسمن» و گروه کشیشان عالی مقامی که در اطراف او بودند یافتم. تونس، آن روز سرشار از هیجان بود. «حبیب بورقیبه» پس از یک روز چانه‌زنیِ سخت با فرانسه، در میان استقبال پرشور ملت خود، به میهن باز می‌گشت. در طول سه روز و سه شب در محله‌ای که مجموعهٔ ما در آن قرار داشت فضایی کاملاً استثنایی و پر از همهمه و هیجان توأم با جشن و سرور دیده می‌شد. من با تودهٔ جمعیت همراه شدم در جایی که غنی و فقیر، شهری و روستایی، زنان با پوشش و روحانیون معمم و جوانان پیشاهنگی با لباس‌های سفید و قرمز را در خود جا داده بود، در حالی که من هم لباس خاص روحانی، صلیب و تسبیح به دست داشتم. در شادمانی توأم با آرامش این جمعیت

مسلمان احساس کردم که آنان آزادی خود را جشن می‌گیرند. بدون کمترین حرکت خشونت‌آمیز در برابر یک کشیش فرانسویِ که همچون من، که در میان آنان حضور داشت، حتی در محلهٔ عمومی «باب زلیخا» اتحادیهٔ مرکزی دانشجویان تونس با اصرار از من دعوت می‌کردند که همراه با آنان دست **مجاهد بزرگ** را بفشارم. آنان این لقب را آن روز به «حبیب بورقیبه» می‌دادند.

اما در مجموعهٔ کشیشان سفیدپوش که من نیز عضوی از آن بودم و برای آن ارزش قائل هستم برخی از مسایل مرا رنج می‌داد. مسئولین از من می‌خواستند که تمام فرصت و توانم را در مورد فرهنگ عربی صرف کنم و از ملاقات با اروپایی‌ها پرهیز نمایم. با درک کامل از الزاماتی که یک مطالعهٔ جدی از جامعهٔ تونسی اقتضا دارد، نمی‌توانستم وجود تعدادی فرانسوی کاتولیک و غیر کاتولیک راکه آنها هم مثل من در آنجا زندگی می‌کردند به فراموشی بسپارم. چنین کاری برای من غیر ممکن بود خصوصاً مهاجران و کارمندان اروپایی که سال‌های مدیدی در تونس مشغول کار بودند، و پس از استقلال تعداد زیادی همکار به آنان ملحق شده بودند که برخی از آنان شدیداً به واقعیت‌های محلی متعهد بودند.

مسئولیت کانون دانشجویان کاتولیک

به درخواست خودم و با موافقت مسؤولینم، «اسقف کارتاژ» پدر روحانی «پرن»[1] مسئولیت کانون دانشجویان کاتولیک را به من واگذار نمود. قرار من با او این بود که این محل، مرکزی برای ملاقات‌های فرهنگی و معنوی بین دانشجویان جوامع مختلف مسیحی، مسلمان و یهودی، خداپرست و ملحد، باشد. و همین یک نکتهٔ دلگرم کننده بود که هیجان را در من پدید می‌آورد و به

1. Perrim

زودی کانون ما به یک مرکز عالی مباحثات شورانگیز در رابطه با واقعیات زمان تبدیل شد. از جنگ مصیبت‌بار کشور همسایه، الجزایر تا بحث‌های ایدئولوژیک رایج در پاریس، پیرامون مسأله مارکسیسم، نظرات «کامو» و «سارتر» و نشریهٔ «روح»، که در این کانون مطرح می‌شد.

به طور مکرر از پاریس سخنرانان معروفی همانند ژال لاکرو پولس ریکو[۱]، ژان ماری دوماناش[۲]، ژاک برک[۳]، برای سخنرانی می‌آمدند، پس از سخنرانی در سالن‌های مملو از جمعیت خانهٔ فرهنگ ابن‌خلدون، در خانهٔ دوستان خود و یا در کانون دانشجویان گرد هم می‌آمدیم و فرصت‌های عالی، جهتِ آشنایی و ارزیابی جوانان نخبهٔ تونسی که به نوبهٔ خودشان ما بازگوکنندهٔ تاریخ، ادبیات و مذهب کشورشان بودند پیش می‌آمد.

محل شورانگیز دیگر برای تبادل نظرات، کلوپ سینمایی بود که هر یکشنبه پس از حضور در مراسم مذهبی کلیسای محل اقامت خواهران روحانی با موتور به سینمای «لوپاریس» می‌رفتم و پس از پخش فیلم‌های بی‌نظیری به کارگردانی افراد مختلف از کارنه[۴]، تا برگمن[۵] و از فلینی[۶]، تا برسون[۷]، مسلمانان، یهودیان و مسیحیان و مارکسیست‌ها با بحث‌های بی‌پایان و دوستانه با یکدیگر به مبارزه می‌پرداختند. من به عنوان تنها کشیش کاتولیک در میان تمامی جوانان تونسی از گروه‌های مختلف، خودم را خیلی نزدیک به معتقدان مسلمان و همراه با آنان در جهت دفاع از ارزش‌های اخلاقی مورد انکار چپی‌ها می‌دیدم. همچنین برای پس گرفتن حقوق ملت فلسطین که اغلب از سوی روشنفکران صهیونیست و به اصطلاح

1. Jean La corix
2. Jean Marie Domenach
3. Jacgue Bergue
4. Carne
5. Bergman
6. Felline
7. Bresson

ترقی‌خواهان به فراموشی سپرده می‌شد.

با این وجود و با تمامی احترامی که برای این ملاقات‌های فرهنگی داشتم احساس می‌کردم باید بیشتر به جنبه‌های اعتقادی و معنوی ارتباط‌های بین کلیسا و اسلام توجه داشته باشم. با همکاری چند تن از دوستان مسیحی و مسلمان تونسی یک گروه فکری مذهبی را ایجاد کردیم و نشست‌های منظمی با هم داشتیم و هر کدام تلاش می‌کردیم تا در عین آنکه اعتقادات خود را تعمیق بخشیم از بینش دیگری نیز درک بهتری پیدا کنیم.

تأسیس دبیرخانهٔ روابط اسلام و مسیحیت

برای من خبر بسیار عالی بود آن گاه که در سال ۱۹۷۵ از سوی مسؤولین به من پیشنهاد شد تا به پاریس برگردم، تا تحت نظارت اسقف فرانسه «دبیرخانهٔ روابط اسلام و مسیحیت» را تأسیس کنیم. (که با عنوان فشرده S.R.I خوانده می‌شد.) پس از حدود بیست سال اقامت در مغرب، آنجایی که تجربیاتی کسب کرده و نکاتی آموخته و دوستانی یافتم که می‌توانستم از آن پس روی دوستی آنها حساب کنم، می‌رفتم که به فرانسه برگردم و در آنجا خود را وقف گفتگو بین ادیان نمایم. با توجه به موقعیت کشورم در جهان و روابطش با مغرب، خاورمیانه و آفریقا، این وظیفه و مسئولیت برای من خیلی مهم و هیجان‌انگیز می‌نمود. من می‌دانستم که این کار آسانی نیست، اما خوشبخت بودم که این اعتماد نسبت به من در واگذاری این مسئولیت وجود داشته است.



کلیسا «اعلام موضع»

ده سالی از عمر کشیشی من می‌گذشت که «پاپ ژان بیست و سوم»، اعلامیهٔ عمومی «واتیکان دو»[1] را منتشر کرد. همانند بسیاری از کاتولیک‌های همدورهٔ خودم از این اتفاق تازه با شادمانی و امید استقبال کردم. با توجه به تحولات عظیم فرهنگی که فرانسه، اروپا و جهان پس از جنگ جهانی دوم به خود دیده بود، من خوشحال بودم که در محیط کلیسا یک گفتگوی آزاد آغاز می‌گردد تا اعتقاد ما را به معجزهٔ حضرت مسیح تعمیق بخشد.

آشنایی من با الحاد در پاریس و سپس با اسلام در الجزائر و تونس، مرا مطمئن ساخت که برای ما مسیحیان، جهت حفظ حیات اعتقادی‌مان ضروری است که اعتقادات دیگران را بشنویم و به آنها احترام بگذاریم، چه مؤمن باشد و چه بی‌دین. به نظر من این گوش کردن محترمانه بُعد اساسی اخلاق انجیلی است.

در سال ۱۹۷۵ به فرانسه فرا خوانده شدم تا زیر نظر اسقف‌ها، دبیرخانهٔ

---

۱. واتیکان دو، بیست و یکمین شورای عمومی کلیسا است که بین سال‌های ۱۹۶۲ تا ۱۹۶۵ تشکیل و رنسانس کلیسا نام گرفت.

روابط اسلام و مسیحیت (x.R.I)[1] را تأسیس و اداره نمایم. هنگامی کـه ایـن مأموریت شورانگیز را با اطمینان کامل آغاز نمودم، ابداً انتظار نداشتم که در شغل جدید با چنین مشکلاتی مواجه شوم. ماجراهای ماه می سـال ۱۹۶۸ از همین جا رقم می‌خورد و شیوه‌ای که بخشی از کـلیسای کـاتولیک فـرانسـه برای اجرای تصمیمات شورای دینی کاتولیک به کـار مـی‌گرفت بـرای مـن نگران کننده بود.

در نخستین گردهمایی عمومی اسقف‌های فـرانسـه کـه در شـهر «لورد» برگزار شد به عنوان مسؤول دبیرخانهٔ روابط اسلام و مسیحیت، دعوت شده بودم. هرگز نمی‌توانم رنجی راکه در آن جا بر من تحمیل شد، فراموش کنم. وقتی می‌دیدم گروهی از اسقف‌های کشـورمان در آمـوزش دیـن، مـذهب، تعلیمات روحانیون و همچنین در میان بسیاری از حرکت‌های کاتولیکی به ویژه در سازمان جوانان کاتولیک و ارگان کاتولیک‌های سالمند اجازه داده‌اند، جدایی به وجود آید مبهوت می‌شدم و نیز از این که می‌دیدم گروهی به بهانهٔ به کارگیری منشور «واتیکان دو»، ایمان را به نوعی تعهد اخـلاقی، خـلاصه مـی‌کنند و تـعهد اجـتماعی ـ مسـیحی را بـه نـوعی حـمایت از کـارگران، و بزرگداشت قربانی مقدس را به نوعی ضیافت برادرانه بین هواداران کمابیش سیاسی محدود می‌نمایند. از فـقدان آگـاهی اعـتقادی و فـرهنگی کـافی در بسیاری از موضع‌گیری‌ها و اعلامیه‌های رسمی کلیسای فرانسه به اندازهٔ عدم وجود عکس‌العمل‌های مناسب در برابر وقایع بین‌المللی و بین‌الأدیانی بر من شوک وارد شده بود.

من چندان مجذوب نظریهٔ اسقف «لوفبور» و پیروانش نشده بودم؛ چراکه به نظرم می‌آمد که در برابر اسلام نه تنها یک موضع روشـن، بـلکه مـوضعی

1. Secretaniat pour les Relation avec Islam.

جنجالی دارند. به علاوه نتوانستم بفهمم که چرا آنان در عین حال که خواستار وفاداری به سنت کاتولیک هستند، تمامی مصوبات دینی از زمان حواریون تا کنون را، به جز آخرین بورد آن، به رسمیت می‌شناسند. من هم مثل ایشان وقتی به موضع‌گیری لاییک‌ها، روحانیون، کشیش‌ها و حتی برخی از اسقف‌ها گوش می‌دادم نگران می‌شدم. آنها طوری با واژهٔ «شورای کلیسا» برخورد می‌کردند که گویا مسیحیت با «واتیکان دو» آغاز شده است! در سال‌های بعد تقریباً هر هفته فرصت پیدا می‌کردم که مراسم عشاء ربانی را در یکی از کلیساهای شهرها یا روستاهای کشورمان بر پا نمایم. آنجا به بهانهٔ عملی‌کردن اصلاحاتی که در «واتیکان دو» تصویب شده بود، خصوصیات مراسم نان و شراب خون عیسی در میهمانی‌ها نادیده گرفته می‌شد. همچنین تقریباً تمامی میراث‌های افتخار آفرین معنوی و آوایی را که توسط «گرگورین» پدید آمده بود حذف می‌کردند تا به‌جای آن تعداد بی‌شماری سرود مذهبی را جایگزین کنند، که اکثریت افراد از روی نگرش دینی، اعتقاد داشتند که اینها از لحاظ هنری حزن‌آور هستند.

من نمی‌خواهم در اینجا افراطی و بی‌انصاف باشم. من می‌دانم که «واتیکان دو» ثمرات مقدسی را دربرداشت. همان‌گونه که می‌دانم در مجموعهٔ وسیع سرودهای مذهبی که اکثراً غم‌انگیز و در سطح متوسط هستند، آثار باکیفیت نیز می‌توان پیدا کرد. به علاوه از چند سال قبل ما در سازماندهی یک عکس‌العمل سنجیده در مقابل افراط‌های شگفت‌انگیز سهیم بودیم و خوشبختانه موفق شدیم به یک چهره هر چه بیشتر منطبق با سنت مسیحی برگردیم، اما امروزه هنوز تفاسیر زائد و آشفتگی‌های بسیاری مقدسات را احاطه کرده است. گویا حضرت مسیح به پیروان خود سفارش نکرده بود که از قیل و قال پرهیز نمایند. آن گاه که آنان به سوی خدا برگردند

در آن زمان خدا به آنان خواهد گفت: «پدر آسمانی شما، همهٔ آنچه را که شما به آن نیازمندید، حتی قبل از آنکه آن را از او مطالبه کنید، می‌داند.»

خاطرهٔ تلخ

در اینجا جز یک خاطرهٔ تلخ را یادآوری نمی‌کنم یک شب که به مراسم عشاء ربانی در یک مجتمع دینی دعوت شده بودم، چند دوست مسلمان را که گفته بودند علاقه‌مند هستند در مراسم نیایش نوئل ما شرکت کنند، به همراه خود بردم، ولی در هنگام ورود باکمال تعجب متوجه شدم که درب عبادتگاه بسته است. کسی برای من توضیح داد که برنامه در سالن غذاخوری اجراء خواهد شد، محلی که تعداد زیادی میز غذا آماده شده بود. پس از صرف غذا و نوشابه، روی یکی از همان میزهایی که همچنان پر از باقیماندهٔ غذاها بود مراسم دینی اجرا شد. البته اگر هنوز بتوانیم کلمهٔ "مراسم دینی" را برای گپ خالی یا یک بحث سیاسی اجتماعی، که قبل و بعد آن یک مراسم دینی سنتی انجام می‌شود، به کار بریم.

من و دوستان مسلمانم مبهوت و شوک زده بودیم. به همان اندازه که آنها به راحتی توانستند با شرکت در مراسم جشن نوئل همراه ما در دعا شرکت کنند، دقیقاً همان‌طور، چون من، از این مراسم اعجاب‌آور انجمن دینی ناراحت و متأسف شدند.

آن روز دانستم که نه با رد و طرد مراسم معنوی و مذهبی کلیسا بلکه با وفاداری به آن است که ما می‌توانیم یک رابطهٔ درست همراه با احترام متقابل، در ارتباط با مسلمانان احیاء کنیم.

اخیراً در واکنش به مسئلهٔ تقدس‌زدایی از مراسم‌های دینی و در مخالفت با سیاسی کردنِ نگران‌کنندهٔ حرکت‌های کاتولیکی، شاهد به‌وجود آمدن

جریانهای «خیرخواه» و یا به عبارتی «احیاگر» بودیم که اغلب تحت تأثیر برخی شکل‌های آمریکایی پروتستان، به نیاز روز جامعه به همبستگی و انسجام در نیایش‌های جمعی و معنویت پاسخ می‌دهد، اما سهم آنان در حیات کلیسا هر چه که باشد ما می‌توانیم از خود بپرسیم آیا حالات اثباتی آنان و نوآوری گاه بی‌ملاحظه آنان و آوای تأثیرگذارشان این خطر را ندارد که میدان وسیعی در اختیار هیجانات دسته‌جمعی قرار گیرد که پایه‌های درونی ایمان را تهدید نماید؟ آیا واقعاً بالا بردن دست یا تکان دادن روسری رنگی برای ورود به نیایش کافی است؟

وانگهی آیا پیشرفت‌های اخیر حرکت‌های عرفانی مانع نشده است تا یک زبان الهام یافته از ایدئولوژی مدرن بیش از ایمان به معجزهٔ حضرت مسیح در دل‌های روحانیون پایدار شود؟ به عنوان شاهد می‌توان از اعلامیه‌ای یادکرد که در اوت ۱۹۹۷ در کلیساهای فرانسه به مناسبت سفر پاپ‌ژان‌پولس دوم به پاریس در دوازدهمین سالروز بزرگداشت روز جهانی جوانان نصب شده بود. در این اطلاعیه چنین آمده بود:

> «مسیحِ تو یهودی، موتور سیکلت تو ژاپنی، دوچرخه سواری، پیتزای تو ایتالیایی، کوس‌کوس[1] تو الجزائری، دموکراسی تو یونانی، قهوهٔ تو برزیلی، ساعت تو سوییسی، پیراهن تو از هاوایی، اعداد تو عربی و حروف تو لاتینی است و تو، همسایه‌ات را سرزنش می‌کنی که او خارجی است!!»

با اندکی توجه بهتر، آیا به راستی این اعلامیه بیشتر بیانگر ایدئولوژی جهانی شدن تشکل‌های ضد بنیادگراست یا پیام حضرت مسیح و معجزهٔ او؟

۱. کوس‌کوس نوعی غذای الجزائری شبیه به برنج نیمه است.

این راهی نیست که از طریق آن بتوان به جوانان کمک کرد تا با خدا رابطهٔ صمیمانه‌تری برقرار کنند و مقدسات بزرگ‌تر و وسیع‌تر و رفیع‌تر و عمیق‌تر را بهتر بفهمند و با عشق به حضرت مسیح که برتر از همهٔ معارف است بیشتر انس بگیرند.

چقدر تعجب‌آور است زمانی که پس از سال‌های ۷۰، بسیاری از مسیحیان معتقد از کلیسا فاصله بگیرند و بسیاری دیگر از معتقدان و غیر معتقدان از برگزاری مراسم مذهبی (تعمید) فرزندانشان پشیمان شوند؟ بی‌آنکه بخواهیم بگوییم همیشه مشت، نمونهٔ خروار است، لکن این مسئله حداقل سزاوار بود که به عنوان خلوتی آرام و در خفا با پروردگار و اندیشیدن در مورد آن، مطرح شود.

من به نظرم نمی‌آید که شورای واتیکان دو شرایط را به وضع مشوّش کنونی کشانده باشد، اما نمایی است در یک گسترهٔ وسیع، در بسیاری از کشورهای غربی و به ویژه در فرانسه دیده و درک می‌شود. در این مورد به جای طرد کردن و متهم کردن مؤمنان سنت‌گرا و شخصیت‌های کلیسا باید اعتراف کنیم که برادری کشیشی الهام‌یافته از «سنت پی‌یه دهم» توانسته است فقط یک بخش خاص از میراث دینی، معنوی و هنری کاتولیک را حفظ کند. در حالی که در بسیاری از مجامع اهل اندیشه ما شاهد عقبگرد بوده‌ایم. دیگر سرودهای دسته‌جمعی محو شده‌اند و در مراسم مذهبی بر خلاف رسم پنجاه سال گذشته سرودها به لاتینی خوانده نمی‌شوند.

آیا به واقع نیایشی زیباتر از نیایش «خالق خبیر» پیدا می‌شود یا چنین کلماتی که امروزه کاملاً به فراموشی سپرده شده‌اند:

خدایا من خود را در پیشگاه تو «بین دو دست تو» قرار داده‌ام.

ای خدا! آنچه را که می‌خواهیم به ما عطا فرما،

و ما را در خواب و بیداری حفظ کن،
تا آنکه ما با حضرت مسیح محشور شویم در حالی که در صلح و آرامش به سر می‌بریم.

عمق تعالیم سنّتی

من به خوبی می‌دانم گروهی از روحانیون اعتراض دارند که این سرودها و نیایش‌ها تنها برای قشر خاصی مثل بورژواها مناسب است نه برای عامّه! با این حال یک روز در یک روستا، زن دهقان کهنسالی، هنگام خروج از کلیسا پس از مراسم روز یکشنبه به من چنین گفت:

> از آن زمان که روحانیون ما نمی‌خواهند که ما همچون گذشته سرودهای خاص خود را بخوانیم من دیگر هیچ چیز از مراسم درک نمی‌کنم.

در این جا چگونه می‌توان توصیه‌های ژنرال دوگل را یادآوری نکرد. «آلن پی‌یرفیت» از وی نقل می‌کند: که توسط «آلن پی‌یرفیت» گزارش شده است:

> ژان بیست وسوم این سنت بزرگ سرود عبادی را پدید آورد. این کار چندان ساده‌ای نبود جرأت و پاکی بسیاری را می‌طلبید و (...) من می‌ترسم که این به زودی از خاطرها برود. باید به آن توجه می‌شد، اما دستخوش تأثیر عده‌ای گردید که مدعی هرگونه انقلابی به طرفةالعینی بودند. برای بناکردن آن هر کسی باید به سهم خود، وقت بگذارد. و خود وقت بیشتری می‌گذاشت. من مطمئن نیستم که کلیسا دلیلی برای حذف سرود دسته‌جمعی و سرودهای به زبان لاتینی داشته است. ما هیچ وقت حق نداریم خود را کمتر بدانیم و یا انکار کنیم. چگونه می‌خواهید دیگران شما را باور کنند در حالی که

شما خودتان را باور ندارید.[۱]

طرفداری از حکومت کلیسا به اندازهٔ حکومت قبلی قابل شک و تردید است. حتی شاید در شرایطی که چنان آزادی‌هایی به کشیشان و به لاییک‌ها در مراسم مذهبی داده می‌شود، بیشتر شک برانگیز باشد. اعلامیه «واتیکان دو» در مورد آیین‌های مذهبی جای تفسیرهای تأسف‌آور و رفتار عوامانه را بازگذاشته است که گاهی به اندازه‌ای خودسرانه است که خیال پردازانه تلقی می‌شود. این جانبداری جدید از حکومت موجب دوری بسیاری از مردان استوار از کلیسا شده است و محنت‌ها و مشکلاتی را به طرفداران کلیسا تحمیل کرده که می‌توانست از آن پرهیز شود. ما همواره مشاهده می‌کنیم که یک وفادار برای ما چنین می‌نویسد: «تعصب علیه ما برانگیخته شده است.» این گفتار گله‌آمیز به رفتار بعضی از کشیش‌ها در هنگام موعظه و ارائهٔ تفاسیر در مراسم مذهبی، اشاره دارد، که بیشتر به یک سخنرانی سندیکایی شبیه است تا ابلاغ متواضعانهٔ سخنان پروردگار که روی سخن با تمامی انسان‌ها و تک‌تک آدمیان دارد.

روحانیون سنتی نیز همچون روحانیون مصالحه‌جو «نوگرا» در معرض این خطر هستند که به عنوان ابزاری برای پیام‌های سیاسی در سخنرانی‌های مذهبی به کار گرفته شوند. در حالی که مراسم مذهبی «سنت‌پی‌یه پنجم» که همیشه و به طور یکپارچه مذهبی است، نمی‌تواند تحت هیچ شرایطی برای ارائه یا تحمیل مفاهیم جانبدارانه به کار گرفته شود. این مراسم هر مرد و زنی را، از غنی و فقیر، کارگر و کارفرما، پیر و جوان، محافظه کار و اصلاح طلب، دعوت می‌کند که خود را متواضعانه در برابر خداوند قرار دهند؛ همچون

---

۱. کتاب اودوگل بود نوشتهٔ الن پی‌رفیت، انتشارات فالوفیلر، سال ۱۹۹۷ صفحه ۱۹۹

عامهٔ مردم در برابر انجیل. پس از یک بازدید کنجکاوانه از کلیسای نیکلای شهر شارونه یک مخاطب قدیمی برای من چنین نوشت: «مایلم شگفتی خودم را از مراسم "سنت پی‌یه پنجم" که برای من تازگی داشت اعلام نمایم.» آری در آنجا چهرهٔ واقعی کشیش همان‌گونه که هست ظاهر می‌شود؛ مانند دیگران، بلکه حتی نرم‌تر و انعطاف‌پذیرتر. ما در جریان مراسم رسمی، احساس می‌کنیم وظیفه داریم با او و برای او دعا نماییم. زبان لاتینی [در مراسم نیایش] برای این بود که مشخص کند زبان خداوند متعال غیر از زبان ماست. من شخصاً تصور می‌کنم که در یک مراسم مذهبی که در کلیسای سنت‌پی‌یه پنجم با شور و عشق برپا شده، می‌توانیم این واقعیت اسرار آمیز خدا را که در ضمیر ماست دوباره احساس کنیم بدون آنکه چگونگی آن را به خوبی درک نماییم. این مسئلهٔ اسرار آمیز بودن رابطهٔ ما و خداوندگارمان همواره مشهود است، اما در بسیاری از موارد به بهانهٔ امکان راه یافتن القائات اجنه در آن، کنار زده می‌شود که واقعاً تأسف‌آور است!

این مسئله‌ای است که بیش از آنکه با حاضرین در عرصه یک مراسم مذهبی قابل بحث باشد با کشیشان، باید مورد گفتگو قرار گیرد، اما چگونه اعتراف نکنیم که معمولاً حرکت‌های فرهنگی ـ توجیهی مانع درک رازها هستند؟ و چرا دیگران را ملامت کنیم؟

یک دوست مسلمانی که کاملاً به اعتقاد خود پای‌بند بود و با فرهنگ فرانسه و عرب عجین شده بود روزی چنین برای من نوشت: به عنوان یک ناظر بیرونی مدت‌هاست که از تباینی که در رفتار تحقیرآمیز و نامهربانانه محبت در رابطه با سنت‌گرایان و از سوی دیگر خوشرویی که در برابر مفسران مارکسیست مشاهده می‌کنم متنفر شده‌ام. بی‌شک، اسقف لفبور مرا به کورهٔ آدم سوزی تهدید خواهد کرد، اما او مردی مؤمن است و کسانی که از

او پیروی می‌کنند در خور احترام‌اند. پای‌بندی آنان به حفظ قداست و عظمت مراسم شرعی، که کمی افراطی است، گاهی عصبانیت برانگیز است، اما به نظر من بیشتر از سر ایمان است تا به خاطر شور و هیجان گروهی برای ایجاد نابهنجاری شرعی و به تعبیری تصنّعی.

امروزه همچون گذشته و همچون سیره‌ای که در طول قرن‌ها جریان داشته است، در مرکز جامعهٔ کاتولیک گرایش‌های متفاوت اظهار می‌گردد. این مسئله بسیار طبیعی و مایهٔ خوشبختی است. همان‌گونه که بحث میان طرفداران «پی‌یر» و «پولس» نیز گواه اصالت این گرایش‌هاست. بحث اساسی برای آینده، مسیحیت و انشعابی است که پس از نخستین شورای اورشلیم به‌وجود آمد و در قرن‌های بعدی با رویارویی ایده‌ها در قلب کلیسای کاتولیک هیچ‌گاه متوقف نگردید.

تنوع، عامل دوام

از «قدّیس اگوستین» تا «قدّیس توماس» و از «قدّیس ایگناس» تا «پاسکال» و از «ژاندارک» تا «قدّیس ترزا داویلا»، تنوع، سرمایه‌ای رای جامعه مسیحی بوده است. همین سرمایهٔ عامل دوام تفکر مسیحی تاکنون بوده است. این تفاوت نباید به طرد و تکفیر متقابل منتهی شود، بلکه باید به تبادل اندیشه‌ای جدی و توأم با احترام متقابل منجر گردد. و حال که بیانیهٔ شورای «واتیکان دو» ما را به گفتگو با تمامی افراد به ویژه با پروتستان‌ها، ارتدکس‌ها، یهودیان و مسلمانان دعوت کرده است، آیا این پیام نباید ما را به ملاقات و استماع و تفاهم با گروههایی از برادران کاتولیک خودمان که چون ما نمی‌اندیشند، بکشاند؟

و همین‌طور، می‌بایست در کلیسا راههای دشوار و ضروری مصالحه و

آشتی جستجو می‌شد. چیزی که جز از طریق ارتباط فراوان با اسقف‌های رُم و تحت نظارت آنان نمی‌تواند به دست آید؛ زیرا در طی بیست قرن گذشته، تاریخ به ما آموخته است که منازعه بین کاتولیک‌ها هر چقدر هم منطقی باشد نمی‌تواند مفید باقی بماند مگر آنکه در قالب آموزه‌های «پی‌یر» ارائه گردد. همان‌گونه که خدمتگزار بزرگ فرانسه که خود یک مسیحی شیفتهٔ آیین مسیحیت بوده است یعنی جناب سفیر «ژیلبر پرول» آن را نگاشته است. در اینجا الگوی زنان و مردان مقدس (کشیش و راهبه) می‌توانند نمایانگر راه باشد. معمولاً برای مسؤولین کلیسایی غیرقابل فهم و گاهی مورد انکار بوده است که تجدید حیات معنوی کلیسا از طریق وفاداری آنها به ساحت مقدس مسیح و به همان اندازه از راه روشن‌بینی، شجاعت و دلیری آنها، انجام‌پذیر خواهد بود. همان‌گونه که "ژیلبرپرول" نیز آن را نگاشته است:

> سنت باید از بیماری کشندهٔ جدایی و انشقاق، حفظ شود و حقیقت آن باید همان‌گونه که محقق شده مورد توجه قرار گیرد نه آن‌گونه که مقرر و برنامه‌ریزی شده است. این امر باید با پرهیز از رویکرد نفاق‌گونه به سنت، که بی‌رحمانه آن را به شکلی غیر قابل فهم در آورده است انجام گیرد.

وی سپس در همین متن فوراً می‌افزاید:

> برای آنکه در ورای این گسیختگی و آسیب‌دیدگی، کلیسای کاتولیک وحدت خود را با احترام به تفاوت‌های منطقی دوباره باز یابد، باید مسؤولین بلندپایهٔ آن، خصوصاً اسقف‌ها بکوشند که آموزش‌های اسقف لفبور را درک کنند و برادرانه بپذیرند. تئوری غنای معنوی و شرعی که آنان توانسته‌اند علیرغم زد و بندها و کشمکش‌ها حفظ و ذخیره نمایند، سرمایهٔ گرانبهایی را تشکیل

می‌دهد و می‌تواند کلیسا را برای مواجهه با نیروی عظیم قرن بیست و یکم کمک کند.



ادیان دیگر

یکی از مهمترین رخدادهای عصر که به زودی و بدون تردید آغاز خواهد گردید گفتگوی ادیان به ویژه گفتگوی اسلام و مسیحیت است. در همین راستا در فرانسه همچون دیگر کشورها دبیرخانه‌ای تحت‌نظر شورای کلیسایی تشکیل گردیده است. در حالی که به عنوان دبیر این مجموعه انتخاب شده بودم از کم‌توجهی مسؤولین اصلی کلیسای کاتولیک فرانسه به اعلامیهٔ صلح «نوستر آئتات» که در خصوص روابط بین‌الأدیانی است یِکّه خوردم. در آن زمان سال ۱۹۷۵ ـ اسقف‌ها، کشیش‌ها، رجال دینی و لاییک‌هایی که به مسائل سیاسی و اجتماعی مربوط به «مهاجرت» علاقه‌مند بودند، بی‌شمار بودند. برای آنان دین اسلام خیلی بیشتر از ابعاد دینی، فرهنگی و معنوی، با مشکل کارگران مهاجر و مسئلهٔ کارگری و جنگ طبقاتی آمیخته شده بود. من به‌خاطر می‌آورم در یک گردهمایی کلیسایی، صداها در مخالفت با بنای مساجد اوج گرفت با این بهانه که فعالیت‌های دینی ما را با مشکل تبدیل کارگران مهاجر به یک جبههٔ سندیکایی مواجه خواهد نمود.

ملاقات پاپ با نمایندگان مسلمانان

نمونهٔ دیگر قابل ذکر از این گرایش، شیوه‌ای است برای ملاقات «ژان‌پولس دوم» و شخصیّت‌های مسلمان در زمان سفر وی فرانسه، در سال ۱۹۸۰ برنامه‌ریزی و یا بهتر بگوییم با بی‌برنامگی تمام، در نظر گرفته شده بود. همین که از سفر پدر روحانی به کشورمان مطلع شدم نظر دبیرخانه را نسبت به ضرورت پیش‌بینی ملاقاتی بین پاپ و رهبران مسلمانان جلب نمودم. از سویی مسلمانان نیز نامه‌ای برای من فرستادند که در آن چنین نوشته شده بود:

> به شادمانی جامعهٔ مسیحی که خود را برای استقبال از «پاپ ژان‌پولس دوم» آماده می‌کند، مسؤولین جامعهٔ مسلمانِ فرانسه از نژادها و ملیت‌های مختلف، پیام خیر مقدم و آرزوی بهروزی قلبی خود را تقدیم می‌کنند. مسلمانان سخت تحت تأثیر سخنان پاپ در دیدار وی از ترکیه قرار گرفته‌اند؛ و نیز احترامی که ایشان، نسبت به معتقدان به اسلام ابراز می‌نمودند. بدون شک اگر جوامع توحیدی جهان و رهبران معنوی آنان درک متقابل را بهتر بیاموزند دستاوردهای خوب و بسیار مهمی برای بشریتِ در تلاطم و رنج امروز، به ارمغان خواهند آورد. آیا به واقع این آرزوی تمامی معتقدان پیام‌های خداوند نیست؟ پیام‌هایی که شاید از نظر ظاهر مختلف اما از حیث روح متحدند. آیا قرآن به عنوان کتاب دینی به این اشاره ندارد که مسیحیانِ واقعی نزدیک‌ترین دوستان مسلمین هستند؟ و چندین بار از احترام بایستهٔ مسلمانان نسبت به حضرت مسیح که کلمهٔ خداست و به گونه‌ای معجزه‌آسا از مریم باکره متولد شده است یاد نمی‌کند؟! مسلمانان فرانسه دیدار پاپ را از فرانسه نقطهٔ امیدی برای دستیابی به عدالت و برادری بیشتر میان انسان‌ها، فراتر از آنچه پیش‌بینی می‌شود ارزیابی می‌کنند.

علیرغم تأکید اینجانب، انجمن کشیشان فرانسه که من این متن را به آنان ارائه نموده بودم ملاقات رسمی راکه برای دیدار پاپ و مسلمانان درخواست کرده بودم مفید تشخیص نداد. در حالی که بین خاخام بزرگ و جامعهٔ یهودی فرانسه با پاپ یک مصاحبهٔ گسترده ترتیب داده شده بود. من می‌خواستم بدانم که آیا این دوستان مسلمان سهمی جز حضور در جشن بزرگ جوانان مسیحی که با حضور پاپ در «سنت دُنی» برگزار شد، نمی‌بایست داشته باشند. پاسخ این سؤال تأسف‌بارتر از تفکر رسواگری است که مجریان و سخن‌گویان اصلی کلیسای فرانسه در آن زمان داشتند. تفکری که بر اساس آن اسلام در مهاجرت خلاصه می‌شد. فقط در آخرین لحظات بود که با عجله و به عنوان پاسخگویی ظاهری به خواست پاپ ملاقاتی بین پاپ و نمایندگان جامعهٔ مسلمین در محل پرواز هلی‌کوپتر وی ترتیب داده شد.

شرایطی که در آن، این ملاقات بی‌برنامه پیش‌بینی شده بود به قدری عجیب می‌نمود که در حالی که منتظر آمدن پاپ بودیم یکی از مدعوین مسلمان با قیافه‌ای جدی پرسید: «که چگونه ممکن است ملاقاتی به این مهمی با این همه دستپاچگی ترتیب داده شود؟ چه کسی مسؤول است؟ آیا مسئولیت آن به عهده پاپ است؟ مطمئناً خیر؛ زیرا به هر جایی که او سفر می‌کند مشتاق است که با مسلمانان ملاقات داشته باشد. بنا بر این آیا ما خود مقصر هستیم؟ باز هم خیر؛ زیرا به محض اینکه از سفر پاپ به پاریس مطلع شدیم علاقهٔ خود را به ملاقات با وی ابراز نمودیم. آیا مسؤول این حادثه، دبیرخانهٔ روابط اسلام و مسیحیت است؟ مطمئناً خیر؛ گردانندگان این دبیرخانه همواره تمام تلاش خود را برای برقراری ارتباط بین دو جامعهٔ اسلام و مسیحیت به کار می‌گیرند. بنا بر این مسؤول کیست؟ خدا می‌داند....»

به مرحمت پاپ و به برکت حسن نیت مسلمانان، این دیدار در فضایی

دوستانه و در عین اعتماد متقابل برگزار گردید، اما آن روز سنگینی تنهایی خود را در کلیسای فرانسه احساس کردم کلیسایی که در عین تمایل و اعتقاد به پیشتازی در اصلاحات منشور «واتیکان دو» و در عین انتقاد به مدعیان سنت‌گرایی روم در واقع از پیروی صحیح فراخوان «واتیکان دو» برای گفتگوی ادیان، فاصلهٔ زیادی داشت.

آشنایی مهاجرتی

پس از این ماجرا اوضاع تغییر کرد و از سوی کنفرانس کلیسایی فرانسه، کمیسیون ویژه‌ای برای رسیدگی به این پرونده [گفتگوی ادیان] تشکیل شد، اما حوادثی که پس از خاتمهٔ جنگ جهانی دوم در اروپا اتفاق افتاد کلیسای غرب را به این سمت سوق داد که شناخت خود از اسلام را، از لابلای واقعیت ناخوشایند مهاجرت به دست آورد نه از طریق یک شناخت جدی از ایمان، تفکر و تمدن اسلامی در زمان گذشته و حال آن. یک چنین شناختی (که صرفاً از طریق مهاجرت بود نه از طریق مطالعه) موجب گردید که انجمن کلیسایی اروپا و بخش وسیعی از رجال و روحانیون مسیحی کشورمان، در مورد اسلام براساس اطلاعات ناچیزشان قضاوت کنند و نتوانند دید روشنی‌نسبت به آن پیدا کنند. به‌علاوه، بسیار عجیب است که چنین رفتارِ غالباً منفی و گاه تهاجمی در برابر مسلمانان، نه تنها از سنت‌گرایان وابسته به اسقف لفبور دیده می‌شود، که حتی، در بین بسیاری از پروتستان‌ها و کاتولیک‌هایی که به منشور «واتیکان دو» اعتقاد دارند نیز وجود دارد و من خود بارها از نزدیک شاهد آن بوده‌ام. برعکس، وقتی سخن از مهاجرت می‌شود، «سنت‌گرایان» و «مصلحت‌طلبانی» که همواره باهم مخالف‌اند، در مورد بدگویی از اسلام و داشتن تصویر از آن، معمولاً با هم توافق دارند. در حالی که سنت‌گرایان

یادآور خطر آنان برای فرانسهٔ مسیحی هستند، آشتی‌جویان به نام گروهی از طرفداران جهانی شدن، موضعی غیرمسئولانه و کم و بیش آگاهانه در رابطه با تشویق به مهاجرت غیرقانونی اتخاذ کرده‌اند.

حقیقتاً از زمان‌های طولانی که مسلمانان به خانهٔ ما آمده‌اند، به قانون ما احترام می‌گذارند و به فرزندان خود تربیت اجتماعی و اخلاقی منتقل می‌نمایند (تربیتی که مطمئناً اسلام در آن سهم داشته است) خانواده‌های مغربی، ترک و آفریقایی که در کنار ما زندگی می‌کنند سزاوار احترام، اعتماد و استقبال ما هستند، اما چگونه می‌توان خطراتی را که همهٔ آنها را در شمال و جنوب دریای مدیترانه تهدید می‌کند از نظر دور داشت؟ خطراتی که ناشی از برخوردهای خارج از کنترل مهاجران جدید است. آنها از فرهنگ خود جدا شده و با فرهنگ ما نیز ناآشنا هستند! آنان در خطر بی‌کاری، بی‌هویتی، حاشیه‌نشینی و بزهکاری هستند و در شرایطی ناپایدار در اروپا مستقر می‌شوند، در حالی که کشورشان به آنان و به حضورشان و به کار و تلاششان برای دستیابی به پیشرفت‌های سخت و ضروری اقتصادی و اجتماعی نیازمند است؛ زیرا حل مشکل عدم تساوی که دادخواهی آن همه جا را فراگرفته در مهاجرتی که قربانیان خود را از طریق جدا کردن آنان از سر زمین و از فرهنگ مادریشان گرفته، جستجو نمی‌شود. راه حل را در حمایت مؤثر حکومت‌های توسعه یافته از حکومت‌هایی که چنین نیستند باید جستجو کرد. در حالی که از آنها دعوت می‌کنند تا هر یک برای به دست گرفتن سرنوشت خود و برای پیش‌بینی روابط بین‌المللی مستحکم‌تر کوشش نمایند، لکن بسیاری از مبارزان ضد نژادپرستی، دیدگاهی بسیار جانبدارانه و فرانسه‌محور در برخورد شفاف با چنین مسئلهٔ مهمی دارند.

چقدر تعجب‌آور است که در میان شهروندان طبقهٔ پایین فرانسوی

ـ کسانی که در محله‌های ناامن زندگی می‌کنند ـ تعداد زیادی از مردان و زنان دیده می‌شوند که به تبعیت از بیانیهٔ روشنفکرانی که در محله‌های شیک و در رفاه کامل زندگی می‌کنند، ادبیات «جبههٔ ملی» را برمی‌گزینند؛ زیرا دقیقاً برعکس آنچه برخی از مشاهیر پاریس گفته و نوشته‌اند، منتخبین این گروه فاشیست نیستند. گرچه به مسامحه‌های چپ‌گرایان ثروتمند و از چنین خشک‌مقدس‌های که با فرصت‌طلبی، رفتار اخلاقی مناسب در برابر دیگران دارند نیز معتقد نمی‌باشند.

من در عین وابستگی عمیق به شخص ژنرال دوگل و پیام ایشان نمی‌توانم سیره‌ای راکه راست افراطی فرانسه ـ همچون گروه بسیاری از تمرکز گرایان و چپی‌ها ـ بعضاً در پیش گرفته‌اند تأیید کنم. از سوی دیگر من بر این باورم که مسلمانان همانند مسیحیان و یهودیان، حق دارند و باید این امکان را داشته باشند که در کشور ما مقام و منزلت مذهبی در اختیار داشته باشند. همچنین مخالفت و مبارزه‌ای راکه در برابر پروژهٔ بنای مساجد در شهرهای بزرگ، برنامه‌ریزی شده غیر قابل قبول می‌دانم، اما باید اضافه کنم که تظاهرات تشنج‌آمیزی راکه در آن گروهی از شخصیت‌های سیاسی و برخی از انجمن‌ها، شرکت داشتند تأیید نمی‌کنم. این حوادث همزمان با گردهمایی جبههٔ ملی خصوصاً کنگرهٔ این جبهه در مارس ۱۹۹۷ در استراسبورگ اتفاق افتاد. چه می‌توان گفت از ویرانگری که غرفهٔ این حزب در نمایشگاه کتاب پاریس در همان سال قربانی آن بود؟ آیا این است آزادی اندیشه و بیان؟ در نهایت آیا همین است روش قابل قبول رسانه‌ای خصوصاً تلویزیون ملی فرانسه با ۱۵ درصد فرانسوی که در ژوئن ۱۹۹۷ به جبههٔ ملی رأی داده‌اند؟ در حالی که این جبهه به طور قانونی در کشور ما پذیرفته شده است، چرا آن را از برگزاری جلسات و اعلام نظر به طور آزاد منع می‌کنیم؟ این کافی نیست که ما

شعار پایبندی به دموکراسی و ارزش‌های جمهوری بدهیم. ما وقتی که دیگران را از بیان نظر ایشان منع کنیم و بحث آزاد بین شهروندان بدون حق انحصار را نپذیریم. دیگر دمکوکراسی نخواهیم داشت. این تأسف‌بار است که در چنین شرائطی شورای کلیسایی فرانسه تسلیم فشار سیاسی رسانه‌ای شده است و به‌جای گوش کردن به سخنان طرفداران جبههٔ ملی، به منظور ایجاد تفاهم، تک صدایی بودن را در برابر مخالفان، ترجیح دهد. آیا واقعاً این رفتاری است آزادانه و وفادارانه به روح مقدس مسیح؟ حضرت عیسی نیز از سامریان بت‌پرست عصر خود استقبال نمود.



ترویج انجیل و گفتگوی ادیان

وقتی ما مفاهیمی را از سایر ادیان می‌خوانیم یا می‌شنویم که ارزش‌های فرهنگی و معنوی آنها را خاطر نشان می‌کنند، برخی از مسیحیان نگران می‌شوند و می‌گویند آیا اعتراف به این ارزش‌ها با این هدف نیست که ثابت شود تمامی آیین‌های معنوی بر پایهٔ واحد بنیان شده‌اند؟ آیا با این هدف نیست که تنها دین حق بودن کاتولیک، فراموش شود؟ آیا نه برای این است که از تبلیغ انجیل صرف نظر کنیم؟ به عبارت دیگر آیا در برقراری گفتگو با پیروان سایر ادیان ـ مسلمانان و یهودیان ـ این خطر نخواهد بود که به طرز مرموزی مجبور به ترک تکلیف تبلیغی خود شویم.

اینها در واقع پرسش‌های اساسی برای کلیسا قبل و بعد از منشور «واتیکان دو» بوده‌اند و موضوع بحث‌های طولانی بین دانشمندان‌دینی شده‌اند. امروزه نیز باب مباحثه همچنان بازاست، اما مسئله، از طریق بیانیه‌های متون‌فوق‌العاده مهمی که ازسوی مسؤولین رده‌بالای کاتولیک صادر شده‌اند روشن شده‌است؛ به عنوان مثال سندی است که از سوی واتیکان در سال ۱۹۹۱ با عنوان «گفتگو و اعلام» منتشر گردید ـ که در آن واکنش و جهت‌گیری در مورد گفتگوی بین

ادیان و تبلیغ انجیل بررسی شده بود ـ در این سند چنین می‌خوانیم:

راه ارزیابی صحیح ادیان

ارزیابی صحیح از دیگر سنت‌های دینی طبیعتاً مبتنی بر ارتباط تنگاتنگ با آنان خواهد بود. به دلیل ارزش‌های معنوی و انسانی که این آیین‌ها در بردارند، باید با آنها با احترام برخورد شود. ارزش‌هایی که سزاوار توجه ما هستند؛ زیرا اینان در طول قرن‌ها شواهدی را بر تلاش گسترده به منظور یافتن پاسخ برای معماهای پوشیدهٔ حیات انسانی ارائه داده‌اند و پایگاهی برای تبیین تحریفات دینی و عمیق‌ترین آرزوهای میلیون‌ها عضو خود بوده‌اند. آنان این نقش را در جهت تلاش برای تطبیق با شرائط زمان ادامه می‌دهند. منشور «واتیکان دو» راه را برای رسیدن به چنین ارزیابی مثبتی نشان داده است. باید با دقت و تأکید در مورد درک صحیح منشور «واتیکان دو» کسب اطمینان کرد. این منشور بر نظریهٔ سنتی تأکید دارد که برطبق آن از دیدگاه عرفانی ایمان به حضرت عیسی مسیح واقعیتی است که به انسان‌های نیکوکار هدیه می‌گردد. «واتیکان دو»، قدم را فراتر نهاده و دیدگاه خود را همان نظریه و اصطلاحی می‌داند که گروهی از کشیشان نخست و بیانیهٔ «نوسترا اتت» از نور واقعیتی در این سنت سخن می‌گویند که تمامی انسان‌ها را از پرتو خویش نورانی می‌سازد. بیانیهٔ «ژانت» به وجود بذر اندیشه و ثروتی اعتراف و اشاره دارد که خدا به رحمت خویش به انسان‌ها عطا کرده است. بیانیهٔ «لومان» اشاره به منبع و بلکه ریشه‌ای دارد که نه تنها در روح و قلب انسان‌ها، بلکه حتی در مراسم مذهبی و عادات مردم نیز نهفته است. آنچه بیان شد کافی است تا نشان دهد که منشور واتیکان دو، به‌طور گسترده‌ای بر حضور ارزش‌های

مثبت نه تنها در زندگی شخصی پیروان سایر ادیان بلکه حتی در اصل تعلیمات دینی آنان نیز اعتراف دارد.[۱]

همین سند از واتیکان می‌افزاید که برای ما کاتولیک‌ها برخورد شفاف و محترمانه با پیروان ادیان دیگر می‌تواند فرصتی باشد در راستای تعمیق اعتقاد ما پیام حضرت مسیح:

اگر مسیحیان واقعاً از یک چنین اندیشهٔ باز و سعهٔصدری حمایت کنند و اگر آنان بپذیرند که خود را کمی به زحمت بیندازند شایستگی بهره‌مندی از ثمرات گفتگو را خواهند یافت. آنان با شگفتی تمام ملاحظه خواهند کرد که آنچه را خداوند توسط حضرت مسیح و روح‌القدس ارائه کرده، در سراسر جهان در حال تحقق یافتن است. بدون آنکه ایمان خود را ضعیف کنند گفتگوی واقعی موجب تعمیق آموزش‌های مسیح می‌گردد. آنان باید هر روز آگاهی خود را از هویت مسیحی خویش افزایش دهند و با روشنی آنچه را که مخصوص پیام مسیحیت است دنبال کنند.[۲]

اخیراً کمیتهٔ بین‌المللی عقیدتی واتیکان، یک سند طولانی، با عنوان مسیحیت و ادیان دیگر منتشر نموده است که به خوبی یادآور نظریهٔ کلیسا در مورد همزیستی و صلح ملت‌ها و پیام حضرت مسیح است. این سند ضمن تأکید بر اهمیت ملاقات مسیحیان با پیروان سایر ادیان چنین می‌گوید:

در بخشنامهٔ مهم کلیسایی آمده است که حضور روح مقدس نه‌تنها درانسان‌های پاک نیت بلکه حتی در جامعه، در تاریخ، در فرهنگ و

۱. اسناد کاتولیک، ۲۰ اکتبر ۱۹۹۱، صفحه ۸۷۷ـ۸۷۵

۲. همان سند، صفحه ۸۸۳

در ادیان حسّ می‌شود و این حضور همواره به حضور حضرت مسیح اشاره دارد. در این پایان هزارهٔ دوم، کلیسا به شهادت در مورد به صلیب کشیده شدن حضرت مسیح و حیات مجدد وی تا آخرین روزهای عمر زمین فراخوانده شده است. گفتگوی بین ادیان در کنترل تمایل مسیحیت قرار گرفته است. این گفتگو جای خود را در پویایی سنت جاوید و پیام صلح حضرت مسیح می‌یابد. صلحی که از شعارهای هفتگانهٔ جهانی کلیسا و یکی از ثمره‌های این سنت است.

اتحاد کلیساها

با همین دیدگاه، از مدت‌ها پیش شورای دعوت کلیساها مسئولیت اتحاد کلیساهای مختلف (کاتولیک و ارتدکس) را به عهده گرفته است، اما یک چنین رفتار معنوی در میان جوامع همواره قابل درک و پذیرفته شده نیست. جامعه‌ای که مکرراً تبلیغ دینی را با نوآیینی اشتباه می‌گیرد، که این خود به هر صورت می‌تواند رفتارهای کم و بیش تهاجمی یا ظریف را در برگیرد. بنا بر این به گونه‌ای به ظاهر منطقی و ضروری، «تبلیغ انجیل» به یک نوع مبارزه تبدیل شده است. مبارزه‌ای که بیشتر به آگهی‌های تجاری یا تبلیغاتی یک حزب سیاسی شباهت دارد تا وفاداری واقعی به پیام حضرت مسیح؛ به راحتی می‌توان فهمید که چنین روش‌هایی برانگیزنده بدگمانی و بدگویی است و در این مورد می‌توان به این نکته اشاره کرد که یک دانشگاهی مسلمان به میزان وابستگی به‌اعتقاد خود احترام به‌آیین کاتولیک را نیز لازم می‌داند. او می‌گوید:

> مفهوم گفتگو به عنوان یک دام فراماسونری امروزه عمده‌ترین مانع تبادل فکری، بدون پیش زمینه ذهنی، بین مسیحیان و

مسلمانان شده است. این گفتگوی مأموریت گونه همچون پوششی (سالوس و مطلایی) زیبا و دلفریب است که برای یک داروی قدیمی که قبلاً بدون روکش تجویز می‌شده در نظر گرفته شده است.

این اظهارات برای آن دسته از مسیحیانی که از مدت‌ها پیش، خود را متعهد به ارتباط با مسلمانان می‌دانسته‌اند خیلی دشوار آمد، اما وقتی مردی همچون «محمدطالبی»[1] که همهٔ ما از وسعت اطلاعات و عمق ایمان او آگاهیم، چنین مسائلی را مطرح می‌کند سزاوار است از خود بپرسیم چرا این هنرمند نمونهٔ آشتی بین پیروان ادیان مختلف، معتقد است شرایط این برادری باید تغییر یابد.

آیا افزودن این مطلب ضرورت دارد که برای وفاداری به پیام قرآن و تعالیم حضرت محمد(ص) مسلمانان نیز باید تمام شیوه‌هایی را که آزادی اندیشه را محترم نمی‌شمرد ترک نمایند؟ به نظر می‌رسد برخی از مسلمانان این را از خاطر برده‌اند، اما تعداد زیادی که ما آنان را فی‌الواقع معتقدان به اسلام می‌دانیم، این اصل قرآنی را به رسمیت می‌شناسند و به آن عمل می‌کنند که: «در دین اجباری وجود ندارد.» یا این آیهٔ زیبا از کتاب مقدس مسلمانان که در قرن هفتم میلادی چشم‌انداز یکی از عرصه‌های رقابت معنوی بین پیروان ادیان راگشوده است و می‌فرماید:

اگر خداوند می‌خواست شما را یک ملت قرار می‌داد و لکن برای آنکه شما را در ارتباط با آنچه به شما داده بیازماید چنین کرد بنا بر این بکوشید که از هم در انجام کارهای نیک سبقت بگیرید همه

1. Mohamed Talli

شـــما بـه سـوی خـدا بـاز مـی‌گردید و در آن زمـان او شـما را از تفاوتهایتان آگاه خواهد ساخت.[۱]

وفاداری به آیین خود و حفظ حرمت دیگران

هم اکنون و در آستانهٔ قرن بیست و یکم آیا پیروان ادیان مختلف آسمانی متعهد به حفظ و وفاداری به اعتقادات خـویش در عـین رعـایت حـرمت اعـتقادات دیگران هستند؟ آیا آنان توجه دارند که بدین ترتیب قادر خـواهـند بـود تـا تفاوت‌های نـظری و هـمبستگی‌های مـعنوی (مشـترکات) بـین اعـتقادات مسیحیان و مسلمانان را درک نمایند؟ در این صورت گفتگوی ادیان به تلاش هماهنگ برای تحقق عدالت و تعمیق ایمان به پیام خدا می‌انجامد.

بسیاری از کاتولیک‌ها به بـرکت ایـن انگـیزش مـعنوی مـورد اسـتقبال مســلمانان قـرارگـرفته‌انـد. چگـونه مـی‌توان در ایـنجا از شـخصیت بـرادر «کریستیان شارجه» یاد نکرد. او که دیرنشین صومعه تیبهیرین بود و در خلال جنگ‌های شهری الجزایر کشته شد. از میان تمامی کشیشان و مذهبیانی که من از نخستین روز انتصاب به مقام کشیشی می‌شناخته‌ام او را نزدیک‌ترین چهره به اسلام می‌دانـم. در روزنـامه فـیگارو مـورخـه ۲۲ مـی ۱۹۹۷ در مـورد او می‌خوانیم:

در بررسی شجره نامهٔ اشراف زادگان فرانسوی این ژنرال زاده، که خردسالی خود را در الجـزایـر گـذرانـده و در هـمانجا بـه درجـهٔ ستوانی در جنگ الجزایر رسید، در سال ۱۹۷۱ به تـیبهیرین وارد شد. برحسب قانون و درجات دینی مسیحی او قبل از آن که دو سال در روم به فراگیری زبان عربی بگذرانـد، کـارهای مـختلفی را در

---

۱. سورهٔ مائده، آیهٔ ۴۸.

جامعهٔ مسیحی از باغبانی تا هتل‌داری به عهده گرفت. نوشته‌های او که پیام اصلی آنها دو مسئلهٔ مهم روز یعنی صلح و آزادی است، از شخصیّت استثنایی وی حکایت می‌کند.

برادر «کریستان» در عین آشنایی عمیق از اعتقاد و معنویت مسلمین، یک پیشتاز در جامعهٔ کوچک خود بود، (که در آن حدود ۱۰ راهب وجود داشت) و مورد تهدید مرکزیت کلیسا در شهر «آی گبل» قرار گرفت. به خاطر تحریک او بود که تیبهیرین به صورت یک مکان عالی گفتگوی بین اسلام و مسیحیت در آمد و یک سالن خانقاه به عنوان مسجد نیز برای همسایگان مسلمان، مورد استفاده قرار می‌گرفت. برادر «کریستیان» این گونه نوشته است:

ناقوس و مؤذن مرتبط با هم و یا به دنبال یکدیگر در یک محدوده قرار می‌گیرند، دعوت به نیایش از هر کجا که باشد، به عنوان ذکر کسی که به سوی او رو می‌کنیم و با یاد او آرام می‌گیریم، قبول آن دشوار نیست.

در یک متن زیبا و طولانی که بعد از فوت وی منتشر شده «کریستیان شارجه» چنین نوشته است:

ما مسلمانان و مسیحیان! ما به خوبی می‌دانیم راه تغییر عقیده از یک بخش بسیار بزرگ زندگی می‌گذرد. چگونه به اختلافی که به شکل بهت‌آور بین رفتار انسانی ما و اعتقادات دینی ما وجود دارد اعتراف نکنیم؟ اما این جستجوی خستگی‌ناپذیر از یک همبستگی نظری و عملی مطمئناً ما را به رابطه با دیگران در این سطح از هماهنگی معنوی که بین ما وجود دارد راهنمایی می‌کند. قدری فراتر قدم می‌نهیم: این زخم گشوده ناشی از دعوت به فروتنی،

مستلزم یک رفتار متقابل است که رعایت آن آسان نیست. "پاپ ژان پسولس دوم" در مسافرت‌هایش به کشورهای مسلمان چون میندانائو، نیجریا، مراکش ودیگر کشورها از نیاز ما به یک زبان مفاهمه‌ای جدید با توجه به پیشینهٔ رویارویی منظم بین دو مکتب سخن گفته است. که در این زبان مفاهمه‌ای جدید، عقیدهٔ دیگران بدون شک یک موهبت اسرارآمیز خدا است و بنا بر این باید به آن احترام بگذاریم. ایمان معنی کامل خود را باز نمی‌یابد مگر بر فراز این نردبان که ما را همپای هم به سوی خدا رهنمون باشد.

با مطالعهٔ این سطرها چگونه می‌توان به نوشته «سیمون ویل»[۱] فکر نکرد، آنجاکه می‌گوید:

یک دین قابل شناخت نیست مگر از داخل آن. مطالعهٔ ادیان مختلف ما را به هیچ شناختی نخواهد رساند جز آنکه مدتی در مرکز اعتقادی مذهبی که در مورد آن مطالعه می‌کنیم حضور پیدا کنیم. برای شناخت یک دین لازم است ضمن اعتقاد قوی به دین خود، توجه و عنایت زیادی را به آن دین معطوف کنیم توجهی که حتی فراتر از آن حدی که سزاوار آن می‌باشد.

فاصلهٔ زمینهٔ فاجعه

توصیه‌های «میشل صباح» اسقف اورشلیم گرچه متفاوت اما به نظریهٔ «کریستیان شارجه» بسیار نزدیک است و می‌تواند برای ما چراغ و راهنما

---

۱. مراد، فیلسوف معروف و نویسندهٔ انقلابی کتاب صبر خدا است، نه نمایندهٔ مجلس فرانسه که شکل نگارش نام او با نام این نویسنده، متفاوت است، اگرچه از حیث تلفظ همانند هستند.

باشد. وی یک فلسطینی است و شریک غم و هماوای آرمان ملت خویش است، ملتی که مدت‌هاست قربانی بی‌عدالتی شده است؛ همانند صومعه‌نشین «تیبهیرین»، او به یک ضرورت و امکان یک همفکری بین اسلام و مسیحیت اعتقاد دارد، او تمامی کسانی را که نام خدای واحد، قادر و رحیم را بر زبان جاری می‌کنند به مصالحه دعوت می‌نماید.

اما او به خوبی می‌داند که صلح واقعی و پایدار بدون عدالت‌جویی ممکن نخواهد بود. آیا ما به عمق سخن او اندیشیده و دعوت او را پذیرفته‌ایم؟



رابطه صمیمی

در سال ۱۹۹۶ در فرانسه یک ناشر[1] کاتولیک کتابی تحت عنوان «آیا زندگی با اسلام ممکن است؟» به چاپ رساند که مقدمه و بیشتر بخشهای آن جز انتقاد مکرر و به ذائقهٔ روز در برابر مذهب مسلمانان حاوی مطلب دیگری نبود. آنچه برای من خیلی ناراحت کننده بود در ارتباط با انتشار این کتاب که از پیام «کریستیان شارجه» و «اسقف صباح» بسیار فاصله داشت این بود که این کتاب با استقبال چشمگیری از سوی بخشی از مطبوعات کاتولیک و مقام اسقف و بسیاری از مسیحیانی که به مصوبهٔ «واتیکان دو» استناد می‌کنند مواجه گردید.

با «ساده لوح» توصیف نمودن رفتار مسیحیانی که در راه ارتباط با معتقدان به اسلام فعال هستند متأسفانه چنین ادبیات تهاجم‌آمیزی در اروپا و در میان جماعات مختلف مکرراً دیده می‌شود. مسیحیانی هرچند از نظر اعتقادی متفاوت با هم، افرادی لاییک افراطی همچون «ژان کلودبارو» و برخی طرفداران حرکت‌های اصلاح‌گرانه برای انکار محتوای قرآن و حدیث

---

۱. انتشارات Saint - Powl، پاریس، ۱۹۶۶.

پیامبر و تفکر مسلمانان امروزی، به هم می‌پیوندند بدون آنکه اطلاع صحیحی از اسلام داشته باشند. به علاوه، باورنکردنی است که مسؤولین کلیسا و نظریه‌پردازانی که به راحتی مسیحیانی را که از سوی آنان به عنوان خشونت‌گرا شناخته شوند تکفیر می‌نمایند، در مورد اسلام نیز آن چنان نظریهٔ منفی و گاهی سطحی دارند که حتی از نظریهٔ جانشینان اسقف «لفبور» هم گاهی بدتر است.

چگونه ممکن است که ما هنوز همین‌طور فکر کنیم در حالی که پس از گذشت بیش از سی سال از شورای «واتیکان دو» که خود بیانیه‌های مهمی را عرضه کرده است، اعلامیه «نوستراتت» نیز صادر گردیده و در آن می‌خوانیم:

> در زمان ما که روابط بین مردم گسترش یافته است کلیسا به طور دقیق روابط خود را با ادیان غیرمسیحی بررسی می‌نماید...
> انسان‌ها منتظرند که ادیان مختلف به راز پنهان مسئلهٔ انسانیت که امروز نیز همچون گذشته عمیقاً قلب انسان‌ها را آزار می‌دهد پاسخ گویند. و بگویند که انسان چیست؟ معنی و هدف زندگی چیست؟ خوب و بد چیست؟ اصل و ریشه و معنی رنج چیست؟ حجاب‌ها برای درک سعادت چیست؟ مرگ چیست؟ و در نهایت راز نهایی و توصیف‌ناپذیری که حیات ما را احاطه کرده است چیست؟ ما از چه ریشه گرفته‌ایم و به چه باز می‌گردیم؟

نگاهی دیگر به رابطهٔ اسلام و مسیحیت

پس از این مقدمه، اعلامیهٔ «نوسترا تت» به طور فشرده از تمدن‌های بزرگ معنوی بشری خصوصاً هندوییسم و بوداییسم یاد می‌کند و سپس قبل از آنکه به تفصیل در مورد یهودیت بپردازد، رابطهٔ بین اسلام و مسیحیت را مورد

توجه قرار می‌دهد و می‌گوید:

کلیسا به مسلمانانی که خدای واحد را می‌پرستند با احترام می‌نگرد، خدای حی دائم، رحمن، قادر و آفرینندهٔ آسمان و زمین که با انسان‌ها سخن گفته است و از آنان خواسته در پی اطاعت کسانی باشند که مطیع فرمان خدا بوده‌اند، اگر چه هم اکنون از صحنهٔ هستی غایب باشند؛ همانند ابراهیم که مطیع خدا بود و مسلمانان، آیین او را مرجع خود می‌شمرند. البته آنان به مسیح به عنوان خدا اعتقاد ندارند، ولی او را به عنوان پیامبر خدا محترم می‌شمرند. آنان به مادر پاک حضرت مسیح افتخار می‌کنند. و گاهی حتی با لقب پارسایی و پرهیزگاری نام او را می‌آورند و به او توسل می‌کنند. به علاوه آنان در انتظار روز حساب (قضاوت) هستند روزی که خداوند همه را به پاداش عمل خود می رساند. همچنین آنان به حیات اخلاقی احترام می‌گذارند و رعایت بندگی خدا را می‌نمایند خصوصاً از طریق نماز و زکات و روزه.

اگرچه در جریان قرن‌های متمادی تفرقه‌ها و دشمنی‌های متعددی بین مسلمانان و مسیحیان بروز کرده است، اما شورای اسقفان آنان را به فراموش کردن گذشته تشویق می‌کنند و به طور جدی آنان را به تفاهم متقابل وادار می‌نمایند، همان‌گونه که همگان را به حمایت و ارتقای عدالت اجتماعی، ارزش‌های اخلاقی، صلح و آزادی برای همه فرا می‌خوانند.

در میان بیانیه‌های بسیاری که از سوی «واتیکان دو» صادر شده است این چند سطر در مورد اسلام ناچیز می‌نماید، اما اگر ما آنها را با رفتار مسیحیت در برابر مسلمانان در طول قرون متمادی مقایسه کنیم می‌توانیم اهمیت این اسناد رسمی و وسعت نگاهی را که این متون برای آینده می‌گشاید درک کنیم.

در سال‌های پس از آن، سمینارهای اسلامی ـ مسیحی که ترتیب داده شدند عبارتند از: نشست اکرا در سال‌های ۱۹۷۴ و ۱۹۷۷، تونس، در سال‌های ۱۹۷۴

و ۱۹۷۹ و ۱۹۸۲، سمینار ژنو در سال ۱۹۷۶، نشست تیپلی در سال ۱۹۷۶، سمینار بیروت در سال ۱۹۷۷، سمینار قاهره در سال ۱۹۷۹ و سمینار کلمبو در سال ۱۹۸۲. در ضمن این برنامه‌ها پیروان هر یک از جوامع دینی به مطالعهٔ فرهنگ دیگری در فضایی دوستانه می‌پرداختند. مسائل مهمی همچون وحی، رسالت مسیح، مأموریت پیامبری (حضرت) محمد(ص)، ادیان و صلح، توسعه و جستجوی یک نظم نوین جهانی مورد مطالعه قرار می‌گرفت.

دبیرخانهٔ ارتباط با غیر مسیحیان در واتیکان

در واتیکان توسط «پولس ششم» دبیرخانه‌ای برای روابط با ادیان غیرمسیحی تأسیس شد. در نواحی مختلف جهان این دبیرخانه تماسهایی با مسئولین جوامع مسلمان برقرار کرد و کاملاً متأثر از کنفرانس‌های اسقفی کشورهای مختلف، به استناد بیانیهٔ «نوسترا اَتت» جهت‌گیری بایستهٔ کشیشی را اتخاذ نمود.[1]

پس از کاردینال «مارلا»، کاردینال «پینیو دولی» با پیشینه‌ای غیر مسیحی مسئولیت دبیرخانهٔ ارتباط با غیر مسیحیان را به عهده گرفت. او برای مصالحه و آشتی اسلام و مسیحیت با روشن‌بینی و یک دید وسیع و شجاعتی عمل کرد که او را شایستهٔ احترام و اطمینان مسلمانان گردانید. او از مسلمانان بسیاری در خانهٔ خود در «رُم» پذیرایی کرد یا در منزل‌هاشان با آنان ملاقات و دیدار نمود. حضور او در سمینار اسلام و مسیحیت در شهر «تریپولی» در سال ۱۹۷۶ او را حتی در درون کلیسا با انتقادهای ناعادلانه‌ای مواجه نمود.

او با آرامش، هوشمندی و سعهٔ صدر با آنها روبه‌رو شد. او به آینده‌ای دور

---

۱. در راستای نیل به همین هدف بود که دبیرخانه غیر مسیحیان بولتن و جزوه‌ای را از نخستین روز تولد با نام «به سوی گفتگو بین اسلام و مسیحیت» برای غیر مسیحیان منتشر نمود.

و اهدافی بلند می‌نگریست. وی با اشاره به ضرورت کوچک نشمردن اختلافات ناشی از افکار بسته‌ای که حد و مرزهای ویژه بین مسیحیت و اسلام مشخص می‌نمایند، چند هفته قبل از مرگش به من این‌گونه نوشت:

امیدوارم در آینده این اختلافات نه تنها به تسلیم و ترک نیانجامد و یا تنها برای حفظ ظاهر یک گفتگوی سطحی نباشد بلکه نشان و موضوعی باشد برای ارائهٔ کنفرانس‌هایی که موجب بهترین تفاهمات در مورد ارادهٔ صلح خدا می‌گردد. و نور جدیدی در مسیر حرکت ما به سوی او ایجاد نماید.

آیا لازم‌است اهمیت این چند سطر که در سال ۱۹۸۰ توسط یک شخصیت رده بالا از نمایندگان کلیسا تدوین شده، یادآوری شود؟

پس از کاردینال «پینیو دولی» جانشینان او اسقف «جادو» و سپس کاردینال «آرنز» راه او را با عنوان «دبیرخانه‌ای برای غیر مسیحی‌ها» ادامه دادند. دبیرخانه‌ای که در سال ۱۹۸۸ به «شورای کشیشی برای گفتگوی بین ادیان» تبدیل گردید.

«پولس ششم» بارها از وجود پیوندهای معنوی که مسیحیان، یهودیان و مسلمانان را متحد می‌نماید سخن گفته است. در اکتبر ۱۹۶۷ «پولس ششم» پیامی برای قارهٔ آفریقا ارسال نمود که این پیام توسط «ژان پولس دوم» به شکلی به یاد ماندنی توصیف شده و در آن طرق ممکن و بایدهای رابطهٔ بین اسلام و مسیحیت یادآوری و چنین توضیح داده شده است:

ما می‌خواهیم احترام خود را نسبت به تمامی پیروان اسلام در آفریقا اعلام نماییم؛ آنان اصول مشترکی با مسیحیان دارند. مشترکاتی که امیدی شورآفرین، در ارتباط با یک گفتمان مؤثر به ما می‌دهد. با این انتظار، ما تمایل خود را ابراز می‌نماییم که در آفریقا،

سرزمینی که مسلمانان و مسیحیان در همسایگی یکدیگر زندگی می‌نمایند یک احترام متقابل و مداوم در زندگی اجتماعی آنان حضور یابد و یک تلاش عمومی برای ارتقای سطح پذیرش و دفاع از حقوق اساسی انسان‌ها صورت گیرد.

در سال بعد «پولس ششم» در پیام خود به مردم آسیا و به تیرهٔ فیلیپینی که خود در آن زمان میهمان آنان بود بر لزوم صلح بین تمامی جوامع انسانی و دینی تأکید کرد. بعدها در سفر خود به جاکارتا با ابراز احترام خود چنین گفت:

جاکارتا، این پایتخت بزرگ اندونزی که در آن نژادهای مختلف، فرهنگهای گوناگون و ادیان متفاوت در کنار هم قرار گرفته‌اند ـ مسلمان، بودایی، هندو، کنفوسیانیست و مسیحی ـ، تمامی این ادیان که طبق قانون اساسی به رسمیت شناخته شده‌اند همانند پایه‌های پنجگانهٔ یک حکومت هر یک به هم تکیه دارند و همه به یک قدرت مطلق خدایی معتقدند.[1]

وقتی پس از دورهٔ کوتاه مدت رهبری پاپ «ژان پولس اول» «کارول وجتیلا» به مقام پاپی انتخاب شد بسیاری از خود می‌پرسیدند که: «رفتار این پاپ لهستانی با اسلام و مسلمین چگونه خواهد بود؟» او که قبل از نیل به مقام ژان پولس دومی فرصت آشنایی و بازشناسی اسلام را نداشته است. وقتی که اعضای دبیرخانهٔ فرامسیحی برای شرکت در گردهمایی نمایندگان در روم حضور یافته بودند پاپ در ملاقات خود با اعضای دبیرخانه، شخصاً به این سؤال پاسخ می‌دهد.

در این مراسم به دنبال معرفی حاضرین توسط کاردینال «پینیو دولی» پاپ

۱. اسناد کاتولیک، ۲۰ دسامبر ۱۹۷۵، صفحه ۱۱۱۷.

چنین گفت:

متأسفم که «پولس ششم» که این دبیرخانه را بنا نهاد و این قدر عشق و علاقه به ادیان غیر مسیحی ابراز نمود از این پس به طور محسوس در بین ما نخواهد بود و من مطمئن هستم که عده‌ای از خود می‌پرسند آیا پاپ جدید همین مقدار وقت و توجه را به جهان گستردهٔ ادیان غیر مسیحی خواهد نمود یا خیر؟ من سعی کردم در بخشنامهٔ خود به این سؤال پاسخ دهم. من امیدوارم و تمایل درم که ایدهٔ پاک گفتگو برای صلح در تمامی کلیساها استحکام بیشتری یابد خصوصاً در کشورهایی که اکثریت مسیحی دارند. فراگیری راههای گفتگو با پیروان ادیان مختلف باید بخشی از آموزش‌های مسیحی خصوصاً برای جوانان باشد.[1]

سخنان پاپ در ترکیه

مکرراً در طول سفرهایشان در اطراف دنیا «ژان پولس دوم» فرصت بازگشت به این موضوع را یافته‌اند. ابتداء در ترکیه در سی‌ام نوامبر ۱۹۷۹ خطاب به مسیحیان آنکارا سخنرانی مهمی در مورد آیندهٔ گفتگوی اسلام و مسیحیت بدین‌گونه ارائه کرد:

من، در برابر هموطنان شما و همچنین در برابر جهان گستردهٔ اسلام، دوباره احترام کلیسای کاتولیک را نسبت به ارزش‌های دینی اسلام ابراز می‌نمایم. آنگاه که من به این میراث معنوی و ارزشی که برای انسان‌ها و جامعه، قائل است می‌اندیشم، زمانی که به ظرفیت این دین برای ارائهٔ جهت‌گیری مناسب خصوصاً برای جوانان تا بتوانند خلاءهایی را که مادی‌گرایی در زندگی ایجاد

۱. کلیسا با ما از اسلام می‌گوید، انتشارات Chalet. پاریس ۱۹۸۴ صفحه ۴۹-۴۸.

می‌کند و اطمینانی که برای سازماندهی نظام اجتماعی و حقوقی می‌دهد فکر می‌کنم، از خود می‌پرسم آیا این همان نیاز فوری و مؤکد امروزهٔ مسلمانان و مسیحیان در حال ورود به دورهٔ جدیدی از تاریخ نیست که پیوندهای معنوی راکه به ما وحدت و انسجام می‌دهد و به جامعهٔ بشری عدالت اجتماعی، ارزش‌های اخلاقی، صلح و آزادی می‌بخشد، حفظ و تحکیم نماییم؟ همان‌گونه که شورای دینی مسیحیان بدان دعوت نموده است![1]

سخنان پاپ در مراکش

در پاریس در سال ۱۹۸۰، در فیلیپین در سال ۱۹۸۱، در بلژیک در سال ۱۹۸۵ «پاپ» بر اندیشهٔ خود در ارتباط با این مسئله تأکید نمود. او در سفری که به دعوت پادشاه مراکش ملک حسن دوم به مراکش داشت، در سخنرانی طولانی خود در نوزدهم اوت ۱۹۸۵، چنین گفت:

گفتگو بین اسلام و مسیحیت در هیچ زمانی به ضرورت امروزه نبوده است. کلیسای کاتولیک با احترام به شما می‌نگرد و به غنای مراسم‌های مذهبی و منابع دینی و معنوی شما اعتراف دارد. ما مسیحیان نیز به سنت‌های دینی خود مفتخریم. من معتقدم که ما مسیحیان و مسلمانان باید با نشاط، ارزش‌های دینی مشترک خود راکه به لطف خدا بازیافته‌ایم شناسایی نماییم. هر دوی ما به خدا معتقدیم. خدای واحد، خدایی که به تمام معنا عادل و رحیم است. ما به اهمیت عبادت اعتقاد داریم، به روزه و انفاق پایبندیم و به عنایت و بخشش خدا امیدواریم. ما معتقدیم که خداوند متعال داوری بخشنده، در آخرت برای ما خواهد بود، و ما امیدواریم که

۱. سخنرانی پاپ ژان پولس دوم در آنکارا ـ ترکیه ـ، روزنامهٔ ابزرواتور سی‌ام نوامبر ۱۹۷۹.

در پایان و روز جزاء او از ما راضی و ما نیز از وی خشنود باشیم.
صداقت الزام می‌کند که ما به اعتقادات متفاوت یکدیگر احترام بگذاریم و آن را به رسمیت بشناسیم. مسلماً اساسی‌ترین مسئله، دیدگاه ما در مورد شخصیت و عمل عیسی مسیح است. شما می‌دانید که این مسیح است که مسیحیان را به حوزهٔ معرفت قلبی از اسرار خدا وارد می‌نماید. و در اثر وحدت «پدر و فرزندی» بین او و خداست که مسیحیان خدا را می‌شناسند. و او را به عنوان پروردگار و ناجی می‌پذیرند.
اینجا است تفاوت مهمی که ما با تواضع و احترام در یک تسامح متقابل آن را می‌پذیریم و در آن رازی نهفته است که من مطمئنم روزی خداوند آن را خواهد گشود.
ای مسیحیان و ای مسلمانان، ما معمولاً دچار سوء تفاهمیم و گاهی در گذشتهٔ مقابل هم قرار گرفته‌ایم و گاهی حتی در قالب مشاجرات و جنگ‌ها فرسوده شده‌ایم. من اعتقاد دارم که امروز، خداوند ما را به تغییر عادت‌های قدیمی خود فرا می‌خواند. ما به احترام و تشویق یکدیگر به انجام کارهای خیر در راه خدا دعوت شده‌ایم.[۱]

پاپ در لبنان

در سال ۱۹۹۷ پاپ رهسپار لبنان شد. در آن کشور که برای زمانی بسیار طولانی از جنگ داخلی رنج می‌برد و جنوب آن همچنان در اشغال اسراییل بود، وی مسیحیان و مسلمانان را به بنا نهادن یک سیستم سیاسی و اجتماعی عادلانه و منصفانه که در آن احترام انسان‌ها و تمامی اقشار جامعه رعایت شده باشد فرا خواند. وی ضمن خاطر نشان کردن خطرات پیروزی‌گرایی مذهبی و

۱. متن این سخنرانی را می‌توان درمجلهٔ اسلام ومسیحیت، سال ۱۹۸۵ صفحهٔ ۱۹۳ تا ۲۰۰ جستجو کرد.

افراطگرایی فرقه‌ای که مسلمانان و یهودیان را نیز به اندازهٔ مسیحیان تهدید می‌کند، خطاب به توده‌هایی که بـه گـرمی از وی در بـیروت اسـتقبال کـرده بودند افزود:

> این غیر قابل تصور است که اعضای یک جامعهٔ انسانی کـه روی زمین زندگی می‌کنند به خاطر بدگمانی به یکدیگر و به نـام دیـن خود که به گـمان آنـها مـحترم‌تـر است بـه مـبارزه و نـاسازگاری بپردازند.[1]

چگونه ممکن است اهمیت تصمیمی که در سال ۱۹۹۷ توسط واتـیکان گرفته شد مبنی بر تأسیس روابط دیپلماتیک بالیبی در سطح نمایندگی پاپ در ترپلی و یک سفارت لیبی در واتیکان، مورد توجه قرار نگیرد؟

این پدیده از این جهت قابل توجه است که درست در زمانی اتفاق می‌افتد که کشور جمهوری عربی لیبی، جزء کشورهایی است که از سـوی آمـریکا تحریم شده‌اند. این گشایش روابط به آنان تفهیم می‌کند که تحریم اعمال شده یک تحریم ناعادلانه است.

جنایت ناشی از غرور سیاسی آمریکا در مورد دیگر کشورها، به‌ویژه در مورد عراق موجب بی‌عدالتی و تحریم سخت آنها شده است. در همین زمان واتیکان مبادرت به برقراری روابط سازنده‌ای با این کشورها نمود نه فقط در جستجوی چاره برای اقلیت مسیحی بلکه به منظور عنایت به روابط سالم بین پیروان ادیان و مشارکت در ارتقای همبستگی بین‌المللی.

گروه دوستی ایرانی

در چنین شرایطی بود که ملاقاتی بین اسقفان مسؤول در امر گفتگو بین ادیان

---

۱. روزنامهٔ لوموند، مورخهٔ ۱۰ می ۱۹۹۷.

و دانشمندان دینی و اساتید دانشگاهی جمهوری اسلامی ایران، برگزار شد. من خود شخصاً نیز این فرصت را در سال ۱۹۹۷ یافتم که در پاریس با مسؤولین ایرانی ملاقات و یک مصاحبهٔ طولانی با آنان در مورد روابط کلیسا و اسلام داشته باشم. این دیدار همزمان بود با گردهمایی سران کشورهای عضو کنفرانس اسلامی در تهران که ما نمونهٔ آن را در گردهمایی سران کشورهای مسلمان در داکا و در جاکارتا دیده بودیم. در آن زمان مسیحیانی که در اروپا به این پدیده بین‌المللی توجه می‌کردند بسیار کم بودند. فردای آن روز در یک مجلهٔ فرانسوی زبان که در تهران منتشر شد چنین آمده بود:

با تسهیل ارتباطات و گسترش فرهنگ ملت‌ها در دهه‌های اخیر آهنگ گفتگو بین مسؤولان ادیان مختلف شتاب قابل ملاحظه‌ای یافته است. برگزاری گفتگوها بین علماء دینی مسیحیان و مسلمانان به رفع تدریجی اتهامات و سوء تفاهم‌هایی که در طول قرون متمادی به این دو خانوادهٔ بزرگ دینی تحمیل شده کمک می‌نماید. تأکید اسلام بر گفتگو با سایر ادیان خدا و همچنین نکات مشترک عموم ادیان بر این پایه بنا شده که تمامی پیامبران خدا آمده‌اند تا مردم را به عبادت خدا و اقامهٔ عدالت و برادری بین جوامع انسانی دعوت نمایند... در خلال سال‌های آیندهٔ جهان مواجهه بین مادی گرایان مغرور و مهاجم را از یکسو، و پیروان ستمدیده و محروم ادیان خدا را از سوی دیگر ملاحظه خواهد نمود. ما دست دوستی و برادری را به سوی تمامی پیروان ادیان خدا می‌گشاییم و با صداقت تمام از آنها می‌خواهیم که در برابر دسیسه‌های فرهنگی خودخواهان و مهاجمان، ساکت نباشند. ما به تمامی مسیحیان جهان و تمامی حق‌جویان به مناسبت سال جدید میلادی و عید میلاد حضرت مسیح(ع) تبریک می‌گوییم. امیدواریم در پرتو وفاداری به تعالیم پیامبران خدا، جامعهٔ انسانی

بتواند به سوی تعالی ارزش‌های اخلاقی و تحقق جامعه‌ای عادل که در آن همه با هم برادرند پیش رود.[1]

چند هفته بعد آقای مسجدجامعی سفیر سابق ایران در واتیکان در سخنان خود، روابط بین کلیسا و جهان اسلام را مورد توجه قرار داد و گفت:

این غیر قابل انکار است که پیروان مسیحیت و اسلام اغلب برخوردها و روابط نامناسبی داشته‌اند، اما هم اکنون آنان ملزم هستند که با هم زندگی کنند. در جهان امروز ما نمی‌توانیم نسبت به یکدیگر بی‌تفاوت بمانیم و دیگران نیز نمی‌توانند حضور ما را نادیده بگیرند. مسیحیان و مسلمانان باید از این پس، با هم در همه جای جهان تلاش نمایند تا عدالت اجتماعی و بین‌المللی و مسئلهٔ صلح را در بین تمامی ملیت‌ها و همهٔ مردم ارتقاء بخشند.[2]

این نوع فراخوان به شکلی روزافزون در سرزمین‌های اسلام تکرار می‌شود و این ادامهٔ روندی است که از سوی «پولس ششم» و پس از آن «ژان پولس دوم» از آنکارا تا خارطوم واز کازابلانکا تا جاکارتا انجام شده است. متأسفانه باید اعتراف کنیم که تعداد زیادی از کاتولیک‌ها، و حتی از میان کسانی که خود به منشور «واتیکان دو» متوسل می‌شوند در واقع، هنوز، با قبول بیانیهٔ «نوستراآتت» که از سوی انجمن مذهبی مسیحیان منتشر شد و دعوت‌های پاپ به یک گفتگوی واقعی بین‌الأدیانی، فاصلهٔ زیادی دارند. در این زمینه، همانند زمینه‌های دیگر مسئولیت کنفرانس اسقفی مسئولیت سنگینی است؛ زیرا همانگونه که اسقف «جادو» مسؤول وقت دبیرخانهٔ

---

۱. مجلهٔ پیام اسلام چاپ تهران، مارس ۱۹۹۸

۲. مجلهٔ پیام اسلام، به زبان فرانسه از تهران، می ۱۹۹۸، ص۱۲و۱۳.

واتیکان برای ارتباط با سایر ادیان در سال ۱۹۸۳ اشاره نموده است، «تصمیمات "واتیکان دو" همچون تعلیمات پاپ‌های پیشین اگر از مجرای عملی کلیساهای محلی نگذرد، بی‌اثر خواهد ماند».[1]

بایسته‌ها

با آنکه در بسیاری از کشورها پیشرفت‌هایی حاصل گردیده است، اما هنوز خیلی کارها برای انجام باقی مانده است. در فرانسه، آلمان، بلژیک و هلند کلیساهای مسیحی، نسبت به ابعاد اجتماعی مهاجرت مراکشی‌ها، ترک‌ها و آفریقایی‌ها بسیار حساس‌اند، البته در طی سال‌های اخیر آنها به مرور زمان بیشتر در جریان ابعاد فرهنگی و معنوی گفتمان خود با مسلمانان قرار گرفته‌اند. آنان در کشورهای ما زندگی می‌کنند کشورهایی که از حیث سنتی، مسیحی ولی امروزه مسخ شده‌اند. در تعداد زیادی از شهرها و حومه‌های شهری روابطی بین ساکنان قلمرو کاتولیک یا پروتستان‌ها و ائمهٔ جماعت مساجد برقرار شده است. در قلمرو برخی از کلیساها، اسقف‌ها معمولاً با سخنگویان سلام ملاقات می‌کنند و مشتاقند تا کشیشان و حتی غیر مؤمنان برای گفتگوی بین ادیان تحت هدایت واتیکان تربیت شوند. با اشراف و نظارت کنفرانس کلیسایی فرانسه، در این مورد، دبیرخانهٔ روابط اسلام نقش هر چه مهم‌تری را ایفاء می‌نماید.

با این وجود راه زیادی برای پیمودن باقی است. سخن‌گویانی که بیشتر در عرصهٔ گفتگو مطرح بوده‌اند بیشتر به گفتگو با یهودی‌ها ابراز تمایل می‌کنند تا انجام گفتگو بین اسلام و مسیحیت و اگر گاه چنین گفتگویی انجام می‌شد از دیدگاهی غلط و بلکه ناعادلانه مورد توجه قرار می‌گرفت. همان‌گونه که

۱. بولتن دبیرخانهٔ فرامسیحی، سال ۱۹۸۳، شماره، ۱۸، ص ۳.

می‌توانیم نمونهٔ آن را در بیانیهٔ «کاردینال لوستیژه» در سال ۱۹۹۶ و ۱۹۹۷ ملاحظه کنیم. بنا بر این چندان تعجب‌آور نخواهد بود که در قلمرو کشیشان، گروههای تبلیغی، مراکز تعلیمات دینی و خانقاههای بی‌شماری هستند که هنوز از اسلام اطلاع صحیح ندارند و ناعادلانه از آن سخن می‌گویند.

این وضعیت بدین خاطر است که در یک نگاه کلی، غربی‌ها چه مسیحی یا غیرمسیحی، به خوبی این دین و منابع و تاریخ و میراث معنوی و متفکران بزرگ پیشین و امروزی آن را نمی‌شناسند.

آیا امروز در اروپا، کسی، آثاری از غزالی، ابن‌سینا، ابن‌عربی، اقبال و محمد عبده را خوانده است؟ در حالی که این آثار همان قدر در تاریخ تفکر اسلام اهمیت دارند که «سنت توماس» و «پاسکال» و «برگسون» برای ما مهم‌اند. چند کاتولیک فرانسوی، آلمانی، بلژیکی نشریاتی را که در قاهره و تونس و دمشق و تهران منتشر می‌شود مطالعه می‌کنند؟

این جهالت، وحشتی به وجود می‌آورد که خود انگیزهٔ غرور و مشاجره و تهاجم است. این نوع واکنش‌های منفی مطمئناً وقتی می‌تواند به وجود آید که ارتباطات بین ملت‌ها و اقلیم‌ها به ندرت و سختی انجام شود، اما امروزه بسیاری از این پیش‌داوری‌های غیر قابل بخشش است و به همین دلیل غربی‌ها باید وادار به شناخت بهتر از تاریخ قرون گذشته شوند. در پرتو این آگاهی است که خواهند توانست از اشتباهات جدید و ستیزهای بی‌فایده برحذر باشند.



عبرت‌های تاریخ

اگر تصور کنیم که مسیحیت و جهان اسلام همواره در طول قرن‌ها، دو جهان جدا از هم و دشمن یکدیگر بوده‌اند در اشتباه خواهیم بود. همان‌گونه که یکی از مسیحی‌شناسان مسلمان می‌گوید: «رابطه و تعامل متقابل بین این دو همواره برقرار و مستحکم بوده است.» نه تنها در عرصهٔ دیپلماتیک و اقتصادی (دینار عرب قبل از اینها شأن دلار را داشت و در آن زمان همچون دلار رایج بود حتی در فنلاند مبادله با دینار دیده می‌شد) بلکه حتی در عرصهٔ روشنفکری نیز این ارتباط وجود داشته است. همه از نقش قاطعی که دانش عرب در عصر خود ایفاء کرده، آگاهند نه تنها در انتقال میراث یونانی بلکه مثلاً در گسترش پزشکی، ریاضیات و فلسفه، تنها کافی است به رابطه بین ماهیت و وجود، که «ابن‌سینا» شرح داده و کسی چون «سنت توماس داکوان» آن را مورد بهره‌برداری قرار داده، توجه کنیم. مراکز تبادل اندیشه همچون اسپانیای مسلمان و جایی که همزیستی واقعی بین دو تمدن بزرگ دیده می‌شود، نمونه‌ای از عصر مدرن می‌باشد. متأسفانه این گشایش رفتاری با همهٔ غنایش در مرز مذهب، متوقف می‌شود. در چنین شرایطی عدم تفاهم

تقریباً همگانی است، اما در تمامی طرف‌های مورد بحث یکسان نیست و تابع شرایط است.

حرمت پیروان ادیان در اسلام

اگر مسیحیان قرون وسطایی می‌دانستند که مسلمانان تورات و انجیل را یک کتاب آسمانی می‌شمرند و برحسب پیام قرآن یهودیان و مسیحیان و خصوصاً کشیشان و راهبان باید به خاطر ایمانشان مورد احترام قرار گیرند و در میان جامعهٔ مذهبی خود از آزادی برخوردار باشند، بسیاری از مشاجرات دینی و حتی برخوردهای خونین مهار می‌گردید.

تلاش تحسین‌انگیزی که مسیحیت قرون وسطی برای بناکردن کلیساهای بزرگ و زیبای ما داشته هیچ گاه صرف تحقیق برای یافتن ارزش‌های دینی تمدن‌های دیگر نگردید. از سوی دیگر مسلمانان غیرسیاسی نیز اغلب راضی‌اند به یک برداشت ظاهری مبنی بر آنچه خود از مسیحیت ساخته‌اند بسنده کنند، بدون آنکه واقعاً از تعلیمات کلیسا در مورد تثلیث، تجسّد و یا نزول مجدد حضرت عیسی به زمین اطلاع داشته باشند.

بنا بر این حیرت‌آور نیست که از قرن هشتم تبلیغات منظمی در غرب و در قسمت عظیمی از تاریخ‌نگاری مدرن که از این قرن شکل گرفته ارائه و به صورت یک واقعیت به ما منتقل شده است و چهرهٔ اسلام را به طور حتمی و به شکلی کم و بیش روشن به عنوان شکنجه‌گر مسیحیان معرفی می‌نمایند.

در این جا مسئلهٔ زیر سؤال بردن صداقت روحانیون، سران و پیروان نیست که با فریاد «مشیت خدا» با هیجان برای تصرف مکان‌های مقدس اقدام می‌نمایند، اما همان‌طور که یکی از بهترین مطلعین این دوره اظهار می‌کند.

قبول صداقت آنان برای اثبات اینکه آنان هیچگونه اشتباهی را

مرتکب نشده‌اند کافی نخواهد بود. تاریخ‌نگاران مدرن وظیفه دارند هر جا تاریخ‌نویسی معاصر چهرهٔ ناصحیحی از آن دوره ارائه کرده‌اند دلیل این اطلاع‌رسانی ناصحیح را توضیح دهند.

در واقع ساختار واژهٔ ذمّه (تحت الحمایه) که در اسلام برای اهل کتاب در نظر گرفته شده است؛ تضمینی از جانب اسلام برای یهودیان و مسیحیان در مورد احترام به شخصیت و فرهنگ و دارایی آنان است؛ زیرا اگر واقعاً این مفهوم مدرن یک حکومتِ غیر متعهد نباشد (که آن زمان واژهٔ غیرمتعهد شناخته نشده بوده است.) حداقل این یک نوع تسامح گسترده است که تاکنون در هیچ جامعه‌ای نظیر آن دیده نشده است.

«کلود کاهن» با عنوان تحقیقات و در پرتو اسنادی که ما از این پس آن را ارائه خواهیم نمود نظراتی را ارائه می‌نماید که شایستهٔ انعطاف توجه است. نظراتی که به طور قابل ملاحظه‌ای با نظراتی که در غرب مطرح شده است متفاوت است. او می‌نویسد:

> جهان اسلام تا حدود قرن یازدهم میلادی جامعه‌ای به طور چشمگیر چند اعتقادی است که در آن اسلام از نظر سیاسی تسلط داشته است، اما تعداد قابل توجهی از پیروان سایر ادیان خدا در آن با یک نوع همزیستی مسالمت‌آمیز که ما بیهودهٔ نمونهٔ آن را در جوامع دیگر جستجو می‌نماییم، حضور داشته‌اند.

اما این را مسیحیان قرون وسطی نمی‌دانند یا نمی‌خواستند بدانند. و آیا به راستی توان درک آن را نداشته‌اند؟ وقتی که امروزه هنوز گروهی از نشریات اروپایی و آمریکایی را می‌بینیم که علی‌رغم تکثر مبادلات فرهنگی بین‌المللی، چهره‌ای خاص از جهان اسلام و جهان عرب ارائه می‌کنند،

چگونه می‌توان از رفتار اروپای قرون وسطی در توجیه عمل خود که چهرهٔ اسلام را تحریف می‌کرد و با آن همچون حریفی وحشتناک مواجه می‌شد، تعجب کرد؟

با این وجود، مسیحیت قرون وسطی تلاش‌های خود را برای کسب یک شناخت کاملاً بی‌طرفانه از پیام قرآن جهت داده است. ابتداء در خاور نزدیک آنجایی که مسیحیان در کنار مسلمانان زندگی روزمرهٔ خود داشته‌اند و مکرراً مسئولیت‌های مهم سیاسی، فرهنگی و یا اجتماعی را به عهده گرفته‌اند. بدین‌گونه با دینی که به نظر، تهدیدکننده اعتقاد آنان بود و از سوی امپراطوری که هم اکنون دیگر سلطهٔ چندانی نداشت، حمایت می‌گردید مواجه شدند این مسیحیان در آن زمان این آزادی را داشتند که کتاب‌هایی در دفاع از اعتقاد خود تألیف کنند که بیشتر جنبهٔ افسانه‌ای داشت تا جدلی و منطقی. آنها این کتاب‌ها را با اتکاء به فلسفه‌ای ارائه می‌نمایند که آن را راه مشترک رهایی هر دو گروه می‌دانند.

سابقهٔ گفتگو

گروهی قدم فراتر نهاده تا حدی که در گفتگو اعتقادی که در بالاترین سطح با خلیفه «المهدی تیمو تی اول» برگزار شد، اسقف بغداد (در قرن نهم) اعتراف کرد که محمد همان راه پیامبران دیگر را طی کرده و تأکید بر یکتاپرستی داشته است.

در میان مسیحیان قرون وسطی، در غرب، در هر دوره‌ای موقعیت کاملاً متفاوت بوده است. باید منتظر قرن سیزدهم می‌بود تا با ابتکار کشیش «کلونی» و «پی‌یرونه رابل» نخستین ترجمهٔ قرآن به لاتین ارائه گردد. انگیزه‌ای که محرک این ابتکار بود به هرحال غیر سیاسی بوده؛ یعنی اثبات نادرستی

امری که برای کلیسای غرب در آن زمان چیزی جز یک اشتباه خطرناک نبود. لااقل کشیش کلونی می‌خواست این ترجمه را در حالی که از مسائل فی‌مابین مطلع بود، با مضامینی که با آگاهی تنظیم شده‌اند انجام دهد، بدون آنکه به درستکاری و حسن نیت کاملی که مسیحیت ایجاب می‌کند خیانت نماید.

در آن زمان این نظریه تقریباً عمومی بود که ترجمهٔ وی با نظرات عموم صاحب‌نظران همخوانی نداشت. با آنکه این ترجمه همان‌گونه که کشیش «کلونی» مقرر کرده بود به صورت گسترده پخش گردید، اما به آن میزان که او می‌خواست مورد استفاده قرار نگرفت. «ماکیزم رومینون» می‌نویسد:

> قسمت‌هایی که مستقیم و سریع در مشاجرات به کار می‌رفتند تنها مواردی بودند که مورد استفاده و استدلال قرار گرفتند. آنها از مجموعهٔ قرآن مواردی را که برای یک مطالعهٔ جدی و عمیق دربارهٔ اسلام مفید بود مورد نظر نداشتند؛ چراکه برای نزاع جاری مفید به نظر نمی‌رسید.[۱]

در جانب مسلمانان نیز غالباً یک رفتار دفاعی و مشاجره‌آمیز غلبه داشته است. آنان مسیحیان را به خاطر تحریف کتاب آسمانی و ایمانشان به یک خدای سه وجهی (که شبیه چند خدایی است) و به خاطر عدم کفایت عهد عتیق که بر اساس نظریه جزای اخروی بنا شده و به جهت تناقض بین اناجیل اربعه سرزنش می‌کردند. تنها اندیشه‌ای که به‌ویژه افرادی مثل غزالی (۱۰۸۵ـ۱۱۱۱) را توجیه کرده است، وابستگی آنان به مطالعه‌ای عمیق در مورد مسیحیت خشک است که به عنوان مثال فرازهایی از عهد جدید را که وحدت مسیح را با خدا که پدر او خوانده می‌شود توضیح می‌دهد و به بیان

---

۱. کتاب جاذبهٔ اسلام، نوشته ماسپرو، چاپ پاریس، سال ۱۹۸۰، ص ۳۱.

جذبه‌های اسرار آمیز عیسی که مسیحیان به اشتباه به جای وجه استعاره‌ای، معنای ادبی برای آن ارائه کرده‌اند می‌پردازد.[۱]

نقش عوامل اقتصادی و تجاری

در بخش کاملاً متفاوت دیگری، غرب در قرون وسطی و جهان اسلام وادار به طرح دعاوی جزیی علیه یکدیگر در زمینهٔ مالی و مبادلات بازرگانی شده‌اند.

در واقع زمانی که دانشمندان دینی به یک مشاجره تن داده بودند بدون آنکه با هم ملاقاتی و در نتیجه بدون آنکه شناختی از هم داشته باشند، تجار موقعیت را برای یک بازار سودآور مساعد یافتند. در آن زمان جهان اسلام از نگاه یک غربی بدین سبب که در جهت مادی توسعه نایافته بودند، منبعی شگفت‌آور برای کالاهای لوکس و جایی مناسب برای مبادلات بین‌المللی تلقی می‌گردید. در این شرایط، تجار آن قدر وابسته به تجارت خود بودند که می‌توانستند در عین مسیحی بودن، یک بازاری اروپایی باشند با روابطی که با همتایان مسلمان خود داشتند بدون پافشاری بر ایده‌های اصلی که در زمان سلطهٔ لام بر غرب مسیحی بر آن تأکید می‌شد.

اما عوامل اقتصادی همواره تعیین کننده‌ترین عوامل نیستند. اعتقادات دینی و ریشه‌های فرهنگی، امروز نیز همچنان در (قرون وسطی در سطحی گسترده‌تر) تأثیری قاطع بر تنظیم روابط بین انسان‌ها دارند؛ زیرا در قرن یازدهم و دوازدهم آنچه برای مسیحیان اروپا اهمیت داشت این نبود که در پی آشنایی با ارزش‌های جهان عربی اسلامی باشند بلکه مهم آن بود که نبردی راکه در برابر مسلمانان واجب می‌پنداشتند توجیه نمایند تا افکار عمومی از افشای اشتباه آنان و انحراف اساسی ایشان و در یک کلمه دین آنان

---

۱. کتاب روبرت کاسپر، ص ۱۸۱.

صرف‌نظر نماید.[۱]

ذهنیت‌های ناصواب

چه شایعاتی که در بین جامعهٔ مسیحیت از دین مسلمانان اروپایی و آفریقایی در آستانهٔ جنگ‌های صلیبی شنیده و گفته‌ایم؟! برای ما گفته و نوشته‌اند که: محمد یک جادوگر بوده که کلیساهای آفریقا و مشرق زمین را از طریق جادو و حیله ویران می‌کرده است به مسلمانان یک آیین بت‌پرستی را نسبت می‌داده‌ایم که بت اصلی آنان محمد بوده است. بعضی دیگر می‌گویند که پیامبر اسلام یک کاردینال کلیسای بوده که از اینکه پاپ نشده است ناراضی بوده و به منظور انتقام گرفتن، دینی را بنا نهاده که دشمن مسیحیان است. گروه دیگر در نهایت مدعی گردیده‌اند که مسلمانان خدای سه‌گانه‌ای را می‌پرستند که از خدای زیباییها، پیامبر و خدای زمین تشکیل شده است. ما می‌توانیم به این رفتار بخندیم یا از آن اندوهگین شویم.

اما آیا این واقعاً تعجب‌آور نیست که در زمان ما که همه‌جا مملو از انواع وسائل ارتباط جمعی است، باز هم این همه ناآگاهی و ذهنیت منفی در زمینهٔ روابط بین ادیان وجود دارد؟

این قابل توجه است که در چنین شرایطی و علیرغم موانعی همچون جنگ‌های صلیبی که در مسیر روابط مسالمت‌آمیز بین اسلام و مسیحیت ایجاد می‌شد در برخی از حالت‌های استثنایی مباحثات و گفتگوهای معنوی بین مسلمانان و مسیحیان دیده می‌شود. در حالی که در نتیجهٔ درگیریهای بیرونی اسلام، اروپاییان قرون وسطی از این دین جز خلاف و تهدید چیزی

---

۱. از کتاب شرق و غرب در زمان جنگ‌های صلیبی، نوشته کلودکاهن چاپ پاریس، انتشارات اوبیه، سال ۱۹۸۳، ص ۴۴.

ندیده‌اند. دانسته‌های دیگر قضاوتی است که از سوی رجال دینی و فرانسوی و کسانی که به سرزمین‌های اسلامی برای گذراندن دورهٔ مأموریت کلیسایی یا سیاسی گسیل می‌شدند انجام شده است. ایشان بدون تکرار اتهاماتی که همکیشان آنان به اسلام وارد می‌کنند اظهار دارند که اکثریت مسلمانان احترام خود را به ادیانی که به طور جدی در سرزمین اسلام حضور دارند ابراز می‌نمایند و حتی امیدوارند که مسیحیان نیز از این روش الهام گیرند.

پیش از این «گروگوار هفتم» در یک پیام مشهود پاپ در سال ۱۰۷۶، به امیر ناصر، حاکم بیجا یا، در الجزایر امروز نوشته است: خداوند قادری که رستگاری همهٔ انسان‌ها و ضایع نشدن آنها را همواره می‌خواهد در باور هیچ یک از ما به هیچ چیز به اندازهٔ امید به آینده، پس از دلبستگی به خود، اهمیت نمی‌دهد. همچنین دقت در اینکه با دیگران همان رفتاری را داشته باشیم که می‌خواهیم دیگران با ما آن رفتار را داشته باشند.

به خاطر همین تعلیم مشترک و توصیه به احسان است که ما و شما باید این روحیه را به گونه‌ای متقابل داشته باشیم. با وجود این که ما به گونه‌های متفاوت اعتراف و اظهار می‌کنیم که خدا واقعاً یکی است و او را هر روزه به عنوان خالق آسمان‌ها و حاکم این دنیا تمجید و ستایش می‌کنیم.

دیدار نمایندهٔ کنگرهٔ جهانی مسیحیان با سلطان مصر

نمونهٔ مشهور و قابل ذکر از آنچه امروز ما آن راگفتگوی بین‌الأدیان می‌نامیم و در آن دوره اتفاق افتاده، ملاقات بین «سنت فرانسوا» از کنگرهٔ جهانی مسیحیان و سلطان «ملک الکامل» از مصر بوده است.

زمانی که فرانسوا در سال ۱۲۱۶ عزم سفر به شرق نمود در حالی که از سوی چند تن از برادرانش همراهی می‌شد رهسپار «دامیت» در حاشیهٔ رود

نیل گردید. او در نظر داشت که با سلطان ملاقات و زمینهٔ تغییر عقیده و تمایل او را به سمت کلیسا فراهم سازد لکن نخستین دغدغهٔ او بازدید از اردوگاه جنگ‌های صلیبی بود.[1] وقتی «سنت فرانسوا» این مجموعهٔ ناهمگون که نام ارتش مسیحی را یدک می‌کشید ملاحظه کرد، به زودی دریافت که نخستین وظیفهٔ او اعلام پیام انجیل به همکیشان خود است، اما او تصمیم نخستین خود را در مورد اعلام پیام زیبای مسیح به سلطان و مشاهدهٔ کار شگفت مورد توقع از او را از یاد نبرده بود. او به همان اندازه‌ای که از رفتار جنگجویان صلیبی سردرگم بود، شگفت‌زده نیز می‌شد اگر به این نتیجه می‌رسید که شاهزاده مسلمان در بی‌رحمی و بی‌تعهدی کمتر از حدی است که برای او در اردوگاه مسیحیان توصیف شده است. این حاکم مسلمان تحلیل‌گری دقیق، شاعری مذهبی و در مورد کلیهٔ فعالیت‌های روشنفکری کنجکاو بود در حالی که در رشتهٔ پزشکی تحصیل کرده بود، رابطهٔ خوبی با «ونیز» داشت و از تجار آنجا حمایت می‌کرد. او از جنگی که فکر می‌کرد بی‌فایده است خسته شده بود و از یک تهاجم جدید غربی علیه صحرای سینا که در معرض گرسنگی بود می‌هراسید.[2]

فرانسوا یک گفتگوی نسبتاً طولانی، با سلطان داشت و در نتیجهٔ آن نظریهٔ خود را در مورد اسلام به طور عمیق اصلاح کرد. او دریافت که ایمان به خدا و ارزش‌های معنوی می‌توانند خارج از محیط مسیحیت نیز وجود داشته باشد. او می‌گوید: «نگاه همه جانبه به مشکلات جاری یک فراخوان وسیع و شبه

---

۱. آقای ژولین گرین در کتاب برادرفرانسوا، چاپ انتشارات ستی، پاریس، ۱۹۸۳، تحقیق جالبی در مورد این مسئله انجام داده است. در مورد زمینه و نتایج ملاقات کشیش «فرانسوا» و پادشاه مصر ما شما را به اثر بسیار زیبای برادر «گنوله ژوسه» با عنوان ملاقات بر کرانه دیگر، انتشارات فرانسیسکن، پاریس، سال ۱۹۹۶، ارجاع می‌دهیم.

۲. همان منبع (برادر فرانسوا ـ اثر ژولین گرین) ص ۲۳۸.

انقلابی را در عصر حاضر می‌طلبد.» اما در کمپ‌هایی صلیبی فضا برای پذیرش این چشم‌انداز جدید مساعد نبوده است.

جزم‌اندیشی و بدبینی

بدون شک روابط سیاسی و مبادلات بازرگانی همچنان در حال گسترش بودند، لکن در اروپا در طول قرن‌ها دین مسلمانان همچنان به دلیل شدت سوءبرداشت‌ها و شناخت‌های غلط به گونه‌ای خاص چهره‌ای به شدت هراسناک و یا پست و حقیر به خود گرفته بود. این رفتار انتقاد آمیز تنها در کلیسا به چشم نمی‌خورد. در عین توصیه به تسامح و محکوم کردن خشک اندیشی گاهی اوقات روحانیون و فلاسفهٔ قرن هجدهم در برابر اسلام همان رفتار را نشان می‌دهند که بسیاری از کلیساییان آن زمان دارند. و به میزان قضاوت‌های کشیشان هم عصر خود ناعادلانه می‌اندیشند. و بدین گونه است که در دائرةالمعارف (عمومی) کلماتی مثل قرآن، محمد و اسلام به صورتی تبیین می‌شوند که تفسیر ذیل را ایجاب می‌نمایند. «هیچ گاه تعصب علیه اسلام به این اندازه که «دیدرو» استاد روشنفکری معاصر روا داشت اعمال نشده بود.[۱]

در همان زمان برخی از هنرمندان از جمله مزارت روشن بین‌تر بودند. او در یکی از اپراهای خود با عنوان آدم ربایی در قصر شاهی، از پاشا سلیم یک شخصیت حکیم و جوانمرد ارائه می‌نماید. در این نمایش از نظر این شخص مسلمان (پاشا سلیم) بی‌عدالتی را با نیکوکاری پاسخ دادن، آرامش‌بخش‌تر و

---

۱. این مطلب توسط آقای عبدالرحمان بدوی در نشست هیأت بین‌المللی یونسکو در مورد دائرة المعارف «دیدرو» که در اکتبر ۱۹۸۴ برگزار شد، در بیت سوم تا بیست و ششم اظهار گردیده است.

مؤثرتر از جبران بدی با بدی است. او اجازه می‌دهد که اسیر در بندش آزادانه بیرون رود. در پایان برنامه تمام حاضرین به این روح بلند او احترام می‌نهند.

با ذوقی شاعرانه، شوقی وافر به سوی شرق در سراسر اروپا گسترش یافته است. شاعران بزرگی همچون «ژوئت» و «ویکتور هوگو» قصیده‌های مشهوری را در وصف پیامبر اسلام حضرت محمد (ص) می‌سرایند همچون این چند سطر که «لامارتین» سروده است:

اگر بزرگی روح، کوچکی کالبد و بیکرانی آثار سه بعد وجود نوع بشرند چه کسی جرأت دارد مردی از تاریخ جدید را با حضرت محمد (ص) مقایسه کند؟ مشهورترین افراد فقط می‌توانند قوای نظامی، قوهٔ مقننه و امپراطوری‌ها را به حرکت درآورند و فقط (اگر چیزی را در اختیار داشته باشند) قدرت مادی را تسخیر می‌کنند که قبل از آنان نیز مدام جریان داشته است، اما این شخصیت روح انسان‌ها را تحت سلطه قرار داده علاوه بر تسلط او بر نظام قانونگذاری، امپراطورها، دودمان‌ها، میلیون‌ها انسان و تقریباً یک سوم مردمی که روی زمین زندگی می‌کنند، بر اساس یک کتاب آسمانی، یک ملیت معنوی را تشکیل داده که تقریباً هر زبان و نژادی به آن روی آورده‌اند او به شیوه‌ای محو نشدنی، بغض به خدایان دروغین و عشق به خدای واحد و مجرد را در هویت این ملت مسلمان به ودیعه نهاده است. او فیلسوف، خطیب، مبلغ دینی، قانونگذار، رزمنده، فاتح ایده‌ها، احیاگر بنیان‌های منطقی و بنیانگزار بیست امپراطوری دنیایی و یک امپراطوری معنوی واحد از یک آیین غیرمجازی است. آری، همهٔ اینها «محمد» است. در تمامی سطوح و در هر کجا که در پهنای هستی بنگریم کدام انسان

بزرگتر از او وجود داشته است.؟![1]

شرق‌شناسی کلیسا در قرن نوزدهم

همچنین در قرن نوزدهم در فرانسه، انگلیس و آلمان دانشمندان در زمینهٔ زبان عربی و تمدن اسلامی کسب تخصص می‌کنند. درست زمانی که استعمار اروپایی برتری قدرت خود را بر بسیاری از کشورهای آفریقایی و آسیایی تحمیل می‌کند، در غرب در حال پیشرفت مقولهٔ شرق گرایی بسته به سرزمینی که در آن بروز و رشد یافته، به عنوان مسئله‌ای مهم مطرح بود. کوشش‌های علمی شرقیان این افتخار را داشت که منبع تغذیهٔ علمی اروپاییان و کاوش‌های آنان قرار گیرد. اگر چه تفاسیر آنان از این اسناد علمی در بهترین و خوشبینانه‌ترین شرایط، باید تصحیح گردد.

جای بسی تأسف است که در تمامی قرن نوزدهم و حتی نیمهٔ نخست قرن بیستم کلیساهای مسیحی به چنین کوشش‌هایی که از سوی دانشگاه‌های اروپایی در مورد شرق شناسی ارائه شده توجهی نکرده‌اند. در قلمرو کشیشان، در سمینارها در صومعه‌ها و در مؤسسات دینی، ما همچنان در مورد اسلام با نگاهی ناعادلانه سخن می‌گوییم و یا اصلاً از آن سخنی به میان نمی‌آوریم. در حالی که تعداد روزافزونی از مبلغان کاتولیک و پروتستان همواره به سوی مناطق آفریقایی و آسیایی اعزام می‌شوند (و اطلاعات خود را از اسلام از نزدیک افزایش می‌دهند.) حتی فردی مانند کاردینال «لویجری» که علی‌القاعده خیلی هشیارتر از آن است که وسوسه‌پذیر باشد در این زمینه نتوانست از پیشداوری‌های آن زمان در مورد اسلام دور بماند.

با این وجود قابل توجه است که همین کاردینال در چنین زمینهٔ فرهنگی،

۱. کتاب تاریخ ترکیه، نوشتهٔ لا مارتین، انتشارات قانون اساسی، پاریس، سال ۱۸۵۴.

عظمت دین مسلمانان را حس کرده است. دینی که به دلیل عدم شناخت واقعی از آن، به گونه‌ای بسیار بد در مورد آن نظر داده بود. کاردینال «لویجری» نیز همان‌گونه که قبل از این برای «فرانسوا اسیس» در زمان جنگ‌های صلیبی اتفاق افتاد، به برکت یک ملاقات شخصی با یک مسلمان تغییر نظر می‌دهد. در هر دو مورد همین کافی بود که دو فرد از دو دیدگاه متفاوت با هم ملاقات و گفتگو نمایند و پای سخن هم بنشینند تا ظرف چند ثانیه بر ذهنیت‌ها و پیش فرض‌هایی که مولود جهل بوده و در طول تاریخ منتقل شده بودند چیره شوند، گویا که اصلاً وجود نداشته‌اند. کاردینال «لویجری» با اشاره به گفتگوی خود با امیر عبدالقادر، چنین می‌گوید: مدت‌ها، پیش چشم خود چهرهٔ آرام امیر (عبدالقادر) را مجسم داشتم، سخن عمیق و محکم او، روح متعادل، استوار و مستحکم او که در طول سخنانش آشکار بود به همهٔ افکاری که قبل از آن در مورد او داشتم پاسخ داد. من برای او بیان کردم که چقدر فرانسه به رفتار برجستهٔ او احترام می‌نهد و چقدر به او به عنوان مردی که عدالت را اجراء می‌کند افتخار می‌کند. امیر در حالی که به شیوهٔ اعراب دست بر سینه نهاده بود در جواب من گفت: «من وظیفهٔ خود را انجام دادم و شایستهٔ تحسین (شما) برای آن نیستم.» کاردینال لویجری می‌افزاید: من با احترام و خوش‌وقتی به سخنان او گوش فرا می‌دادم او به عنوان یک مسلمان صادق به گونه‌ای سخن می‌گفت که مسیحیت قدرت حاشا کردن آن را نداشت.[۱]

چنین ملاقاتی بین دو شخصیت که در عصر خویش تأثیر گذار بوده‌اند گرچه می‌تواند البته یک استثناء به نظر آید، امّا این یک واقعیت است. البته در آن زمان روابطی که بین مسلمانان و مسیحیان برقرار بوده است خیلی رایج‌تر و عمیق از آن است که گاه، ما از آن صحبت می‌کنیم. مسلماً فضای استعماری

---

۱. کتاب «کاردینال لویجری»، نوشته «اسقف بنونارد»، انتشارات خاشاک، پاریس، سال ۱۹۸۶، ص ۸۳

همواره باگفتگو مخالفت داشته است، اما این گفتگو علیرغم این مخالفت بین گروهی از اروپاییان و مسلمانان برقرار بوده است.

مسلمانانی که وفاداری آنان به قرآن منشأ رفتار خوش و استقبال گرم آنها از میهمانان خارجی بوده است. خصوصاً اگر این میهمان از پیروان ادیان آسمانی و منصف می‌بود. آری بدین گونه بود که بسیاری از مسلمانان مغربی و آفریقای سیاه، با مسیحیانی دوست می‌شدند که در سرزمین آنان برزگر، طبیب، پرستار، معلم، کشیش، یا مبلغ دینی و حتی شاید نظامی بوده‌اند؛ زیرا ارتش که معمولاً کارهای سخت و طاقت‌فرسا را به عهده می‌گیرد یکی از مکان‌هایی بوده است که مسیحیان و مسلمانان می‌توانستند در زندگی و در مبارزه با مرگ یکدیگر را به خوبی درک نمایند و با هم آشنا شوند.

همین ملاقات‌ها و روابط است که به ما اجازه می‌دهد به عنوان یک کاتولیک، وفاداری خود را به پیام مسیح و سنت کلیسا حفظ نماییم، در عین کشف همگرایی‌ها و تفاوت‌هایی (نقاط اشتراک و اختلاف) که بین اعتقاد مسیحیت و عقیدهٔ مسلمانان وجود دارد.



تفاوت‌ها و همگرایی‌ها

همان‌گونه که اشاره داشتیم، مختصر خدمت ما به دوره‌های گذشته نشان داد، مشکل اساسی روابط بین کلیسا و اسلام به این مربوط می‌شود که گروهی از معتقدان عملی یک دین چهره‌ای از دین دیگر ساخته‌اند که واقعاً بدون شناخت صحیح از آن است و به استناد این چهرهٔ سطحی و کاریکاتورگونه از دین، در برابر آن موضع‌گیری می‌کنند به جای آنکه به منظور کسب اطلاع روشن و عینی به تحقیق بپردازند. از این رو خیلی مهم است که ما در یک جامعه، تلاش کنیم تا جزییات، آیین‌ها و روح معنوی طرف مقابل را خوب بشناسیم. همچنین این حائز اهمیت است که زمینه‌های فرهنگی و سیاسی را که علت واقعی برخورد بین مسلمانان ومسیحیان بوده‌اند، شناسایی نماییم. در این صورت خواهیم توانست با وضوح کامل تفاوت‌ها و همگرایی‌های (نقاط اختلاف و اشتراک) راکه بین این دو آیین وجود دارد مورد بررسی قرار دهیم.

بنابراین اگر ما از بعد اصلی یا از جنبهٔ عقیدتی بررسی کنیم تفاوت‌های اساسی بین این دو آیین به برداشت هر یک، از قرآن و از (حضرت) مسیح

برمی‌گردد. در دیدگاه مسیحیان مسیح کلمه‌ای است که خدا آن را آفرید او از دنیا رفته ولی دوباره زنده شده است تا مصلح جهان باشد. این نظریه برگرفته از گفتهٔ «پولس» مبلغ دینی مسیحیت در انجیل خداست که می‌گوید:

این انجیل که خداوند از طریق پیامبرانش و در کتب مقدس به آن وعده داده است، در شأن فرزند خدا و پارهٔ تن وی و نوادهٔ داود می‌باشد و بر حسب نظر روح‌القدس و پسر خدا، با قدرت و به برکت توان زنده کردن مردگان توسط عیسی مسیح آفریدگار ما به وجود آمده است.[۱]

مسیح در قرآن

مسیح، برای مسلمانان جایگاه مهمی دارد که در میان پیامبران ممتاز است، اما او پسر خدا نیست در بسیاری از آیات قرآنی تولد (حضرت) مسیح، رسالت و تقدس او با تعابیری بیان شده که نشان می‌دهد که چگونه مسئله، مسیح بیش از آنکه مسلمانان و مسیحیان را از یکدیگر جدا کند به هم پیوند می‌دهد. در سورهٔ آل‌عمران[۲] چنین آمده است:

«ملائکه گفتند:

ای مریم، خداوند تو را برگزیده و در حقیقت پاک کرده است و تو را بر زنان تمام جهان برتری داده است. مریم در برابر پروردگارت سر تعظیم فرود آر و مرا سجده کن و همراه با رکوع کنندگان رکوع به جای آور.... ملائکه گفتند: ای مریم، خدایت تو را به کلمه‌ای که از (ارت)سوی خود بشمی‌دهد که اسم او، مسیح، عیسی پسر مریم است که در دنیا و آخرت معروف و شناخته شده است و او از کسانی است که به خداوند نزدیک بوده‌اند و از گهواره همچون یک

۱. کتاب درآمدی بر رمان، صفحه ۱ و ۲ و ۴. ۲. سورهٔ آل‌عمران، آیهٔ ۴۸ـ۴۲.

انسان کامل با مردم سخن خواهد گفت و او از صالحان خواهد بود. مریم گفت: پروردگار، چگونه من می‌توانم فرزند داشته باشم در حالی که تاکنون مردی با من تماس نداشته است، ملک به او گفت: خداوند هرچه بخواهد می‌آفریند، وقتی او بخواهد کاری انجام دهد، می‌گوید: بوده باش، و آن بلافاصله حاصل است.[۱]

در آیهٔ دیگر[۲] می‌گوید:

مریم، به سوی خاندانش برگشت در حالی که کودکی در آغوش داشت قوم او به وی گفتند: تو کار ناشایستی انجام دادی، ای خواهر هارون، نه پدرت بد بود و نه مادرت بدکاره! مریم به فرزند خود اشاره کرد (که از او سؤال کنند)، مردم گفتند: چگونه ما با طفلی که در گهواره است صحبت کنیم؟ کودک (ناگاه به سخن آمد) و گفت: من همانا بندهٔ خدایم. خدا به من کتاب آسمانی را عطا فرمود و مرا پیامبر قرار داد. او مرا مایهٔ برکت قرار داد هرکجا که باشم، و مرا به نماز و زکات تا وقتی زنده‌ام فرمان داد و مرا امر کرد که بـه مـادرم نیکی کنم و مرا ستمکار و شقاوت‌مند قرار نداد. درود بر من روزی که زاده شدم و روزی که می‌میرم و روزی که دوباره به جهان باز می‌گردم آری این است عیسی فرزند مریم و کلمهٔ حق.

با آنکه قرآن تولد (حضرت) عیسی را از مادری باکره تأیید می‌کند و بر او به عنوان نشانهٔ پاکی می‌نگرد و او را آیتی برای جهانیان می‌داند، امّا جز مسیح بودن مقامی برای او قائل نیست و او را یک انسان می‌شمرد و بر مطلق بودن یکتایی خدا نیز تأکید می‌نماید.

---

۱. سورهٔ آل‌عمران، آیهٔ ۴۲ـ۴۸.
۲. سورهٔ مریم، آیهٔ ۲۷ تا ۳۴.

در جای دیگر[۱] چنین می‌خوانیم:

ای اهل کتاب از مبالغه گویی در مسائل دینی به‌پرهیزید و دربارهٔ خدا جز حق نگویید. آری مسیح فرزند مریم، پیامبر خدا و کلمهٔ اوست که به مریم نازل کرده است و روحی از اوست که دمیده است، پس به خدا و پیامبرانش ایمان آورید و قائل به تثلیث (خدایان سه گانه) نباشید، از این کار اجتناب کنید که برای شما بهتر خواهد بود.... مسیح سرپیچی نمی‌کند از این که بندهٔ خدا باشد.

در آیهٔ ۳۵ سورهٔ نوزدهم[۲] می‌گوید:

شایستهٔ خداوند نیست که فرزندی برای خود برگزیند، او مبرا از آن است.

و در آیهٔ ۳۱ سورهٔ نهم[۳] می‌فرماید:

آنان بزرگان دینی و راهبان و همچنین مسیح فرزند مریم را همچون خدا دانستند و به جای پروردگار پرستیدند، با آنکه از قبل فرمان خدا را دریافت کرده بودند که جز خدای واحد، خدای دیگری را ستایش نکنند که او منزه است.

بدین ترتیب با تمامی احترامی که مسلمانان برای حضرت مسیح و مادرش قائلند، اما هم عقیده با مسیحیان بدان گونه که در عهد جدید اعلام شده و در کلیسا از روز حلول روح‌القدس در حواریون وجود داشته است، نیستند. این در پرتو تعالیم قرآن است که مسلمانان از پیام حضرت مسیح

---

۱. سورهٔ نساء، آیهٔ ۱۷۱ـ۱۷۲.
۲. سورهٔ مریم.
۳. سورهٔ توبه.

استقبال می‌نمایند.[1]

معرفی پیامبر اسلام در قرآن

قرآن برای مسلمانان آخرین سخن خدا است که بر کلام وحی که در تورات و انجیل آمده است تأکید و آن را کامل می‌کند. ما هیچ گاه موقعیتی را که قرآن در اعتقاد و زندگی مسلمانان احراز کرده مورد توجه قرار نداده‌ایم. در طول ۱۳ قرن قرآن برای تعداد بی‌شماری از معتقدان، منبع ایمانی بوده است که از نقطهٔ نظرات مختلف با کتاب آسمانی ما مسیحیان بسیار متفاوت است. همچنین در اعتقاد آنان قرآن همچون کتاب آسمانی ما، منشاء یک تربیت معنوی است که عشق و اعتقاد به خدا و امید به آینده و تعهد به اجرای عدالت را در نهاد انسان قرار می‌دهد. در مورد پیامبر اسلام حضرت محمد او محبوب دل‌های مسلمانان است؛ زیرا نزد آنان او کسی است که سخن خدا را به آنان منتقل کرد. در قرآن در سورهٔ ۳۳ آیهٔ ۴۵[2] در این مورد چنین می‌خوانیم:

> ای پیامبر، ما تو را به عنوان شاهد و مژده‌رسان و بیم‌دهنده فرستاده‌ایم. به عنوان کسی که با اذن خدا به سوی او دعوت می‌کند... پس مؤمنان را بشارت ده که فضل رگ الهی از آن آنهاست.

و در سورهٔ اعراف آیهٔ دوم چنین آمده است:

> کتابی که به سوی تو نازل شده است هیچ گونه نگرانی در مورد آن نداشته باش؛ زیرا به لطف او تو مردم را انذار دادی و هر آنچه آموختن آن برای مؤمنان ضرورت داشت بیان داشتی.

---

۱. تعلیمات قرآن و روایات اسلامی در مورد شخصیت و رسالت حضرت مسیح به طور کامل و به روشنی در کتاب پدر روحانی «موریس بورمن» با عنوان مسیح و مسلمانان امروز ارائه شده است.

۲. سورهٔ احزاب.

و در جای دیگر آمده است:

بگو، من تنها انسانی مشابه شما هستم که خدا به من وحی کرده است، همانا خدای شما واحد است پس هرکس که به ملاقات خدای خویش امیدوار است باید کارهای نیک انجام دهد و در ستایش پروردگار، هیچ کس را شریک خدا قرار ندهد.[۱]

بگو من جز بشری همچون شما نیستم فقط او به من وحی فرستاده که خدای شما یکتاست، به سوی او در صراط مستقیم قرار گیرید و از او طلب آمرزش کنید....[۲]

در آیهٔ دیگر آمده است:

بگو من به شما نگفتم که مالک خزائن خدایم و من ادعا ندارم که غیب را می‌دانم و نمی‌گویم من فرشته‌ام، من هیچ کار جز پیروی از وحی ندارم.[۳]

در آیهٔ دیگری چنین می‌خوانیم:

قسم به روز، وقتی برآید و قسم به شب آن گاه که فرو افتد، پروردگارت تو را ترک نکرده و نه مهمل نهاده است، آری حیات آخرت برای تو از دنیا بهتر است. خدایت به زودی به تو هدیه‌ای عنایت می‌کند که خوشنود خواهی گردید. آیا او تو را یتیم نیافت، و پناهت داد؟ آیا او تو را گمشده نیافت، و تو را هدایت کرد؟ آیا او تو را نیازمند نیافت، و تو را بی‌نیاز نمود؟ بنا بر این یتیم را آزار مده و گدا را کنار مزن و نعمت‌های پروردگارت را نزد دیگران بیان کن.[۴]

---

۱. سورهٔ کهف، آیهٔ ۱۱۰.
۲. سورهٔ فصلت، آیهٔ ۶.
۳. سورهٔ انعام، آیهٔ ۵۰.
۴. سورهٔ ضحی از اول تا به آخر.

ما کاتولیک‌ها که به (موت و حیات دوبارهٔ حضرت مسیح) برای رستگاری جهان اعتقاد داریم، قطعاً نمی‌توانیم با مسلمانان در اعتقاد به قرآن و مکتب حضرت محمد سهیم باشیم، ولی در مورد آن باید با توجه به داده‌های تاریخ و با استدلال نه مجادله و به شیوه‌ای دقیق و عینی سخن بگوییم. ما باید ارزش‌های دینی و اخلاقی را بشناسیم و به آن احترام بگذاریم. ارزش‌هایی که ایمان مسلمانان منبع و شاهد آن در طول قرن‌های متمادی بوده است. چنان‌که زندگی تعداد بی‌شماری از مسلمانان سرشناس یا ناشناخته بر آن گواهی می‌دهد. در نهایت ما باید تفاوت‌های کلامی ـ اعتقادی را که عامل جدایی دو دین می‌شود معرفی کنیم و نکات اشتراک معنوی را که بین آنان وجود دارد مورد توجه قرار دهیم.

نخستین وجه اشتراک

نخستین چیزی که مسلمانان و مسیحیان را به هم نزدیک می‌کند اعتقاد آنها به این است که خداوند پیام خود را به بشریت از طریق پیامبران نازل کرده است و این پیامبران از سوی خداوند برگزیده شده‌اند تا در جهان، انذار و تبشیر نمایند و در این راه با مخالفت، تناقض و حتی آزار و شکنجه مواجه شده‌اند. بسیاری از آیات قرآنی همچون متون عهد عتیق و جدید ابتلائاتی را که فرستادگان خداوند در مسیر انجام مأموریت خود به آن برخورد کرده‌اند تشریح می‌کنند. در سورهٔ بقره، آیهٔ ۸۷ می‌خوانیم:

> ... آیا چنین نیست که هرگاه پیامبری همراه با آنچه که به آن تمایل ندارید آمده، شما در برابر او تکبر کردید و گروهی را تکذیب نمودید و کسانی را به قتل رساندید؟

در سورهٔ آل‌عمران، آیهٔ ۱۴۶ آمده است:

چه بسیارند پیامبرانی که گروههای فراوانی، همراه آنان جنگیدند، ولی آنان در برابر آنچه در راه خدا دیدند، هیچ‌گاه سست نشدند و ناتوانی و ضعف را بر نگزیدند؛ و خداوند صابران را دوست دارد.

در سورهٔ انعام، آیهٔ ۳۴ چنین می‌خوانیم:

پیامبران قبل از تو نیز مورد تکذیب واقع شدند و در برابر تکذیب و آزار، شکیبایی نمودند تا آنکه ما آنان را یاری کردیم.

همچون وحی مسیحی، قرآن نیز تأکید می‌نماید که انسان زمانی به سعادت و آزادی واقعی راه می‌یابد که از این پیام عالی که به وسیلهٔ فرستادگان خدا اعلام گردیده استقبال نماید.

قرآن کریم می‌گوید:

بشارت بده به صابران و کسانی که در هنگام برخورد با ناملایمات می‌گویند: ما از آن خدا هستیم و به سوی او باز می‌گردیم آری آنان کسانی هستند که الطاف و رحمت خدا شامل حالشان شده، و آنها هستند هدایت یافتگان.[1]

برای مسلمانان همچون مسیحیان، ایمان به خدا به معنی از خود بی‌خود شدن و از خود گذشتن است، که به انسان اجازه می‌دهد که واقعاً انسان و آزاده باشد. برحسب نظر قرآن، بزرگی و عظمت انسان به این است که از سوی خدا به عنوان اشرف مخلوقات انتخاب شده است. همان‌گونه که خداوند می‌گوید، به انسان امانتی را سپرده است (کاری راکه او باید به انجام رساند)، یعنی تمام

۱. سورهٔ بقره، آیهٔ ۱۵۵ـ۱۵۷.

گیتی و آنچه جهان را در بر می‌گیرد به انسان واگذار نموده است تا او بر آن حکومت کرده و آن را متحول سازد. انسان خلیفهٔ خدا روی زمین است.

با این وجود اگر چه انسان جایگاه ممتازی در آفرینش دارد، لکن باید به آسیب‌پذیری و محدودیت‌های خود توجه کند؛ زیرا انسان هرچه باشد و هرچه داشته باشد همه این امکانات و محدودیت‌ها را از مولا و پروردگار خود گرفته است. همچنان که آسیب‌پذیری خود را نباید از یاد ببرد؛ زیرا او همواره با خطر «گمراهی و انحراف از راه خدا» و «خونریزی» و «ارتکاب ظلم» مواجه است. برای اسلام و برای وحی مسیحی، عظمت و آسیب‌پذیری انسان در آزادی او نهفته است. انسان به انتخاب خوانده شده است. او می‌تواند دعوت خدا را استقبال یا رد کند و بر حسب پاسخی که او به این دعوت می‌دهد، در زندگی موفق می‌شود یا شکست می‌خورد. همچنان که، راز آفرینش بشر و جهان، یک راز غیر قابل دسترسی است که ما می‌توانیم آن را از همین دنیا از طریق «علایمی» که خدا در اختیار ما نهاده حدس بزنیم، لکن این راز به وضوح بر ما آشکار نخواهد گردید مگر در روز قیامت طبق این حکمت خدا که به شرایط خاص وجود انسان و مفهوم سرنوشت او و معنی نهایی زندگی و مرگ او مربوط است، انسان باید به خدا، اعتماد داشته باشد. اعتماد و توکلی در کمال آرامش. و این است معنی ریشه‌ای واژهٔ: «اسلام».

در نظرگاه مسیحی، مسیح نیز انسان‌ها را به حرکت به سوی خدا «پدرش»، و اعتماد به او دعوت کرده است. وفاداری به مسیح شامل گفتن و زیستن مانند او، با او و در اوست (بخشی از نیایش ما در برابر او چنین است): «پدر، که خواست تو جاری باد. پدر، من خود را در اختیار تو می‌نهم.» از این نظر هرچه مسیحیان بیشتر با مسیح ارتباط پیدا کنند و مسلمانان بیشتر به قرآن کریم وفادار بمانند به یکدیگر نزدیک‌تر خواهند شد؛ چرا که در این صورت

بیشتر فرمانبر خداوند هستند.

خدایی که قرآن و انجیل از آن صحبت می‌کند در آن واحد کاملاً متفاوت و کاملاً شبیه همدیگرند. همه می‌دانند اسلام با چه شدتی تعالی ذات پروردگار را اعلام می‌نماید. اساساً گاهی در برخی از مجموعه‌های مسیحی تصور می‌کنیم که خدای اسلام خدایی است مجرد، سلطه‌جو و دور از دسترس. این مسئله به معنی نشناختن تعالیم واقعی قرآن است. بسیاری از متون قرآنی به روشنی می‌گوید که خدا انسان را دوست دارد و انسان‌ها به دوستی با خدا دعوت شده‌اند. قرآن همچنین می‌افزاید که خدا به مؤمنان نزدیک است و هر یک از سورهٔهای قرآنی با کلمهٔ «بسم‌الله الرحمن الرحیم» آغاز می‌گردد. این کلمهٔ رحمان که ما عادتاً آن را به مهربانی ترجمه می‌کنیم از ریشه «رحم» آمده است که در عربی همچون عبری نشانگر "رَحِمْ" و درنتیجه، عاطفهٔ مادری است.

همبستگی‌های اخلاقی

در زمینهٔ اخلاقی نیز همبستگی‌ها بین اعتقاد اسلامی و دین مسیحی بسیارند. در همین رابطه، بسیار عجیب است که اندیشمندان غربی در بسیاری از موارد از ارزش‌های یهودی ـ مسیحی سخن می‌گویند، بدون آنکه توجه نمایند که این ارزش‌ها بیشتر ابراهیمی هستند و در سه دین بزرگ توحیدی مشترک‌اند. در قرآن همچون انجیل تأکید دائمی بر ارتباطی است که بین وفاداری به خدا و دغدغهٔ حرکت در مسیر عدل وجود دارد. در هر یک از دو سنت بر لزوم توجه به ضعفاء، ستمدیدگان و مساکین تصریح شده است. در آیهٔ ۸ سورهٔ مائده می‌خوانیم:

ای اهل ایمان برای خدا بپاخیزید و شاهد عادل باشید و بدکاری

مردمان شما را به ظلم وادار نکند. عادل باشید که به تقوا نزدیک‌تر است.

در سورهٔ بلد، آیهٔ ۱۲ـ۱۸ نیز چنین آمده است:

تو چه می‌دانی که راه پرگردنه چیست؟ پیمودن آن جز از طریق آزاد کردن بنده یا اطعامِ مردم به هنگام تنگدستی، رسیدگی به یتیم خویشاوند یا مسکینی تهی‌دست، ممکن نیست. بدین طرق می‌توان در شمار مؤمنان و صابران و کسانی که توصیه به صبر می‌کنند و بخشندگان و کسانی که سفارش به بخشندگی می‌کنند قرار گرفت و این‌گونه هستند رهروان صراط مستقیم.

در سورهٔ بقره، آیهٔ ۱۷۷ چنین آمده است:

تقوی و پرهیزگاری به آن نیست که روی به سوی مشرق یا مغرب نمایی. مؤمن کسی است که به خدا و روز قیامت و ملائکه و کتب آسمانی و پیامبران ایمان دارد و در راه عشق به خداوند، از بهترین اموال خود به خویشاوندان، یتیمان، مساکین، و در راه‌ماندگان و فقرا می‌بخشد و برای آزاد کردن بندگان انفاق می‌نماید، و نماز را به‌پامی‌دارد و زکات می‌دهد و چون عهد بستند به عهدشان وفا می‌کنند. اینان به هنگام گرفتاری، ناملایمات و در هنگام خطر، صابرانند. آری اینان راستگویان و تقوا پیشه‌گان هستند.

مسلماً قرآن همچون انجیل از واقعیات اجتماعی با ادبیاتی سخن می‌گوید که با عصر ما کاملاً متفاوت است. این تعجب‌آور نیست که ادبیات برخی از آیات این کتاب‌های مقدس برای ما نامأنوس و گاهی قدیمی به نظر می‌رسد. در واقع به نظر مناسب می‌رسد که این متون با شرایط جاری تطبیق داده شود.

وانگهی آن‌گاه که ما در کلیساهای مسیحیان در ارتباط با الزامات انجیل در زمینۀ عدالت اجتماعی و بین‌المللی، بررسی می‌کنیم. مسلمانان نیز در اندیشه می‌روند تا رابطۀ موجود بین پیام قرآنی و نیاز جاری در ساختار سیاسی و اقتصادی داخلی هر یک از کشورها و روابط بین‌الملل آنان را هر چه دقیق‌تر بیابند و عادلانه‌ترین آنها را باز شناسند.

از همین منظر است که اگر خواسته باشیم درک کنیم مناسب به نظر می‌آید قانون دینی که اسلام آن را «شریعت» می‌نامد مبنا قرار گیرد. شریعت همان کلمه‌ای که امروزه ترس زیادی ایجاد کرده است؛ چراکه به اندازۀ کافی واضح نیست. همان‌گونه که به درستی عنوان شده است: «بدون شک «مدل موجود شریعت» و طبیعت کلی آن است که درک آن را برای دنیای غربی مشکل کرده است.[1] یک اروپایی قرن بیستم چه ملحد باشد یا خداشناس از فرهنگی تغذیه شده که نشان از تاریخی دارد و اثر از محیطی اجتماعی سیاسی گرفته است که معمولاً به اینجا منتهی می‌گردد که قانون اسلامی را یک مزاحم آزادی و غیر قابل تحمل می‌داند که مرد را در حصار ممنوعیت‌های متروک و نسخ شده و زن را تحت ستمی شرم‌آور قرار می‌دهد.

چنین تصوری از شریعت اسلام به صورت گسترده نزد ما شایع است که برخاسته از یک ناآگاهی عمیق از واقعیت اسلام است. از حیث لغوی کلمۀ «شریعت» از ریشه‌ای منشعب می‌گردد که به معنی «راه و طریق» است. بنا بر این شریعت «راهی است که به خدا منتهی می‌گردد.» «یا به طور دقیق‌تر «راهی است که از طریق آن، خداوند ما را به سوی خود رهنمون می‌سازد.» تمام زندگی انسان معبر و گذرگاهی است برای عبور از این دنیای فانی و گذرا به محضر خدا. «شریعت، تحقق عینی ارادۀ خدا است که انسان باید زندگی (سلام)اجتماعی و شخصی خود را بر طبق آن تطبیق دهد.» اتنها انسان را به

---

۱. سیدحسین نصر، اسلام، دیدگاه، واقعیت، انتشارات بوشت‌کاستل، پاریس، ۱۹۷۵، صفحه ۱۱۵.

نیکوکاری، تواضع و راستی، دعوت نکرده است بلکه راه این را که چگونه می‌تواند در موقعیت‌های مختلف زندگی این‌گونه باشد به او نشان داده است. «شریعت در زندگی انسان، راهنمای رفتار اوست که تمام جنبه‌های آن را در برمی‌گیرد، بر طبق شریعت، انسان در زندگی تمامی وجودش را در اختیار خدا قرار می‌دهد». همان‌گونه که «برادر کریستیان شارجه» بزرگ صومعهٔ تیبهیرین در آخرین سخنرانی خود در اروپا چند ماه قبل از کشته شدنش گفته است: ما می‌توانیم نقشی را که شریعت برای هر مسلمانی دارد دست کم با نقشی که قانون «سِنْت بنوا» دارد مقایسه کنیم. نقش آن نه یک نقش اجباری و سرکوبگرانه بلکه راهی واقعاً آزاد است. (انسان مؤمن) اگر از قانون خداوند استقبال می‌کند و خود را با آن منطبق می‌سازد احساس خوشبختی واقعی دارد؛ زیرا از خدا برآمده و به بازگشت به او فراخوانده شده است. او به سعادت نمی‌رسد مگر آنکه رابطهٔ خود را با خدا باز شناسد و به او اعتماد نماید و نظام امور او را به او واگذارد. نقش و هدف قوانین شریعت این است که زمینهٔ چنین اعتمادی را در زندگی فردی، خانوادگی، تخصصی، اجتماعی و بین‌المللی فراهم می‌آورد. با این درک، شریعت عامل بازدارنده در مسیر شکوفایی انسان نیست، بلکه به طور جدی او را کمک می‌کند تا هویت انسانی خود را باز شناسد و آزاد باشد؛ زیرا برای انسان آزادی واقعی این نیست که او هر کار که بخواهد انجام دهد بلکه به این معنی است که بتواند آنچه را که واقعاً صحیح، حق و زیبا است و بر اساس جاذبه‌های عمیقی است که خداوند در وی قرار داده است، به انجام رساند.

بنابراین قانون خداوند، به نظر اسلام، «نقشهٔ کامل زندگی بشری» است، که فراتر از زمان و تاریخ است و هر نسلی باید در طول قرن‌ها در عین جستجو، نحوهٔ به کارگیری بهتر این قوانین، بر حسب تقاضای واقعیات موجود و نیازهای هر زمان، خود را با آموزه‌های آن تطبیق دهد. از آن زمانی که حضرت

محمد دعوت به خوبی‌ها را آغاز کرد. در طول قرن‌ها و در چهارگوشهٔ دنیا توده‌های اصلاح‌طلب بی‌وقفه در قلب امت اسلامی خودنمایی کرده و سبب شده‌اند که اسلام پذیرای ارزش‌های فرهنگی مختلف گردیده و باقی بماند. مسلماً بحث‌های زیادی در بین مسلمانان پدید آمده تا در شریعت، آنچه قابل اصلاح است از آنچه ثابت و غیر قابل تغییر است باز شناخته شود. امروزه نیز در بین جامعهٔ اسلامی همچون کلیسای کاتولیک چنین حرکت‌هایی بروز پیدا می‌کنند و به مصاف هم می‌آیند. گروه‌هایی بر ضرورت وفاداری به سنت‌های گذشته پافشاری می‌کنند و گروه‌های دیگری بر ضرورت ارائهٔ قرائت جدید از قرآن با استفاده از مفهومی که مسلمانان آن را اجتهاد می‌نامند تأکید دارند. اجتهاد به معنی «تلاش فکری مورد نیاز برای تفسیر کتاب مقدس با در نظر گرفتن واقعیت‌های زمانی است.»

همبستگی اعتقادی در مورد مرگ و پس از آن

تنها واقعیتی که با همهٔ قدمتش همواره نو و تازه می‌باشد، مرگ است. و بر اساس این راز عظیم زندگی بشری، یک همبستگی قابل ملاحظه‌ای بین مسلمانان و مسیحیان وجود دارد. امروزه برای بسیاری از هم عصرانمان قبول زندگی پس از مرگ و دنیای دیگر دشوار است. تقریباً در همه جا، دل مشغولی‌های راحت طلبانهٔ این زمین، آرمان حیات پس از مرگ را محو نموده است. مسیحیان نیز هم اکنون بیشتر از مزیت‌های خوشبختی دنیایی صحبت می‌کنند تا رستگاری اخروی در حالی که ایدهٔ بازگشت مجدد به دنیا و حیات جاویدان در قلب پیام انجیل جای دارد. در قرآن نیز صدها آیهٔ به جدّ تأکید می‌کند که مرگ پایان هستی نیست بلکه معبری است که طی آن، انسان از جانب خدا آمده و به سوی او باز می‌گردد. او در آخرت به وسیلهٔ خدا و به

خاطر اعمالش مورد داوری قرار می‌گیرد؛ زیرا انسان در دنیا نسبت به رفتارش مسئولیت دارد. قرآن کریم می‌فرماید:

> پس هر کس به اندازهٔ ذره‌ای کار خوب انجام دهد آن را خواهد دید، و هر کس به اندازهٔ ذره‌ای کار بد انجام دهد آن را خواهد دید.[۱]

مطمئناً تفاوت‌هایی بین چهره‌ای که انجیل از زندگی پس از مرگ ارائه می‌کند و آنچه قرآن از آن صحبت می‌کند وجود دارد. در عهد جدید ایدهٔ رستاخیز در ارتباط با رجعت حضرت مسیح، کسی که بر مرگ غالب است، به دنیای زندگان قرار می‌گیرد. در قرآن رستاخیز بر اساس قدرت و رحمت خداوند، استوار است. خدایی که جهان را از عدم آفرید. البته به آسانی می‌تواند او را دوباره برگرداند و پاداش نیکی‌های آن کس را که به او اعتماد کرده، بدهد. قرآن کریم می‌گوید:

> خدا آفرینش را آغاز کرد و اعادهٔ هستی را نیز خود او به عهده خواهد داشت.[۲]

در جای دیگر نیز می‌فرماید:

> آیا ندیده‌اند چگونه خداوند هستی را آغاز کرد؟ و او آن را دوباره باز می‌گرداند و این کار برای خدا آسان است.[۳]

در آیهٔ دیگر چنین می‌خوانیم:

> آنان که به خدا ایمان ندارند می‌گویند: این یک چیز عجیب است. وقتی ما می‌میریم و خاک می‌شویم آیا می‌توانیم دوباره زنده شویم

---

۱. سورهٔ زلزله، آیهٔ ۸ و ۷.
۲. سورهٔ یونس، آیهٔ ۳۴.
۳. سورهٔ عنکبوت، آیهٔ ۱۹

این رجعتی بسیار بعید است... . آیا به بالای سر خود و به افلاک نظاره نمی‌کنند؟ آیا نمی‌بینند چگونه ما آنها را بنا کردیم و آن را (با ستارگان) آراستیم و هیچ شکاف ندارد. زمین را گستراندیم وکوه‌ها بر آن افکندیم و در آن جفت‌های زیبایِ گیاهی، رویاندیم، تا نشانه‌ای برای روشن‌بینان و برای بندگان توبه‌کار باشد. ما از آسمان، باران پُربرکت فرستادیم، و در آن، باغ‌ها رویاندیم و دانه‌هایی را که چیده می‌شوند.... و بدین‌گونه ما زندگی را به زمینِ مرده باز می‌گردانیم. آری این چنین، رستاخیز انجام می‌گیرد.. آیا نخستین آفرینش ما را خسته کرد؟ با آنکه آن آفرینش جدیدی بود.[1]

در آیهٔ دیگر چنین می‌فرماید:

انسان خلقت خود را از یاد برده است، او می‌گوید چه کسی می‌تواند این استخوان‌ها را زنده کند در حالی که پوسیده شده‌اند؟ بگو آن کس که آنها را برای بار نخست خلق کرده است، و او قطعاً توانا و دانا است.... آیا کسی که آسمان‌ها و زمین را آفرید، نمی‌تواند همانند آنان [=انسان‌های خاک شده] را بیافریند؟! آری (می‌تواند)، و او آفریدگار داناست. وقتی کاری را اراده کند می‌گوید بوده باش، و آن هم می‌شود. منزه است آن کسی‌که بر هستی سلطنت دارد و همه چیز به دست اوست و شما به سوی او بازگردانده می‌شوید.[2]

همبستگی در عبادات

در اسلام همچون کلیسا، آیین مذهبی یک موقعیت مرکزی و اصلی دارد. نماز

---

۱. سورهٔ ق، آیهٔ ۱۱ـ۵ و ۳ـ۲.

۲. سورهٔ یس، آیهٔ ۸۳ـ۷۸.

مسلمانان مستقیماً خدا را مورد خطاب قرار می‌دهد در حالی که عبادت مسیحیان، معتقدان را به روی کردن به سوی پدر از طریق مسیح حلول یافته در روح مقدس فرا می‌خواند.

بین نماز مسلمانان و آیین عبادی کلیسا تفاوت‌های اساسی وجود دارد که تنها به شکل بیرونی آن مربوط نمی‌شود بلکه حتی با محتوی ایمان آنان ارتباط پیدا می‌کند. با این وجود در هریک از دو جامعهٔ اسلامی ـ مسیحی، آیین عبادی بیانگر احترام، تشکر، دعا و درخواست بخشش است. و همچون انجیل و سایر متون مقدس، قرآن نیز با قوت تأکید می‌کند که عبادت روزانه اگر با عملی برای برقراری عدالت و رفتاری کرامت‌مندانه که با جهان آخرت مرتبط است ضمیمه نگردد هیچ معنی و ارزشی نخواهد داشت. مسیح به پیروان خود چنین گفته است:

> آنهایی که ربّنا ربّنا می‌گویند آنهایی نیستند که به بهشت وارد می‌شوند، آنهایی که رضایت خدا را در عمل جلب می‌کنند، به بهشت وارد می‌شوند.

فرازی که می‌توانیم آن را در این ارتباط از قرآن مطرح کنیم آیه‌ای است که می‌فرماید:

> ای اهل ایمان چرا آنچه را انجام نمی‌دهید مطرح می‌کنید؟ گفتن و عمل نکردن نزد خداوند خطای بزرگی است.[۱]

اگر تفاوت‌های نظری اصلی موجود بین اعتقادات مسلمان و مسیحیان به اندازهٔ همبستگی‌های معنوی آنان باشد، رابطهٔ آنها بین یکدیگر چگونه

---

۱. سورهٔ صف، آیهٔ ۳ و ۲.

می‌تواند تبیین گردد؟

این روشن است که هر کسی از هر طرف و با هر منظر مذهبی که باشد، باید تلاش نماید که وفاداری به وجدان مذهبی خود و احترام به اعتقادات طرف مقابل را با هم یکجا بپذیرد. این یک رفتار ثابت و اصولی است که به همان اندازه که برای روابط بین مؤمنان ادیان مختلف آسمانی ضرورت دارد، برای روابط بین خداپرستان و کافران نیز لازم است. به دنبال این جهت‌گیری فکری، (یا آنچه باید تحقق یابد) مقدمات برای تحقیق مورخان، مفسران و متکلمان فراهم می‌شود. البته اینان قبل از این، اقدام خود را آغاز کرده‌اند همان‌گونه که نشریات گروه تحقیقاتی اسلام و مسیحیت بر این مطلب گواهی دارند. در آستانهٔ قرن بیست و یکم، وقت آن رسیده است که نظریه‌پردازان مسیحی و مسلمانان کار مشترکی را آغاز کنند و دیدگاه‌های یکدیگر را مورد بررسی قرار دهند و نتایج تحقیقات خود را مبادله نمایند. برای رسیدن به این هدف، لازم است تبادل فکری بین دانشگاه‌ها، مؤسسات و مراکز مطالعاتی هر دو جامعه، گسترش یابد. کارهایی که در این زمینه تقریباً کاملاً انجام نشده باقی مانده است.

نقش معادلات سیاسی در روابط ادیان

حتی اگر چه مشکلات نظری، جنبهٔ اساسی و بسیار دشواری را در روابط بین اسلام و مسیحیت تشکیل می‌دهند، اما بدون شک، امروزه واقعیات سیاسی، اجتماعی و بین‌المللی نیز منشاء سوء تفاهم‌ها و گاهی برخوردها بین مسیحیان و مسلمانان قرار می‌گیرند.

«پولس ماری دولاگورس»، چند ماهی بعد از جنگ خلیج فارس، با گزارش وضعیت روابط بین اروپا و جهان عرب، یادآوری می‌کند که در آن

زمان، وضعیت روابط بین اروپا و جهان عرب اجباراً طوری بود که بدون شک حتی در زمان لشگرکشی مصیبت‌بارِ کانال سوئز نیز وضعیت بدین بدی نبوده است.

چه گذشته بود؟ و چگونه ما توانسته بودیم به اینجا برسیم در حالی که پس از استعمارزدایی از کشورهای مغرب امیدوار بودیم که بر اساس رهنمود «ژنرال دوگل» از شمال تا جنوب مدیترانه فرهنگ‌ها و ملت‌ها به طور گسترده‌ای با یکدیگر ارتباط داشته باشند. آنچه اتفاق افتاد پس از اقدام شجاعانهٔ بنیانگزاران جمهوری پنجم[1] به نفع یک سیاست بزرگ عربی بود که به وسیلهٔ فرانسه و از طریق آن، به وسیلهٔ اروپا هدایت می‌شد و ایالات متحده آمریکا آرام، آرام و هر چه بیشتر پس از فروپاشی شوروی، سلطهٔ خود را بر آنان از رباط تا قاهره تحمیل کرد.

بدون آنکه از حمایت بی قید و شرط آمریکا از اسراییل سخنی به میان آوریم؛ از همان فروپاشی شوروی موضع اروپا در این قسمت از جهان به نفع سلطهٔ آمریکایی حذف گردید. یکی از مراحل سخت و بحران‌ساز آن، جنگ خلیج (فارس) بوده است.

ادعا شده که این جنگ یک برخورد بین شمال و جنوب نبوده است و نه بین غرب و جهان اسلام. چرا که در ائتلاف علیه عراق، حکومت‌های مصر، عربستان سعودی و سوریه وجود داشته‌اند، اما سکوت رسمی مغرب و رفتار شجاعانهٔ اردن و عصبانیتی که به سختی به وسیلهٔ قدرتمندان مورد بحث قرار می‌گرفت و توده‌های عرب مخالف مداخلهٔ آمریکا و همبستگی مردم عراق،لبنان و فلسطین را نباید از یاد برد.

در این بحران به معنی واقعی کلمه، فرانسه می‌توانست، یک موضع

۱. جمهوری پنجم فرانسه از سال ۱۹۵۸ با ریاست جمهوری ژنرال دوگل آغاز و تاکنون ادامه دارد.

مستقل و روشن اتخاذ کند و همراه با یاران اروپایی و عربش راه حلی برای آن بجوید که به ریختن خون هزاران انسان بی‌گناه نینجامد. برای دعوت به چنین سیاستی که شایستهٔ عظمت فرانسه است صداهایی بلند شد. سخنان «ژیلبر پرول»، «ژاک برک»، «میشل ژبر»، «ژنرال گالواز»، «دریاسالار، فلیپ‌دوگل»، و نظرات «ژان پی‌یر شونمان» (که از سمت خود در وزارت دفاع به عنوان مخالف با این جنگ استعفا داد) با طرح این سؤال که «چرا گذر از محاصرهٔ اقتصادی و عملیات و دخالت نظامی کاملاً خارج از کادر پیش‌بینی شده در چارت سازمان ملل صورت می‌گیرد؟ و نقشهٔ به کارگیری زور توسط ژنرال «اسشوارتزکپ» تهیه شده است نه توسط شورای امنیت و کشورهای عضو اصلی این شورا!!

چارت سازمان ملل به کارگیری زور را فقط در صورتی جایز می‌داند که حاصل رأی مثبت ۵ عضو دائمی شورای امنیت باشد. و می‌توان تأکید کرد که قطعنامهٔ ۶۷۸ غیر قانونی بوده است؛ چراکه «چین» از رأی دادن به آن خودداری کرد. مادهٔ ۴۲ قانون شورای امنیت پیش‌بینی می‌کند که توسل به زور نمی‌تواند مجاز باشد مگر در شرائطی که ممنوعیت محاصرهٔ اقتصادی پیش‌بینی شده در مادهٔ ۴۱ نامناسب شناخته شود، ولی در جنگ خلیج چنین نبود. همان‌گونه که «موریس الیس» می‌نویسد:

> علیرغم پوشش مزورانه‌ای که داشت، نمونه‌ای از یک جنگ تحمیل شده به وسیلهٔ آمریکا بود که بر دیدگاه خاص استراتژیک این کشور مبتنی می‌شد.»

اگر این جنگ تا این حد مسئله‌آفرین و ابهام برانگیز است به این خاطر است که به وسیلهٔ مدعیانش، به عنوان یک الزام «اخلاقی بین‌المللی» مطرح گردید در حالی که در موقعیت‌های دیگر و مشابه آن، وقتی که منافع خودشان

در کار است، قدرت‌های بزرگ هیچ تردیدی برای فراموش کردن این اخلاق از خود نشان نمی‌دهند.

در چنین حوادثی که ارزش‌های اخلاقی دلیل آن بیان شده است رفتار ادیان بزرگ چگونه بوده است؟ در جامعهٔ یهودی از «نیویورک» تا «تلاویو»، پتانسیل اقتصادی و نظامی عراق به این حد تهدیدکننده عنوان شده بود، که جنگ خلیج، جز در مواردی استثنایی، به طور گسترده در افکار عمومی و رهبران آنها تأیید شده و مورد حمایت بود.

در بین جوامع اسلامی تعدادی از شخصیت‌های مذهبی البته با ابهام و تردید از مواضع آمریکایی جانبداری می‌کردند؛ چرا که افکار عمومی و به مراه آن بیشتر سخنگویان اسلام، توسل به جنگ را محکوم و همبستگی خود را با ملت برادر عراق و فلسطین اظهار می‌نمودند. «سازمان کنفرانس اسلامی» که در سال ۱۹۶۹ به وجود آمده و ۴۲ عضو دارد، در طول بحران خلیج مصمم شد که احترام نسبت به قانون بین‌الملل را در همه جا و برای همه کس جاری سازد، اما منظور از همه جا درگیری‌های عراق و کویت و درگیری‌های لبنان و فلسطین بود. بنا بر این تعجب‌آور نیست که دبیرخانهٔ اصلی این سازمان در ماه مارس سال ۱۹۹۱ پیامی گرم مبنی بر به رسمیت شناختن و حمایت از موضع ضد جنگ به پاپ می‌فرستد. در واقع پاپ‌ژان پولس دوم با فکر ضد توسل به جنگ رشد کرده بود و خود او نیز درخواست کرده بود که حقوق بین‌المللی در تمامی مناطق محترم شمرده و به کار گرفته شود، موضعی که ژان‌پی‌یر شونمان[1] را وادار کرد چنین بگوید:

> میان پاپ که این جنگ را در روز عید پاک ۱۹۹۱ محکوم می‌کند و دبیر اول حزب سوسیالیست که هشت روز بعد معتقد است که

---

۱. شونمان وزیر دفاع و وزیر کشور سابق فرانسه است که سوسیالیست و چپ‌گراست.

مجبور به تقدیس این جنگ است، من قاطعانه جانب پاپ را انتخاب می‌کنم.

موضع «ژان‌پولس دوم» در این بحران بزرگ بین‌المللی، به همان اندازه‌ای قابل‌توجه بود که رفتار غیرشجاعانه و گاه غیرروشن تعدادی از کلیساهای غربی!! قطعاً در آمریکا اسقف‌های کاتولیک و تعداد زیادی از رهبران پروتستان اظهار کردند که این جنگ بی‌فائده، کشنده و ضد تعلیمات انجیلی است. در فرانسه نیز در چند شهر بزرگ و تحت حمایت، مسؤولان دینی محلی، مسیحیان، مسلمانان و یهودیان در طول جنگ خلیج، جلساتی را برای چاره‌جویی و دعا بر پا نمودند. گاهی این ابتکارها تا مرز تقبیح آشکار مداخلهٔ نظامی آمریکا پیش رفت. تا آنکه پس از پیچ و خم‌های بسیار، سرانجام، جناب میتران از آن به حمایت پرداخت، اما غالباً در این برنامه‌های بین‌المذاهب، ما خصوصاً بر ترجیح آرامش روحی عموم افراد در فرانسه تأکید می‌نمودیم، بدون آنکه بر عدالت بین‌المللی به میزانی که ژان‌پولس دوم در خصوص خاورمیانه و به‌ویژه لبنان و فلسطین اصرار داشت، تأکید نماییم. ما شنیده‌ایم که حتی «کاردینال‌دیکورتری» سراسقف لیون و رئیس وقت کنفرانس کشیشان در فرانسه، جنگ خلیج را به نام «افتخار و شرف»[1] بیان نموده است. خوشبختانه صداهای دیگری نیز در همین فرانسه و در کشورهای نزدیک آن (شمال آفریقا) بلند شد. در آنجا اسقف‌های کاتولیک همبستگی مسیحیان مغرب را با مردم عراق، لبنان و فلسطین اعلام کردند. نمایندهٔ مذهبی پاپ در این منطقه «اسقف ادموند فرحات» می‌پرسد:

---

۱. چندروز پس‌ازاین‌اظهارات‌که موج‌هایی را برانگیخت اسقف دیکورتری ترجیح داد که درزمان گردهمایی عمومی اسقف‌ها که درلورد تقاضای تمدیدمسئولیت خود ازسوی اسقف‌های فرانسه را نداشته باشد وکمی بعد از آن موضع خود را نسبت به آنچه اول اعلام کرده بود تصحیح کرد.

در عراق چهل هزار کودک کشته‌اند، آیا این تراژدی واقعاً یکی پیروزی حقوق بین‌الملل است؟

در خاورمیانه نیز مسئولان و سخنگوی کلیسا بالاخره چنین اظهار نظر کردند و در گردهمایی که از تاریخ ۱۹ تا ۲۴ اوت ۱۹۹۱ در لبنان داشتند اسقف‌های کاتولیک این منطقه اعلام می‌کنند:

حل بحران خلیج از طریق راه‌حل‌های صلح‌جویانه نیز ممکن بود، اما برخلاف توصیهٔ پاپ ژان‌پولس دوم قدرت‌های بزرگ ترجیح دادند که از طریق خشونت و ویرانی با آن برخورد نمایند. منطقهٔ خلیج در نتیجهٔ این انتخاب متحمل بدترین رفتارها شده است و مردم عراق در معرض یک سیاست و شرائط غیر عادلانه‌ای بوده‌اند که آنان را به گرسنگی تهدید می‌نماید و وادار به مهاجرت کرده است. آنها از کمترین امکانات اساسی حیات به دلیل محاصرهٔ اقتصادی تحمیل شده، محرومند. تلاش برای گشودن این بن‌بست یک وظیفهٔ انسانی است که به مردم عراق کمک می‌کند تا دوباره با جامعهٔ جهانی در جهت بازسازی مشارکت نماید و سرزمین خود را از نو آباد کنند و آن را بر پایه‌های صحیح توسعه دهند».

طی همین گردهمایی، اسقف‌های کاتولیک، مردم جهان را به واکنش نسبت به شرائط صلح در خاورمیانه دعوت نمودند. در بیانیهٔ آنان چنین آمده است:

ملت فلسطین متحمل شرائط غیر قابل تحملی از قبیل اخراج، طرد، ظلم، اجبار، سرکوبی و تحقیر شده‌اند. ماجرای فلسطین جراحتی بر تن این جهان است و تا آن زمان که یک راه حل واقعی، درست و عادلانه بر اساس منشور سازمان ملل در مورد حقوق انسان‌ها که توسط خود آنان تهیه شده ارائه نشود و شورای‌امنیت

در مورد آن تصمیم قاطع نگیرد، التیام نخواهد یافت. چنین راه‌حل عادلانه، درست و دائمی در پرتو اعطای امتیازات متقابل، تنها راه حل مناسب برای بازگرداندن حق هر کس به خودش و خاتمه دادن به این وضعیت نامناسب است که تاکنون جامعهٔ جهانی در مورد یک راه حل جدی برای آن اهمال کرده است. جامعهٔ بین‌المللی از آغاز بحران، مسئولیت سنگینی را به عهده داشته است. قانون به جامعهٔ جهانی اجازهٔ تأخیر برای یافتن یک راه حل منطقی و به دور از شرایط و ریاکارانه و جانبدارانه، در مورد این مسئله را نمی‌دهد.[1]

این پیامی است که غربی‌ها و کلیسای غرب به جای آنکه از چیزی که بنیادگرایی اسلامی می‌نامند بدون دلیل بترسند و آن را رد کنند، می‌بایست بشنوند. آری، هنوز هم در کشور ما بسیار کم هستند اندیشمندان دینی و سیاسی که پیدایش بیداری اسلامی را به جد مورد بررسی قرار داده باشند. با این وجود تاریخ باید به ما بیاموزد که انسان‌ها به ریشه‌های فرهنگی خود وابسته‌اند و تشنهٔ ارزش‌های معنوی می‌باشند و از بی‌عدالتی، حمایت بی‌پایان نخواهند کرد.

بنا بر این تعجب‌آور نیست که در فلسطین، در مغرب، در ترکیه و در دیگر کشورها، مساجد به پایگاهی برای مقاومت در برابر سیاست ایالات متحده و کشور تحت حمایت آنان اسراییل در آمده است. چنین شرائطی می‌تواند به کاربرد ناسالم پیام‌های دینی منتهی گردد، اما قبل از آنکه بدون محاکمه، کسی را که «بنیادگرای مسلمان» می‌نامیم محکوم نماییم بهتر است عوامل و اصولی را که موجب رد مادیگرایی و طغیان در برابر بی‌عدالتی شده‌اند، جستجو

---

۱. روزنامهٔ ازرواتور، دهم سپتامبر ۱۹۹۱، ص ۱۱.

نماییم. به علاوه با آنکه توده‌های اسلامی از وحدت بدورند، اما به شیوه‌های گوناگون ابراز وجود می‌کنند و سازمان دهی می‌شوند در حالی که انحصارطلبانه به آیین مذهبی مؤمنان می‌نگرند و از طرف دیگر مستلزم یک تعهد سیاسی و اجتماعی هستند.

از مراکش تا اندونزی و از آسیای مرکزی تا آفریقای سیاه این حرکت‌ها بدون شک بیش از آن مقدار که بی‌عدالتی اجتماعی و نابرابری شمال و جنوب و ظلمی که به فلسطین شده است ادامه یابد، گسترش خواهند یافت. البته غرب می‌تواند به صحبت در مورد دموکراسی، حقوق بشر و نظم نوین جهانی ادامه دهد. این‌گونه سخنان زنگ ریاکاری و تقلب می‌نوازد تا آن زمان که به کارگیرندگان این اصطلاحات برای پایان بخشیدن به آنچه «امانوئل مونیه» آن را آشفتگی مستقر نامیده است، رفتار شجاعانه‌ای نداشته باشند. نه اینکه توسل به یک مذهب، هرچه که باشد، کافی است تا مشکلات اقتصادی و اجتماعی امروزهٔ ما را برطرف نماید. قرآن و انجیل جواب کاملی به این سؤالات نمی‌دهند، اما قرآن و انجیل دلائل [راهنمایی‌هایی] حیات و مرگ را ارائه می‌نمایند و یک سیستم ارزشی فردی و اجتماعی را پیشنهاد می‌کنند همچنان که عواملی را ارائه می‌کنند که پاسخگوی آرمان‌های والای انسانی برای رسیدن به عدالت و معنویت باشند. بدون شک این یکی از دلائل گسترش حرکت‌های اسلامی است که در سال‌های اخیر جریان داشته‌اند. و ابتکاراتی که برای برپایی یکی از مهمترین نشست‌های کنگرهٔ جهان عرب و مسلمان از تاریخ ۲۵ تا ۲۸ آوریل ۱۹۹۱ در خارطوم به کار گرفته شد، نمونه‌ای از آن است. در این نشست ۵۵ هیئت نمایندگی از کشورهای اروپایی، آفریقایی و آسیایی شرکت نمودند.

این نمایندگان در حالی دور هم جمع شدند که جنگ خلیج فارس به تازگی پایان یافته و کنگرهٔ خارطوم تصمیم داشت یک کادر اجرایی ایجاد کند

که در پرتو آن اسلام جهانی، که مورد مخالفت تشکیلات نظم نوین جهانیِ مورد حمایت غرب بود، بتواند فعالیت‌های سیاسی خود را منسجم نماید. در خلال مباحثات طولانی، شرکت‌کنندگان در این کنگره تصمیم گرفتند یک شورای دائمی متشکل از ۵ عضو تشکیل دهند، بیانیه‌ای را صادر کردند که در آن ضمن نفی ماتریالیسم وامپریالیسم غربی مردم را به رفتاری درست و سازنده در ارتباط با جهان فرا می‌خواند. از همین دیدگاه بود که در این کنگره اعلام شده بود که: «باید در عین تحرک بخشیدن به مسئلهٔ حقوق بر ضد بی‌عدالتی بجنگیم و در روابط متقابل ما با جهان به گفتگو اولویت دهیم. همکاری با غرب امکان‌پذیر است، چنانچه غرب در پی یک همکاری باشد که بر اساس یک معادلهٔ جدید بنا نهاده شده و با سیستم غیرمنصفانهٔ فعلی متفاوت باشد. از حدود ده سال پیش این حرکت که نام اسلامگرایی بر آن نهاده‌اند در تعدادی از کشورها در بین تمامی‌اقشار جامعه خصوصاً جوانان فهمیده، گسترش یافته است. در حالی که روز به روز آن قدر همبستگی آنان بیشتر می‌شود که متعرض نیروهای حکومتی، که آنان را دیکتاتور می‌دانند و کم و بیش از سوی غرب حمایت می‌شوند، می‌گردند. تعدادی از این افراد به شیوه‌های خشن روی می‌آورند. در حالی که چنین رفتاری از سوی قرآن محکوم است و تاکنون فریادهای بی‌شماری در بین مسلمانان در محکومیت تروریسم و خشونتی که به بی‌گناهان تحمیل می‌شود، بلند شده است. و بدین‌گونه در پاریس، خارطوم، بیروت و تهران بیانیه‌هایی نه چندان رسمی در این ارتباط از سوی مراکز مختلف منتشر گردیده است.

قتل ابهام آمیز کشیشان

اتحادیهٔ مؤسسات اسلامی در فرانسه (Uoif) در تبیین نفرت و برائت از

قتل هفت کشیش فرانسوی در «۲۱ مـی ۱۹۹۶» در الجـزائـر در فـردای ایـن حادثه نوشت:

اصول انسانی اسلام نمی‌تواند در مورد چنین رفتار هولناک و وحشیانه‌ای مسامحه نماید.

اتحادیهٔ اسلامی دانشجویان فرانسه نیز به نوبه خود اعلام کرد:

این کشیشان با حضور خود به خشونت و ظلم علیه انسان‌ها نـه گفتند، ما تسلیت خود را به خانواده‌های مصیبت‌دیدهٔ قربانیان، جامعهٔ کاتولیک و همهٔ دوستداران صلح تقدیم می‌نماییم.

مخصوصاً تأیید شیخ خالد بن تونس از این کشیش‌ها بسیار پرمعنی بود. وی که از سال‌های متمادی با تراپست‌های[1] الجزائر ارتباط داشته است می‌گوید:

من سعادت این را داشتم که با برادر کریستیان (یکی از هفت کشیش مقتول) و کشیشان دیگر لحظات برادری و مهمان‌نوازی بسیاری را طی روزهای زندگی ایشان بگذرانم. از ۱۵ سال پیش ما به طور مداوم در مراسم دعا و نیایش مذهبی همدیگر شرکت می‌کردیم و هر کس به آداب و سنن دیگری احترام می‌گذاشت. موضوعات انتخابی را با هم در جلسات ارائه می‌کردیم و با هم تعامل و تعمق می‌نمودیم و گاهی پرسش و پاسخ‌هایی در مورد پیام‌های جهانی که خداوند برای بندگان و به منظور معرفت و نزدیکی بیشتر به واقعیت، نازل کرده، صورت می‌گرفت.

---

۱. فرقه‌ای از راهبان مرتاض اهل سکوت (Trappistes)

شیخ بن تونس می‌افزاید:

کشیشان «تیبهیرین» که در کوهستان خود منزوی بودند، یک طعمهٔ آسان بوده خصوصاً که در این منطقه از سال‌ها پیش، ناامنی در حد کمال وجود داشته است. چند روز قبل از آنکه آن فاجعه، اتفاق بیفتد من یکی از دوستان مشترکمان را نزد پدر روحانی «کریستیان» فرستادم تا از او بخواهد موقتاً صومعهٔ خود را ترک نماید. جواب او روشن بود: "ما در صومعهٔ خود باقی می‌مانیم ما چیزی نداریم که بر آن هراسناک باشیم". من همچون بسیاری از دوستان آنان نگران و منتظر ماندم تاحقیقت در مورد آنچه به وقوع پیوسته روشن گردد.

آیا آنها وسیلهٔ چانه‌زنی و یا یک دستاویز سیاسی شده‌اند؟ یا به تعبیر ساده، آنان قربانی بیماری شده‌اند که همانند سرطان بشریت را می‌فرساید؟ همچون یک مؤمن به ادیان خدایی ما گریزی از طرح این سؤالات نزد خود نداشتیم. آیا این دستاورد "ضد مسیح" یا به عبارتی "دجّال" نیست که شکاف و تفرقه را روز به روز بین انسان‌ها و جامعه‌ای که به خدای واحد اعتقاد دارند و وارثان مشترک فرزندان ابراهیم هستند زیادتر می‌کند.

به برادران مسیحی‌ام و سایر معتقدان به ادیان آسمانی می‌خواهم بگویم که نگذاریم به گمراهی یا بازیچه‌شدن، کشیده شویم! دیر یا زود واقعیت شناخته خواهد شد. مهم آن است که ما به برادری، محبت و صلح بین انسان‌ها توصیه نماییم در هر شرائطی که باشیم. در این‌صورت است که ما به راه فداکاری برادران خود، وفادار خواهیم بود. خداوند همهٔ ما را از کژی‌ها محافظت نماید و از خطاهای ما درگذرد.

رئیس انجمن مسلمانان کشور «رئنیون»[1] در تاریخ دوم آوریل ۱۹۹۶ از طرف مسلمانان این کشور چنین نوشته است:

جنگ فراگیر بر سر قدرت، در الجزایر هرچه بیشتر شکل جنگ شهری را به خود می‌گیرد. رقم قربانیان از دهها تاهزارها بالا می‌رود که اکثریت آنان الجزائری هستند. دربرابر قاطعیت وحشیانهٔ رژیم حاکم، مخالفان مسلح با سیاست ترور و ترجیحاً با هدف قراردادن اندیشمندان، روزنامه‌نگاران و خارجیان، پاسخ می‌دهند.

با تروراسقف «اوران» که به‌دنبال کشته‌شدن ۷کشیش صومعه‌نشین «تیبهیرین» انجام شد تاکنون ۱۹ مؤمن مسیحی این‌گونه در دام مرگ در الجزائر گرفتار شده‌اند. کشوری که مورد علاقهٔ آنان بوده و سال‌های متمادی در آن زندگی می‌کرده‌اند و در میان محلهٔ خود معروف به نیکوکاری بوده‌اند. مردمی که علیرغم اظهارات گوناگون، نسبت به فعالیت‌های اطلاع رسانی، آموزشی، بهداشتی و برادری آنها حق‌شناس بوده‌اند. این رفتارهای زشت نمی‌تواند به نام اسلام انجام گیرد و ما به شدت، مخالفت با این نوع انحراف را افزایش می‌دهیم. اسلامی که آموزش می‌دهیم اسلامی است طرفدار ارزش‌های اصیل، که از طریق ایمان به انسان‌ها انتقال یافته، توصیه کننده به تسامح واحترام به‌شخصیت انسانی افراد و علاقمند به گفتگو با ادیان دیگر است. ما یکبار دیگر باید بر خشم خود تأکید نموده و همبستگی و برادری خودمان را با هموطنان مسیحی و اسقف «ژیلبرت اوبری» اسقف شهر «رئنیون» اعلام نماییم.

---

۱. رئنیون یکی از مستعمرات فرانسه در قلب آفریقاست که به عنوان یک استان فرانسه شناخته می‌شود.

می‌توان نمونه‌های این نوع برخوردها را که از نمایندگان مسلمانان در کشورهای مختلف صادر شده است را نیز اضافه کرد. علاوه بر این فرازی از آنچه راکه توسط گروهی از جوانان مسلمان فرانسه منتشر شده ارائه می‌کنیم:

> با اندوه فراوان تسلیت خود را به خانواده‌ها و دوستان و مردان مؤمنی که در عین صداقت و فروتنی، حیات خود را وقف راه خدا نمودند، تقدیم می‌نماییم. کشیشانی که با مردم الجزائر زندگی کرده‌اند و قربانی ترور شده‌اند. این مردان مؤمن نمونه‌های امیدوار کننده‌ای از یک زندگی که سزاوار تأمل را ارائه نمودند همراه با راهنمایی‌هایی از طریق ارزش‌هایی که ایمان آنان برانگیخته بود. این کشیشان ما را به نیفتادن در ورطهٔ کینه‌توزی فرا می‌خواندند به همین خاطر است که ما جوانان مسلمان فرانسه نپذیرفته‌ایم و هرگز نیز نخواهیم پذیرفت که چنین رفتارهای نفرت‌انگیز و غیرانسانی بتواند به نام اسلام و به نام خدا انجام گیرد. چه برسد به اینکه مردمی به خاطر اعتقادشان به شهادت برسند. بر خلاف برخی از اعلامیه‌هایی که ما شنیده‌ایم قرآن ما را به احترام و حمایت از اهل کتاب موظف می‌نماید.[1]

از نزدیکان مجمع اخوت الجزائری‌های مقیم فرانسه (F.i.s) که رئیس آن (آقای موسی کروش) به دلایل فعالیت‌های سیاسی خانه‌نشین شده بود نیز در ۲۴ می ۱۹۹۶ اطلاعیه‌ای را منتشر کردند که در آن می‌خوانیم:

> پس از دریافت خبر غم‌انگیز ترور هفت کشیش کلیسای تیبهیرین که در بیست و هفتم مارس گذشته انجام گرفت ما به شدت این

---

۱. این متن و بسیاری دیگر شبیه آن که از یک روح واحد نشأت گرفته در یکی از شماره‌های مجلهٔ دبیرخانهٔ روابط با اسلام گردآوری شده است و کتابخانهٔ این دبیرخانه در پاریس هفتم خیابان گرونل شمارهٔ ۷، نگهداری می‌شود.

رفتار نفرت‌انگیز را که از سوی مجامع قانونی اسلامی نیز رد شده محکوم می‌کنیم. ما وجدان بین‌المللی را به این نکته متذکر می‌کنیم که این کشیشان در مورد امنیت خود از مجاهدین اسلامی اطمینان یافته بودند. در یک اطلاعیه‌ای که در چهارم آوریل گذشته منتشر گردید مجاهدین منطقه، تمامی مسؤولیت مربوط به مسئله را رد کرده و حکومت را متهم نموده بودند که دستور انجام آن را با همدستی برخی از گروه‌ها صادر کرده است. این روشن است که هدف این قاتلان این‌است که یک‌چهرهٔ تاریکی از اسلام و مقاومت اسلامی در برابر افکار عمومی داخلی و بین‌المللی ترسیم نمایند تا پروژهٔ غیرقانونی و غیرعادلانهٔ خود را در مورد تسلط دائمی شورای نظامی بر قدرت در الجزائر، به نحو احسن پیش ببرند.

بالأخره از واشنگتن آقای «انور هدام» با عنوان رئیس هیئت پارلمانی اعزامی از F.i.s و یکی از امضاء کنندگان دعوت به آشتی [با امضاء محفوظ] در «سنت اژیدیو» خطاب به‌پاپ پیام‌مفصلی فرستادندکه درآن چنین می‌خوانیم:

در این شرائط بسیار دشوار که در آن کلیسا و جامعهٔ مسیحی، به دنبال اعلام قتل نفرت‌انگیز کشیشان کلیسای ارتدکس: (کریستیان شرجه، لوک دوشیه، سلستن‌رینیارد، میشل‌فلوری، برونو لومارشاند، کریستف‌لوبرتن و پولسفاورمیویل، کشیشان کلیسای تیبهیرین در منطقهٔ مِدِآ از طرف جبههٔ اسلامی صلح و مسئول آن و به نام مجاهدین و ملت الجزائر عزادار است، با تأثر عمیق، خود را در غم آنان شریک می‌دانیم و خدمت شما و خانواده‌های آنان و تمامی جامعهٔ مسیحی تسلیت بسیار غمگینانه همدردی عمیق خودمان را تقدیم می نماییم. این کشیشان، عمر خود را در سکوت و تواضع گذرانیده‌اند و در میان جمعیتی که زندگی می‌کرده‌اند

توانسته‌اند احترام و توجه آنان را جلب نمایند. احترامی که این افراد از آن برخوردار بوده‌اند ناشی از عشق به خدا و در تحقق وفاداری به این آموزش قرآنی است که می‌فرماید: "از میان اهل کتاب، مسیحیان را برترین دوستان مسلمانان می‌یابی زیرا در میان آنان کشیشان و راهبانی هستند که به سوی تکبر تمایلی ندارند."[۱]
قتل این راهبان، مسئولیت F.i.s را زیادتر کرد و این حادثه نزد ما یک بی‌حرمتی به خدا و ارزش‌های معنوی و اخلاقی و سنت مهمان‌نوازی ما بود. این بار نیز همچون خواسته‌ای که در برابر تمامی جنایاتی که در الجزائر در مورد بی‌گناهان اتفاق افتاده داشته‌ایم، می‌خواهیم که واقعیت این جنایت زشت روشن گردد. ما با کمال ادب و احترام از شما می‌خواهیم ما را در تقاضای تشکیل یک کمیسیون مستقل که وضعیت این جنایات را روشن و مسؤولیت آن را به پایان برد حمایت فرمایید.

این تأسف‌آور است[۲] که مطبوعات اروپایی (شامل اکثریت روزنامه‌ها و مجلات کاتولیک) تقریباً تماماً از کنار این اطلاعیه‌ها با خاموشی و سکوت گذشتند و جانب جدا شدن از جامعهٔ مسلمین را انتخاب کردند.

---

۱. سورهٔ مائده، آیهٔ ۸۲

۲. این بود قسمتی از پیام انورهدام رئیس هیئت نمایندگی پارلمانی F.i.s و عضو هیئت نمایندگی این حزب در ملاقاتی که در روم از طریق جامعهٔ سنت اژیدیو ترتیب داده شده بود. دو سال پس از آن، روزنامه «لوموند» نتیجهٔ یک بررسی طولانی را که از سوی «هانری شیک» انجام شده بود طی مقاله‌ای با عنوان "الجزائر، چه کسی؟ راهب دیر تیبهیرین را به قتل رسانده است" منتشر می‌کند. این مقاله با مقدمه‌ای به شرح زیر می‌گوید: بررسی ما در اطراف منابع کلیسایی روم و اعضاء سابق سرویس امنیتی الجزائر نشان می‌دهد که شواهد جدید در ارتباط با علل حادثهٔ یکم اوت ۱۹۹۶ بر خلاف نظر «اسقف پی‌یرکلاوری» «اسقف‌اوران» بدگمانی را در مورد سیستم امنیتی الجزائر تأیید می‌نمایند. (لوموند ۸ـ۷ ژوئن ۱۹۹۸).

این بایکوت حتی از حرکتی که در همان زمان توسط کاردینال «لوستیجیه» انجام شده تأسف برانگیزتر است. ما شنیدیم که وی به طور بی‌سابقه و عجیبی از مسلمانان خواسته است که کینه را از دل‌های خود بیرون رانند. علیرغم آن که تلویزیون بی‌وقفه تبلیغ می‌کرد که اسلام با تروریسم مساوی است تا فشارهای وارده علیه حرکت مقاومت از سوی اشغالگران اسراییلی را در سرزمین فلسطین و جنوب لبنان توجیه کند.

در اینجا روی یکی از مهمترین عوامل سوء تفاهم که در سال‌های اخیر بین شمال و جنوب مدیترانه به وجود آمده است انگشت می‌نهیم: کشورهای اروپایی و خصوصاً آمریکا با آنکه خود را مدافع حقوق بشر معرفی می‌نمایند، از کشوری حمایت می‌نمایند که همین حقوق را نقض می‌نماید. و اسلامگرایان به طور سازمان‌یافته‌ای مورد شیطنت قرار گرفته‌اند در حالی که مسلمانان با قدرت‌های سرکوبگر و مخالف آزادی و حامی ظلم مخالفت می‌کنند. این شیطنت چهرهٔ مضحکی را که از اسلام و نقش واقعی آن در جهان، از خود جعل کرده‌اند وخیم‌تر می‌کند.

مسئولین سیاسی و دینی، خبرنگاران و به ویژه خبرنگاران تلویزیونی و همهٔ کسانی که به آنان عنوان روشنفکر اطلاق می‌گردد، هم‌اکنون مسئولیت سنگینی را بیش ازآنچه درطول قرن‌هاکه شمارزیادی ازآنان به اروپا و آمریکا اعزام شده بودند به عهده دارند تا دین و فرهنگ مسلمانان را به ما بشناسانند.

در قلب پاریس انستیتوی جهان عرب هر روزه به فرانسویان و نخبگان آنان که از قاره‌های مختلف می‌آیند این امکان را می‌دهد که غنای فکری، هنری و معنوی تمدن عربی ـ اسلامی را مورد بررسی قرار دهند، اما با این حال پیام قرآن و رسالت پیامبراکرم حضرت محمد(ص) و تفکر اسلامی سنتی و مدرن به طور تعجب‌آوری در بین عموم غربیان ناشناخته باقی مانده

است. به علاوه، این ناآگاهی آن قدر به ذهنیت‌های نادرست تاریخی و تحریف‌های رسانه‌ای امروزه وابسته شده است که می‌پندارند، می‌دانند، بدون آنکه آگاهی واقعی داشته باشند!

دهها میلیون عرب و مسلمان به آسانی به زبان فرانسه یا انگلیسی صحبت می‌کنند، فرهنگ گستردهٔ غربی را فراگرفته و زندگی سیاسی و روشنفکری کشورهای ما را مورد توجه قرار داده‌اند. چند نفر اروپایی و یا آمریکایی به جز تعدادی متخصص، آن قدر آشنایی دارند که بتوانند آگهی‌های تبلیغاتی را در تونس، قاهره، دمشق یا تهران بخوانند؟!

در این روزها تفکر اسلامی همواره به گسترش خود از این سو تا آن سوی جهان ادامه می‌دهد و ما از آن بی‌خبر مانده‌ایم.

البته در جامعهٔ اسلامی همچون کلیسای کاتولیک حرکت‌های فکری بسیار متفاوت بروز و هماوردی می‌نمایند. برخی از روشنفکران همچون «محمدارکون» و «علی‌مراد» اعتقاد راسخ بر قرائت مجدد قرآن در عین بخشیدن سهم مهمی به علوم انسانی در آن دارند. برخی دیگر همچون «طارق‌رمضان» با حفظ این سهم بر ضرورت وفاداری به الزامات اجتماعی و سیاسی تعلیمات قرآنی تأکید می‌نمایند. و سرانجام گروهی همچون «عزالدین‌گلوز» و «عبدالمجید شرفی» یا «حمید النافر» به همان اندازه به سنت، گرایش دارند که به مدرنیته می‌اندیشند.[1]

بدین‌گونه امروزه همچون گذشته تفکر اسلامی، حاضر و زنده است. بدون‌شک دربیشتر مناطق موقعیت سیاسی، مشکلات‌اقتصادی وگرایش‌های

---

۱. در مورد این مسئله، متون بسیار قابل توجهی در کتاب «گریک» «پلورالیسم و لاییسیته» می‌توانیم بیابیم که این کتاب در سال ۱۹۹۶ توسط انتشارات «بایاردپرس» [Bayard presse] چاپ شده است.

اجتماعی، کاستی‌هایی را آفریده است که ضررش به تمامی طبقات جامعه و فراتر از مرزهای ملی منتشر خواهد شد، اما تقریباً در همه جا یک کشش و جاذبه به تحقیقِ آزاد و به یک تقابل گستردهٔ اندیشه‌ها مشاهده می‌کنیم. اگر ما می‌خواهیم که قرن بیست و یکم عمق یک تلاقی واقعی بین اروپا و کشورهای جنوب را درک کند باید غربی‌ها به میزانی که تاکنون وقت نکرده‌اند و بیش از گذشته، مراقب رنسانس اسلامی جدید باشند. این رنسانس یک واقعیت بزرگ قرن خواهد بود که در حال شروع است.



از عهد قدیم تا عهد جدید

تعجب آور نیست که روابط بین مسیحیت و یهود از آغاز دشوار بوده است؛ زیرا در حالی که در اسراییل آنان منتظر «مسیح» بزرگ بودند که بتواند حکومتی را دوباره شکل دهد که هم سیاسی و هم مذهبی باشد، حضرت عیسی حکومتی را اعلام کرد که با تمام آنکه در دنیا بود فارغ از دنیا بود.

این نوید که از سوی حضرت عیسی اعلام شده بود برای اکثریت همه عصرانش آن قدر انحراف‌آمیز و اغفال کننده بود که حتی مبلغان دینی تا روز مصیبت یا به صلیب‌کشیدن عیسی وحتی پس‌از «بازگشت‌عیسی» می‌پنداشتند که «موعود آنان می‌رود تا یک سلطنت برای اسراییل دوباره بنا کند.» این همان سرخوردگی بزرگی است که از سوی دو حواری وی از جمله «قدیس لوقا» به وضع اسف‌باری برای ما نقل شده است. در انجیل لوقا آمده است:

> ما امیدوار بودیم که او همان کسی باشد که اسراییل را آزاد می‌کند، اما اینک سومین روزی است که از این مسائل گذشته است. مسیح به آنان می‌گوید: "روح بدون عقل و قلب، از درک آنچه پیامبران اعلام داشته‌اند، عاجز است. این‌طور نیست که مسیح برای تمجید

از خودش رنج کشیده باشد.»

در واقع با اعلام آمدن مسیح، عهد عتیق، رنج، محنت و شکست ظاهری آنان را مجسم ساخت. بارها پیامبران خدا با قاطعیت یادآوری کرده‌اند که «وفاداری به دستورات خداوند تنها عبارت از توسل به نام او یا تجلیل از وحدانیت او نیست تا امتیازات و فضایل انسان را ثابت کند، بلکه مهم رفتار منطبق با عدالت است.» با وجود چنین تصریحات روشنی معمولاً آن قرائتی از انجیل ترجیح داده شده که قدرت اسراییل و پیروزی وی را بر دشمنانش وعده داده است.

نخستین راهی که سنت یهودی برای تحقق این هماهنگی پیشنهاد می‌کند شکر در برابر رفتار محبت‌آمیز است. بنا بر این در اطراف مسیح بسیارند کسانی که نتوانسته‌اند پیام واقعی رسالت او را درک نمایند برای بسیاری از آنان پیام او تهدیدی در برابر عادات، حکومت و باورهایشان به نظر می‌آید. متون انجیلی مباحثات طولانی مسیح با خشکه مقدس‌ها را یادآوری می‌کند که در مقابله با آنان مسیح از پاسخ‌های خشن پروا نمی‌کند و می‌گوید:

من می‌دانم که شما فرزندان ابراهیم هستید، اما از آنجا که سخنان من در گوش شما فرو نمی‌رود شما می‌کوشید مرا بکشید. من آنچه از پدرم دیده‌ام، می‌گویم و در حالی که شما آنچه از پدرتان شنیده‌اید انجام می‌دهید. آنان در جواب مسیح به تندی می‌گویند: «پدر ما ابراهیم است.» مسیح به آنان می‌گوید: اگر شما فرزندان ابراهیم هستید کار ابراهیمی انجام دهید. پس چرا شما هم اکنون در پی قتل من هستید. من که واقعیاتی را که از پدرم شنیده‌ام می‌گویم. اگر خدا پدر شما بود مرا دوست می‌داشتید؛ زیرا من از جانب خدا

آمده‌ام نه از طرف خودم این اوست که مرا به سوی شما فرستاده است. چرا شما زبان مرا نمی‌فهمید؟ اگر من حقیقت را می‌گویم پس چرا شما آن‌را تصدیق نمی‌کنید؟ آنکه از طرف خداست به گفتهٔ خدا گوش می‌دهد. شما به این خاطر به سخنانم گوش نمی‌کنید که از سوی خدا نیستید.» یهودیان به وی پاسخ گفتند: «آیا ما حق نداریم به تو بگوییم تو یک سامری یا یک جن‌زده هستی؟» مسیح در پاسخ می‌گوید: نه من یک جن زده نیستم بلکه به پدرم افتخار می‌کنم. در حالی که شما مرا محکوم می‌کنید وانگهی من در پی تقدیس خود نیستم. بالأخره کسی هست که ببیند و قضاوت کند!»

و در انجیل قدیس متی چنین آمده است:

وای بر شما عالمان یهودی و خشکه مقدس‌های ریاکار شما که خمس عشر یک دهم نعناع را می‌پردازید در حالی که آنچه را در قانون اهمیت بیشتری دارد اهمال می‌کنید. همانند عدالت، گذشت و وفاداری. وای بر شما عالمان یهودی و خشکه مقدس‌های ریاکار شما که ظاهر جام و سینی را آراسته می‌کنید در حالی که در داخل آن پر از دستبرد و زیاده‌خوری است. وای بر شما عالمان یهود و خشکه مقدس‌های ریاکار شما که به ظاهر مهذب هستید، در بیرون به مردم جلوهٔ عدالت را ارائه می‌نمایید و در باطن آکنده از ریا و بی‌عدالتی هستید.(...) بدین سان از ابتدای تولد کلیسا، روابط بین مسیحیان و یهودیان بر یک زمینهٔ تخاصم سختی‌ها و کش‌مکش‌ها، قرار گرفته و نه تنها به یک سوءتفاهم‌های سطحی، بلکه به درستی با یک سؤال اصلی و تعیین کننده مربوط است و آن اینکه: رابطهٔ بین عهد جدید و قدیم چگونه می‌توانست و می‌بایست باشد؟ آیا دومی ادامهٔ اولی نیست؟ یا اینکه بین آن دو یک فرق واقعی و در

نتیجهٔ گسستگی‌هایی بیش از یک مکمل وجود دارد؟

به این سؤالات باید به سرعت و به طور صریح و روشن پاسخ داده شود. کسانی که در مذهب یهودی تولد یافته و شاگردان حضرت مسیح هستند می‌توانند معتقد شوند که مراد آنان [مسیح] با خود دین جدیدی را نیاورده است بلکه یک روش احیاء مجدد آیین اسراییلی را ارائه نموده است. گروهی از این فکر تبعیت می‌کردند و حتی «قدیس پطرس» رئیس حواریون به نظر می‌رسد که زمانی با این دیدگاه موافق بوده است.[۱]

ما باید قبول کرد که در برابر خصومت‌های جامعهٔ یهودی در مورد پیشگویی‌های مبلّغان مذهبی، بعد از مرگ مسیح غالباً از جانب مسیحیان با مشاجرات قلمی پاسخ داده می‌شد. در حقیقت برخی از ارزش‌ها و عظمت‌های آیین یهودی بودند که عالم مسیحیت در مورد آنها آزادی مذهب را محترم ندانسته است. مسیحیت کلیساهای ما را آباد کرده است فرهنگی افتخار آفرین را در ما دمیده است، ذخائری معنوی و اعتقادی را به ما منتقل ساخته است، اما غالباً در کنار آن با «کفار» نبرد کرده و «پیروان شیطان» را سوزانده است. در این مورد در غرب قرون وسطایی و حتی در اروپای اصلاحات و تجدد، سرنوشت یهودان همچون اقبال پروتستان‌ها و مسلمانان در بسیاری از مناطق مشکل و گاهی مصیبت‌بار بوده است.

انقلاب ۱۷۸۹ به جامعهٔ یهودی مجال داد که به شکل بهتری در فرانسه شناخته شوند. اگر چه در همان زمان کاتولیک‌های کشور ما متحمل فشارها و شکنجه می‌شدند، کشیش‌هایی که قتل عام می‌شدند، کلیساهایی که منهدم می‌گردیدند، آتش جنگ در منطقهٔ «وانده»[۲] که شعله می‌کشید. چنین شرایطی

---

۱. اعمال رسولان، ۱/۱۵

به هیچ وجه روابط یهودی ـ مسیحی را تسهیل نمی‌نمود. در قرن‌های بعد مباحثات سیاسی جاری، مسائل را هنوز هم پیچیده‌تر کرد. کاتولیک‌ها در حالی که سابقهٔ زیادی در حمایت از سلطنت داشتند به سلطنت وابسته بوده و از احزاب راست حمایت می‌کردند در حالی که بسیاری از یهودیان از جمهوری لاییک جانبداری می‌کردند و یک جمهوری که گاه به گونه‌ای سخت ضد کشیشی بود. این تعجب‌آور نیست که در آغاز این قرن روزنامهٔ «لاکروا»[1] (صلیب) که امروز نقش موفقی در روابط یهودی ـ مسیحی ایفا می‌کند یکی از نشریات بسیار ضد یهودی بود.

خوشبختانه در شهرها و قصبات ما مؤمنان در زندگی روزمرّه همچنان خود را برطبق مفاهیم سیاسی و یا احکام مبلغان دینی تطبیق نداده‌اند. در بسیاری از مناطق اروپا، مغرب و خاور نزدیک، مسیحیان و یهودیان در طول قرن‌ها در کنار هم با آرامش و تفاهم زندگی می‌نمایند. با آگاهی از آنچه این دو را از هم جدا می‌کند آنان در کار، در همسایگی و در دوستی با هم تلاقی دارند. هر یک بر مواضع خود باقی مانده و به دیگری احترام می‌نهند بدون آنکه بگذارند تحت فشار مواضع سیاسی یا مشاجره‌های عقیدتی قرار گیرند.

همانند موضعی که در برابر اسلام اتخاذ شده بود کاتولیک‌ها باید در برابر یهودیت نیز رفتاری آرام و عادلانه داشته باشند، که براساس شناخت جدی از منابع و تاریخ و فرهنگ آنان بنا نهاده شده است. بدون چنین شناختی اختلافات سیاسی امروز خطر برانگیختن یا تشدید سوءتفاهمات هولناک را به دنبال خواهد داشت.

---

1. la croix

2. vendee



اخلاقیات یهودیان

یهودیان از هر ملیت و با هر طرز تفکری که باشند «محافظه کار یا آزادیخواه» همگی در تمسک به کتاب مقدس همراه هستند خصوصاً آن قسمت از کتاب مقدس که ما مسیحیان آن را عهد قدیم می‌نامیم. در میان تمام کتب مقدس این نخستین بخش، یعنی تورات است که مقام برجسته‌ای را در سنت و آیین یهودی احراز می‌کند. لغت «تورات» معمولاً به معنی «شریعت» ترجمه می شود، اما این یک ترجمهٔ کاملاً محدود از کلمهٔ تورات است. در حقیقت تورات، ارائه کنندهٔ یک تعلیم، یک عقیده و یک دیدگاهی است که به تبعیت از آن دعوت می‌کند؛ زیرا تورات در میان نظایر خود از همه، قدیمی‌تر و حاوی واقعیات اساسی در مورد پروردگار و انسان است و یک راهنمایی برای زندگی دینی و اخلاقی، فردی و اجتماعی ارائه می‌نماید. تورات از پنج قرن قبل از میلاد حضرت مسیح همچون ضامن وحدت و پایداری ملت یهود تلقی می‌گردیده است. به همین دلیل است که این کتاب همواره قرائت، تفسیر، مطالعه و مورد تأمل واقع می‌گردیده است.

به دنبال تورات و همانند آن پیامبران و کتب آسمانی دیگر، خدای واحد را

ستایش و بت‌پرستی را نکوهش و بی‌عدالتی را در تمامی اشکالش محکوم می‌نمودند. آنان پرسش انسان و پاسخ خدا را در مورد مسائل مهم زندگی و مرگ ارائه می‌نمودند...

قانون نخستین یهودیان

آنچه را یهودیان «قانون مدون» می‌خوانند همان تورات بود که اصل آن مکتوبی بود که به طور شفاهی برای همه توضیح داده می‌شد، منتقل می‌گشت، جاوید مانده و فهمیده می‌شد. ابتداء از استاد به شاگردش بدون واسطه، مکتوب منتقل می‌گشت و سپس این سنت تعبیری، به صورت نوشته از قرن دوم تا هشتم بعد از میلاد منشاء حیات آثار معروف وسیعی با عنوان تلمود و مجموعه میدارش گردید.

پس از پایان‌یافتنِ جمع‌آوری تلمود، بزرگان اسراییل به تفسیر تعالیم تورات ادامه‌دادند تا تورات برای همیشه‌زنده وقابل‌فهم وبه‌صورت کاربردی برای معتقدان باقی بماند. در هر عصری افزوده‌هایی در مسیر سنت داشتند که بی‌وقفه برای غنای آن تلاش می‌کردند و موجب شده است که حیات آن امروز نیز همچون گذشته ادامه یابد. بنابر اعتقاد یهودی، مؤمن می‌داند که او برای پاسخگویی تمامی رفتارهای روزمرّهٔ زندگی‌اش در محضر خدا حاضر می‌گردد در حالی که خدا همواره در جهان حاضر است. در آنجا سؤالی که نزد تمامی سنت یهودی وجود دارد آن است که خدا در آنجا از من چه می‌پرسد؟ چه راهی پیش پای انسان نهاده می‌شود تا زندگی‌اش دلیلی شود بر حضور خدا در جهان؟ آنچه تورات می‌خواهد نه این است که عالم در برابر پروردگار خاضع شود بلکه به شکلی تبدیل گردد که مستعد حضور وی گردد، نه‌آنکه ازمسیر مادی خود منحرف شود بلکه راهی به‌سوی معنویت نیز در آن گشوده

گردد. راهی که تورات نشان می‌دهد، نه آن است که انسان را در جـای خـدا بگذارد بلکه می‌خواهد انسان با حفظ محدودهٔ مخصوص خود، جدا از خدا و همراه با او در مجموعه‌ای واحد حضور داشته باشد.

نخستین دیدگاهی که سنت یهودی به پیروان برای برقراری این هماهنگی ارائه می‌کند، دعای خیر یا انجام کـار نـیک [بـرَخا] است: «هـمیشه خـیر، ای جاودانه پروردگار ما، ای پادشاه جهانیان.» بدون شک این عـبارتی است کـه یهودیان در زندگی خود آن را بارها شنیده و تکرار می‌کنند. و بدین سان یهود طی نسل‌های گوناگون، اذکار ستایشی بـزرگان و اذکـار داود(ع) را بـا بـیان قدیمی خود مـی‌خوانـد، شـخصیتی کـه خـاخام‌ها خـود را در خـصائص و ویژگی‌های او خلاصه نموده‌اند.

با علم به اینکه انسان در روی زمین چیزی جز یک میهمان نیست و هر چه به دست می‌آورد از جانب خالق اوست، پس خدا را به دلیل نعمت‌های مادی و معنویش با این عبادات می‌ستاید:

همهٔ خوبی‌ها از آن تو، ای ابدی، ای پروردگار ما، ای پادشاه جهان، خالق میوه و شاخهٔ مَوْ، خیر باشی تو، ای جـاوید، پـروردگار مـا، پادشاه جهان، تو کـه مـا را در فـرمان‌های خـود سـتوده و دسـتور فرموده‌ای چراغ‌های «صبا» را روشن نـماییم. خـیر بـاشی تـو، ای جاوید پروردگار ما، پادشاه جهان، که در پیشگاه تـو هـیچ نـقصی نیست، تو که خالق تمامی آفریده‌های نیکو و درختان زیبایی، تو که شادی‌بخش فرزندان آدم هستی.

امروزه اگر چه یهودیان غیرملتزم دیگر تمام این اذکار را تکرار نمی‌کنند ولی لااقل برخی از آنها را برای لحظه‌های باشکوه زندگی خود حفظ می‌کنند. و به‌ویژه از یاد نمی‌برند روحی را که از آن به آنها دمیده می‌شود و همواره به

عنوان یکی از مفاهیم اعتقادی یهود از حیات وجود دارد. یعنی: وحدت بین مقدس و نامقدس (افلاکی و خاکی)، همکاری ضروری بین انسان و خدا به منظور تسریع در تکمیل خلقت می‌باشد.

تفکر یهودی معاصر

تفکر یهودی معاصر به اشکال مختلف در طول زمان‌ها بدین صورت تعمق یافته است: آندره نهر[1] می‌نویسد:

> قسم به تورات، نه به شیوهٔ «زاهدان»، نه به روش «روسو» نمی‌توان آنان را جامعه‌ای متهم و محکوم دانست بلکه اینها انجمن‌هایی منظم، اصلاح و تصحیح شده‌اند. بین خدا و انسان یک تفاوت اساسی وجود دارد و همچنین یک ارتباط مداوم، و به نوشتهٔ «لِوَناز»: «در یک جدل سخت است که برابری بین خدا و انسان در عین نابرابری شکل می‌گیرد.

ما هم اینک از رابطه گرم با خدا و نزدیکی ملموس با وی به قدری فاصله داریم که تکبر مأیوسانهٔ ملحدان، موجب آن می‌شود. اومانیسم (انسانگرایی) تام و خشک بر اساس یک ستایش سخت و وارونه، ستایشی منطبق با هیجان انسانی بنا نهاده شده است.

برابر سنت یهودی، عبادت، یک اثر عمیق از وابستگی به خدا را در قلب مؤمن ایجاد و ارائه می‌کند، خدایی که کاملاً جدا و کاملاً نزدیک است. هر یهودی از نوجوانی شعر اسراییل را می‌خواند. نخستین کلمات این شعر این گونه آغاز می‌گردد:

---

1. Andre Neher

بشنو ای اسراییل، جاوید خدای ماست و ذات ابدی یکتاست. ستایش برای همیشه سزاوار حکومت منزّه و مقدس او است. از صمیم قلب و روح و با تمام توان، خدای جاوید را دوست بدار.[۱]

برای آگاهی یهودیان، این متن نه تنها بر حاکمیت خداوند خالق تعالی تأکید می‌نماید، بلکه همچنین وحدت مطلق خدا، انسان و جهان را تصدیق می‌کند. و رابطهٔ وحدتی که خدا و اسراییل (بندهٔ خدا) را با هم متحد می‌سازد وحدتی که از طریق انتقال زندهٔ این آگاهی، نسل به نسل و از طریق اجراء نشان دادن حضور احکام خدا در تمامی زمینه‌ها جاودانه می‌شود. با تأملی ویژه و در حالی که اوج اقتدار دینی را در نیایش خود نشان می‌دهد و رابطهٔ ویژه‌ای که خدا را با ملتش وحدت می‌بخشد ارائه می‌کند «امیدا»[۲] ایستاده این جملات را می‌خواند:

منزهی تو ای ابدی پروردگار ما و اجداد ما، خدای ابراهیم و خدای اسحق و یعقوب، خدای بزرگ و قوی و سزاوار خشیت، خداوند عالی که رحمت خاص خود را منتشر می‌نماید. خدای آفرینندهٔ همه چیز، تو فضائل پدران روحانی را به یاد داری، و تو یک منجی به مرحمت نامت برای فرزندان آنان و نسل‌های بعدی می‌فرستی تو به زندگان از سر عشق به آنان، روزی می‌دهی تو مردگان را به رحمت خود دوباره زنده می‌کنی تو توان برخاستن می‌دهی به آن کس که به زمین افتد. تو وعدهٔ خود را در مورد آن کس که میان گرد و خاک بخوابد وفا می‌کنی. چه کسی همانند توست ای ولی قدرت، و چه کسی شبیه توست، پادشاهی که زندگان را می‌میراند و

---

۱. سفر تثنیه، ۶/۴ـ۹.

2. Amida

دوباره زنده می‌کند و صلح را پرورش می‌دهد. تو به انسان فهم می‌دهی و تو به بشریت قدرت تشخیص و دانایی می‌آموزی. منزه باد خدای ابدی که فهم عطا می‌کند. پدر ما راکه در تورات نام بردی به ما برگردان، و به لطف خود، سلطان ما را به ما نزدیک فرما. توفیق بازگشت به‌خود را دریک توبهٔ صادقانه به‌ما مرحمت فرما. منزّه باد خدای ابدی که توبه را می‌پذیرد. به شهر خود اورشلیم با رحمت باز آی همان‌گونه که وعده فرموده‌ای آن را اقامتگاه خود قرار ده. هرچه زودتر تخت داود را در آن بازسازی فرما. منزه باد خدای ابدی که اورشلیم را بازسازی می‌کند. بذری را که داود (بندهٔ تو) برافشاند به ثمر بنشان، باشد که قدرت او به مساعدت تو برتر شود؛ زیرا همیشه ما به مساعدت تو امید داریم منزه باد خدای ابدی که به صلح و آرامش عظمت بخشید.

در سرود دیگری به نام قدیس [تنزیه نام خدا] که تبعیت از ارادهٔ خدا را با امید به آمدن او روی زمین بیان می‌کند چنین می‌خوانیم:

نام عالی آفریدگار، متعالی و مقدس باد در این دنیایی که او به ارادهٔ خود آن را آفریده است. امید آنکه حکومت خود را در اسراییل و در جهان بشری هرچه زودتر و در عصر ما بر پا نماید.

نام پروردگار برای همیشه مبارک باد. این نام پاک همیشه منزه، متعالی، زیبا و بلند آوازه باد. برتر از هر تقدس و هر رحمت و برکتی و هر عبادتی که از زمین به آسمان می‌رود.

صلح آسمانی و حیات بر ما و بر تمامی اسراییل نازل باد.

آن کس که هماهنگی را در آسمان‌ها مسیطر کرده، ما و تمامی بشریت را از بارش صلح و امنیت بهره‌مند خواهد ساخت. همگی

بگویید آمین.[1]

عبادت در آیین یهود

«ایمانوئل لویناس»[2] یکی از برجسته‌ترین نمایندگان تفکر یهودی می‌نویسد که:

> نخستین جایگاه به حق در سیستم‌های مختلف یهودیت به نماز (دعا) اختصاص داده شده است، اما تا امروز «یهودیت منطقی باید بر یهودیتی که فقط بر مبنای عبادت است پیشی بگیرد. و یهودیت تلمود باید بر یهودیت زبور سبقت گیرد.

این یک تناقض تعجب‌آور و نگران کننده است که حتی باید یک چنین اظهاراتی از جهات مختلف مورد تأمل قرار گیرد. لویناس به خوبی می‌داند و از یادآوری آن واهمه ندارد که «کنیسه‌ها و مراکز برگزاری مراسم و ظاهر الفاظ دعا که شامل سایر متون مذهبی نیز می‌شود، در برگیرندهٔ جوهرهٔ حیات یهودی هستند. همان گونه که در حیات سایر ادیان دخالت دارند.»

او نیز می‌داند که «نیایش و نماز، نگهدارنده حتی یهودیتی است که امروزه چندان طالب مذهبی بودن نیست.» لکن در قرن ما و در جهان امروز، «انسانها در حالی که دارای بهترین اندیشه و عمل در عصر ما هستند، از نظراتی حمایت می‌کنند که با وجود آن و تا زمانی که حرص و طمع آنها بر حق و عدالت غالب باشد، هیچ مذهب مقدسی وجود نخواهد داشت.» به همین خاطر است که لویناس می‌نویسد:

> ما باید به حکمت یهود بازگردیم که در این حکمت آرمیده، حق

---

۱. کتاب مراسم عبادی روزانه، چاپ اتحادیهٔ اسراییلی‌های آزادیخواه، پاریس، سال ۱۹۶۸، ص ۴۴.

2. Emmanuel Levinas

دوباره بیدار خواهد شد.[۱]

چنین تأکیدی بر ابعاد خِرَدگرایانهٔ دین، تأکید کاملی است بر سنت رسمی یهود. در یک اقرار علنی از اعتقاد یهود چنین گفته شده است:

> تو سخنان تورات را به فرزندانت خواهی آموخت و در مورد آن در خانه‌ات به هنگام راه رفتن در مسیر و هنگام خواب و به هنگام بیدار شدن با آنان سخن خواهی گفت.

مطالعه و تأمل، عمدهٔ دستورات یهودیت را تشکیل می‌دهد. در عبارتی چنین می‌خوانیم: پدر و مادر همچون معلمان طبیعی فرزندان محسوب می‌شوند در حالی که با آن زندگی می‌کنند، آن را مطالعه می‌کنند فضایی دینی و عاطفی را در خانه می‌آفریدند. این یک قانون زرین خانواده‌های یهودی بوده است. زندگی روزمره و مراسم دینی و جشن‌ها، با هدف تلقین آموخته‌های والدین به‌فرزندان و برای آنکه آنان ضامنی برای انتقال هماهنگ آموزش‌های دینی و وحدت‌باشند برگزار می‌شوند. هم‌زمان بااین‌آموزش‌ها درمحیط خانه، فرزندان در محیط کنیسه‌ها و مدارس، معلوماتی تکمیلی و دسته‌بندی شده را تدریجاً دریافت می‌نمایند... این آموزش‌ها او را وادار می‌کند زمانی که به بلوغ رسید فارغ از آنکه مشغلهٔ تخصصی او چه باشد، زمانی مشخص را برای تعمیق آشنایی خود، از سنت یهودی اختصاص دهد. امروزه علیرغم ضعف آشکار و شدید انجام اعمال مذهبی خانوادگی، توسّط یهودیان گروه کثیری از آنان همچنان اعتقاد خود را به ضرورت تام آموزش و شناخت زبان عبری و دین یهودیت حفظ کرده‌اند. به همین خاطر توسط نهادهای تربیتی شبکه‌ای

---

۱. کتاب آزادی دشوار، نوشتهٔ ایمانوئل لویناس، ص ۳۴۸ و ۱۴۸.

ایجاد یا تقویت گردیده است... برای یک یهودی قرن بیستم مطالعه به اقتضای حال، و به دور از باقی ماندن بر تفکرات قدیمی، که منبع کشف گنجینه‌های ارزشمند و وسیله‌ای برای هدایت افکار و اعمال، در یک زندگی ریشه یافته درسنت و درحال حرکت به‌سوی آینده‌است، امری ضروری است.

در یهودیت همچون مسیحیت و اسلام، نیایش و آموزش میصوا (عبادت و علم) همراهند و باید همراه باشند، ـعملی منطبق بر میتذوا ـ. این واژه مشتق گرفته شده از یک ریشهٔ عبری است که به معنای دستور دادن می‌باشد. او برای عقاید یک سری دستورات و اعمال نیک را طراحی می‌کند.

واژه «میتذوا» در برگیرندهٔ تمامی انواع دستورات دینی است. سنت تلمودی حاوی حدود ۶۱۳ دستور است که تعیین کننده تمامی زمینه‌های زندگی انسان است. در بخش رابطه با خدا و رابطه با هم‌نوعان و رفتار با حیوانات و طبیعت هیچ چیز از قانونگذاری تورات در مفهوم وسیع سنت مکتوب و مسموع به دور نمانده است. این‌گونه است که از طریق تکمیل دستورالعمل‌ها، یهودی «می‌پذیرد تا مرحله به مرحله به "تصوّری از خداوند در انسان" برسد. او می‌پذیرد که خود را با تدبیر خدایی در جهت ساختن مدینهٔ فاضله که عدل و صلح در آن حاکم باشد منطبق سازد. در حالی که طبق یک فرمول شرعی او "زندگی جاوید"، را در زندگانی روزمره قرار می‌دهد.»

اخلاق یهود

در میان دستورات دینی که زندگی یهودی را روشن می‌کند برخی مربوط به مراسم نیایش و گروهی به شعائر و اعیاد، بعضی به نظام خانواده و تعدادی به خوراکی‌ها مربوط می‌شوند. دستورات دیگری نیز رابطهٔ انسان را با دیگران تعیین می‌کنند، صلهٔ رحم، ارتباط با بیگانگان، تعامل با بیوه‌گان و یتیمان،

احترام واجب به پدر و مادر و بزرگترها، ضرورت تشکیل خانواده، ضرورت انتقال راهنمایی‌هایی متقن دینی و اخلاقی به فرزندان، احترام مطلق به حیات، درستکاری و انصاف در تمامی امور، ممنوعیت دزدی، تهمت، شهادت به دروغ، اجرای عدالت در برابر همه بدون تبعیض، مهمان‌نوازی، ترحم و همیاری با همه خصوصاً در رابطه با گرفتاران از دیگر دستورات دینی و اخلاقی یهودیت است. بنا بر این باکمال موافقت با سنت منتقل شده از قرن‌ها پیش و باکمال وفاداری به تورات که تفکر یهودی معاصر بر هماهنگی اعتقادی با آن تأکید دارد «اندره نهر» می‌نویسد:

باید به دنبال عدالت دوید و هیچ مانعی نباید این حرکت را متوقف کند نه سنگر گرفتن در مأمن مقدس، نه قدرت اجرایی، نه بهانه نیکوکاری.[1]

در اینجا او به آیه‌ای از تورات استشهاد می‌کند که در همین رابطه می‌گوید:

درجستجوی عدالت هیچ استثنایی وجودندارد. کوچک و بزرگتان گوش کنید از هیچ کس نترسید؛ زیرا عدالت کاری خدایی است.[2] سیاهی‌لشگر بَدان مشو. اکثریتی راکه در پی احقاق حق خود هستند برای نابود کردن حق آنان تصمیم‌گیری مکن.[3] در مورد هم نوعانت با بیطرفی قضاوت کن.

در شرح این متون «نهر» یادآوری می‌کند که:

بر طبق تورات، عرصهٔ اقتضای عشق کاملاً گسترده است. باید روان‌پریشی‌های کینه‌توزانه را پشت‌سر گذاشت و پیشداوری‌های

۱. کتاب موسی و دستورات یهود، نوشتهٔ اندره نهر ص ۱۰۱.

۲. سفر تثنیه، ۱۷/۱.

۳. سفر خروج، ۲/۶.

اجتماعی را در هم کوبید، حلقه‌های خودخواهی را خرد کرد.

و بنا به گفتهٔ کتاب مقدس:

بدون انتقام، بدون کینه، نزدیکانت را همچون خودت دوست بدار.[۱]

همان گونه که «ایمانوئل لویناس» نوشته است:

"روابط اخلاقی به طور هم زمان جمع کنندهٔ معرفت نفس و معرفت رب است." "اخلاق، نتیجهٔ بینش خدا نیست بلکه خود بینش است." بنا بر این "هر چه من از خدا می‌دانم و هرچه می‌توانم از گفته‌های او (که همه مستدلند) بشنوم باید توجیه اخلاقی خود را بیابد." اینکه می‌گوییم: "خدا بخشنده است"؛ یعنی شما هم همانند او بخشنده باشید. "صفات خدا، خبری نیستند امری، هستند. شناخت خدا بر ما همچون دستور و به زبان عبری «میصوا» وارد می‌شود. شناخت خدا یعنی دانستن آنچه باید انجام داد."

بنا بر این ما می‌توانیم بگوییم که بر طبق آیین یهودیت، «تقوی به معنی عدالت است.» و نظریه‌ای که به خدا منتهی می‌گردد به طور مستقیم و بدون واسطه به انسان رهنمون می‌گردد. «لویناس» سی سال قبل همین نتیجه را از اعتقاد بیان نموده است آنجا که می‌گوید:

از زمان صدور این فرمان اخلاقی که اسراییلی‌های امروزی به ندرت به آن اهمیت داده‌اند، پیچیدگی‌های سخت، اما واقعی و روابط، پیامدهای مبه هم و دگرگونی‌های برداشت‌های فلسفی (که

---

۱. لاویان، ۱۸/۱۹.

هم اکنون سرگرمی خطابی ما هستند)، معنی و اثر خاصی یافته‌اند. از همین زمان است که ما می‌توانیم یک معنی خاص از عشق به خدا و حضور و آرامشی که او می‌بخشد بیابیم. دستور اخلاقی یک مقدمه برای خدا شدن نیست بلکه وصول به آن است، بقیهٔ مسائل وهم و خیال باطل است.

با مطالعهٔ این سطور چه‌طور می‌توان به‌حوادثی که تا امروز در خاور نزدیک اتفاق افتاده نیندیشید؟ برای ما مسیحیان که مکرراً متهم به تحریف انجیل شده‌ایم مجاز است که از یهودیان بخواهیم که به پیام اعلام شدهٔ یهودیت خیانت نکنند. اینک گفتگویی را به یاد می‌آورم که بین دو دوست من که یکی مسلمان بود ودیگری یهودی، برگزار شد: «یهودی ازمسلمان پرسید چرا شما همیشه مسئلهٔ فلسطین را مطرح می‌کنید مگر قرآن در این مورد امری داشته است؟ مسلمان پاسخ داد: نه، اما قرآن همواره از عدالت سخن می‌گوید.»

تورات نیز به همین اعتقاد دارد و حال که حکومت اسراییل نیز به تورات متوسل می‌شود چرا شهروندان اسراییلی به این حد نرسیده‌اند که بگویند که خیانت نکردن و وفاداری به پیام تورات این است که ما اعتراف کنیم و به حقوق ملتی که امروز از بی‌عدالتی رنج می‌برد احترام بگذاریم. به هر حال فریادها در سال‌های اخیر در مرکز یهودیت به اوج رسیده است برای یادآوری اینکه هماهنگی اخلاقی و عملی با تورات باید در تمام شرائط به جدی گرفته شود این کلیت شامل جستجوی راه حل منطقی برای خاور نزدیک نیز می‌شود. «یهوشاراش»[1] می‌نویسد:

این تنها یک بازگشت به ارزش‌های درونی اسراییل است که

---

۱. [Yehoshua rash] دانشمند یهودی که مقاله‌اش در روزنامهٔ لوموند، ۱۹ سپتامبر ۱۹۸۰ چاپ شده است.

سردمداران را برای نهادینه کردن پیشنهاد همزیستی در شرائط احترام متقابل برای تمام ملت‌هایی کـه هـمچون اسـرایـیل شـیفتهٔ آزادی و استقلال هستند یاری می‌دهد.

«اموزاز» در کتابی که بسیار سر و صدا به پاکرد به همین نکته اشاره می‌کند، کتابی با عنوان «انحطاط اخلاقی پاک نشدنی از دامن اشغالگران». او در همین کتاب، ایده‌هایی را افشا می‌کند که به اندازهٔ فضای زندگی اسـرایـیلی نـحس هستند فضایی ضدّ حقوق شهروندان هر کشوری که به آنها اجازهٔ در اختیار داشتن سرنوشت خویش را می‌دهد. او در حالی که به رعایت حقوق دیگران و به عدم سلطه و نفی هر گونه خشونت دعوت می‌کند می‌گوید: «آنچه برای ما ضروری است نه صرفاً و اساساً بازگشت جناح چپ به قدرت است.

ابتدا باید آرمان‌ها، انگیزه‌ها، قلب‌ها، منطق‌های ما تـغییر کـنند و صـفای گذشته خود را بازیابد هر چند طولانی خواهد بود، ولی رنج و مصیبت هیچ کس را معاف نمی‌کند. این هزینهٔ اجتناب ناپذیر یک اصلاح اخـلاقی است. بقیه چیزها: صلح، امنیت و جامعه گرایی پس از آن خواهد آمد.

چگونه ممکن است در هنگام قرائت این فرازها به یاد تذکراتی که منطبق براین، به‌ملت اسراییل ازطریق پیامبرشان داده‌شده نباشیم؟ آنجاکه می‌فرماید:

همواره گفته و تکرارشده است که نه قدرت برتر بودن و نه ارجاع دائمی به سنت و نه دائماً در مراکز نیایش در نمازبودن کافی نیست، بلکه باید برای «اجرای عدالت» کوشش کرد.

خواستن از یهودیان امروز که حقوق مردم فلسطین را رعایت کنند به‌معنی نفی هویت یهودیان نیست، بلکه برعکس به‌معنی آن‌است‌که آنان به‌خویشتنی که بر آن بوده‌اند بازگردند. متأسفانه ما باید شهادت دهیم که در لحظه‌ای که من

این فرازها را می‌نویسم بسیاری از اسراییلی که در میان آنان متدینان نیز ناباورانه حضور دارند همچنان مرتکب ظلم علیه ملت فلسطین می‌شوند.

در این رابطه ما می‌توانیم متعجب باشیم از رفتاری که گاهی در مرکز کلیسای غرب در مورد یهودیت انجام می‌گیرد. این ضروری و افتخار آمیز بود که پس از یک دورهٔ طولانی عدم تفاهم و تأسف‌بار شورای واتیکان و شورای جهانی کلیساها از کاتولیک‌ها، پروتستان‌ها و ارتدکس‌ها خواستند که به ایمان یهودیان و ارزش‌های اخلاقی که از آن نشأت می‌گیرد احترام بگذارند. پیشرفت‌های واقعی دراین زمینه در جوامع مسیحی در سال‌های اخیر به وقوع پیوسته است، اما می‌توانیم اظهار تأسف نماییم از اینکه احترام بایسته در برابر آیین یهودیت گاهی به یک خوش خدمتی ناپسند در برابر سیاست اسراییل می‌انجامد. سیاستی که در طول سال‌ها با پیام عدالت پیامبران کتب مقدس در تناقض بوده است.

۹

فاجعه فلسطین

زمانی که در سال ۱۹۷۵ به پاریس فرا خوانده شدم تا مسئولیت دبیرخانهٔ روابط اسلام و مسیحیت را بپذیرم، کنفرانس کلیسایی فرانسه تازه متنی را منتشر کرده بود که از دلواپسی کلیسا از تسهیل گفتگوهای یهودی ـ مسیحی الهام گرفته شده بود. هدفی که به میزان ضرورت، شرع و قانونی نیز می‌باشد، در حالی که از ابزارهای اعتقادی برای توجیه صهیونیسم سیاسی مدد می‌گرفت. در سال‌های بعد بیانیه‌های مختلف و اظهار نظرهای اسقف‌های پاریس و لیون در مورد ارتباط با اسراییل تناقض شگرفی با سکوت آنان در مورد ظلمی که به مردم فلسطین می‌شد، داشت. خوشبختانه در کلیسای غرب و خصوصاً کلیسای شرق نغمهٔ دیگری نیز برخاست که این بی‌عدالتی را افشاء می‌کرد. چگونه می‌توان از ذکر سخن اسقف «گرگوار حداد»[1] چشم پوشید، آنجاکه می‌گوید:

> وقتی به چهرهٔ فلسطینیان در اردوگاه‌های پناهندگان نگاه می‌کنم،
> چهرهٔ مسیح را در هنگامی که در بند بود به خاطر می‌آورم.

---

1. Gregoir Haddad

همان‌گونه که نمی‌توان از خاطر برد مصاحبهٔ روشن‌بینانه و شجاعانهٔ یک مسیحی ارتدکس لبنانی را که «طارق میتری»[1] نامیده می‌شد، کسی که پس از دبیری شورای کلیساهای خاور نزدیک هم اکنون مسئولیت دپارتمان روابط بین‌الأدیانی شورای جهانی کلیساها را به عهده دارد. و نهایتاً چگونه می‌توان ناشنیده گرفت فریادهای سراسقف لاتینی اورشلیم را که خود نیز فلسطینی است و بارها در سال‌های اخیر تکرار شده، اما به میزان کافی مورد توجه قرار نگرفته است! فریادهایی که ضمن آن ازانجمن‌های کلیسایی اروپایی خواسته است که محنت‌ها و آرمان‌های ملت او را بیشتر مورد عنایت قرار دهند.

در سال‌های اخیر، اعتمادی که گروه‌های مختلف در نخستین توافق اسراییلی ـ فلسطینی داشتند، اگر از بین نرفته باشد، متزلزل گردیده است. از هر سو نغمه‌ها برای افشای سیاست فشاری که از طریق نخست وزیر اسراییل «بنیامین نتانیاهو» اعمال می‌شد بلند شده است.

در سرمقالهٔ لوموند[2] می‌خوانیم:

> اگر برنامهٔ او اجراء شده بود نه تنها شامل یک بازگشت به عقب بود، بلکه یک عامل مهم برای ناکامی‌های بعدی به شمار می‌رفت. قدرت‌های بزرگ در زمانی که آنان مشغول امضای ضعف توافق‌نامهٔ اسراییلی ـ فلسطینی بودند که قرار داد «اسلو» نامیده می‌شد در ابهام سازنده نیز به سر می‌بردند. نواقص ابهامات و گنگی‌ها سزاوار این بود که راه آینده بهتر برای دو ملت سرزمین مقدس نیم باز گذارده شود. نور ضعیف امید که برخلاف همه چیزها، اندکی نور افشانی داشت به نظر می‌رسد که می‌رفت تا

---

1. Tareq mitri

۲. لوموند، ۱۰ ژوئن، ۱۹۹۶.

خاموش شود. فرمول صلح نیز به هم ریخته بود.

به دنبال این سرمقاله «نتانیاهو» وارد عمل شد. او در حقیقت در ماه‌های پس از به قدرت رسیدن، یک سیاست وحشیانه‌ای را دنبال می‌کرد که متأسفانه به وسیلهٔ تفکر غالب کشورش خصوصاً تعداد زیادی جوان حمایت می‌شد. برحسب یک نظرسنجی که توسط دانشگاه حیفا دانشکدهٔ جامعه‌شناسی کارمل، که در ماه می سال ۱۹۹۷ انجام گردید، بسیاری از دانش‌آموزان دبیرستانی اسراییلی کینهٔ خود را نسبت به اعراب اظهار می‌نمودند. درصد آنان که در سال ۱۹۷۴، ۳۲ درصد بوده است امروزه ۴۰ درصد است.

ما می‌دانیم چگونه این خشونت علیه فلسطینیان اعمال شده است. دستگیری‌های مستبدانه، ویران کردن خانه‌ها، تیراندازی کشنده در برابر بچه‌ها و ترور توسط یهودیان خیال‌پرداز و مزدور و به تعبیر یک گزارش سازمان عفو عمومی بین‌المللی «نهادینه کردن شکنجه».

دوگانگی برخورد مجامع بین‌المللی

برای ما مایهٔ تعجب است که در اروپا و آمریکا شخصیت‌ها و انجمن‌ها به سرعت نژادپرستی و ضدیت با صهیونیسم را محکوم می‌نمایند در حالی که در سکوتی چنین دراز مدت، در برابر جنایات غیرقابل قبولی که ملت فلسطین قربانی آن است فرو رفته‌اند! همچنین تعجب‌آور و تکان‌دهنده است که هشدارهای ضروری در مورد مصیبت‌ها و نگرانی‌های گذشته منتهی به افشای بی‌عدالتی‌های امروزه نگردیده است!

یکی از نمونه‌های بسیار تکان‌دهندهٔ این تناقض، بدون شک موقعیت دریافت کننده جائزه صلح نوبل است. ما می‌دانیم او با چه انگیزه‌ای جنایات

نازیسم را در کتاب خود مطرح می‌نماید. وقتی او در سال ۱۹۸۷ جائزه صلح نوبل را دریافت کرد ما یکی از کسانی بودیم که در نامه‌ای[1] به وی سؤالاتی را مطرح کردیم که در آن آمده است: آیا شما قبول ندارید که مشکلات اگر چه شکل‌های مختلف داشته باشند، اما همواره در عرف جهانی و در پنج قارهٔ دنیا یکی هستند؟ آیا شما فکر نمی‌کنید که فرزندان یهودی که ۴۵ سال پیش در واگن‌های حمل حیوانات با گاز خفه شدند، واگن‌های پُلمب شده‌ای که به طرف اردوگاه‌های «اُشوتیز»[2] و «بوشنوال»[3] حرکت می‌کردند، با دختران فلسطینی که در دیر یاسین، صبرا و شتیلا قتل‌عام می‌شوند همنوعند؟!

آیا تصور می‌کنید ترتیب اثری در مورد این نامه داده شد جز آنکه روزی تاریخ در نقل شرح حال بازماندگان واقعهٔ فلسطین خواهد نوشت: واژه‌های وحشتناکی همچون دستگیری‌های مستبدانه، زندانی کردن‌ها، ویران کردن خانه‌ها، نسل‌کشی عرب‌ها، بیرون راندن از اراضی، انتقال جمعیت، تبعید و حتی بمباران اردوگاه‌های پناهندگان به دست اینان به وقوع پیوسته است. مبارزه‌ای که همواره شما هدایت آن را در رابطه با حقوق ملت‌ها به عهده داشته‌اید و دادگاه بین‌المللی که به شما جائزهٔ نوبل را عطا کرده است، ما را وادار می‌کند، از شما بخواهیم برای یک صلح واقعی در سرزمینی که سه بار تقدس یافته تلاش نمایید. صلحی که ممکن است بر ضدبرخی اشخاص باشد، اما برای جمیع است، ولی چنین خواسته‌ها معمولاً بدون پاسخ مانده است.

---

۱. متن کامل این نامه را می‌توانید در نشریه "حضورفلسطینیان" [Presencepalestiniene] که توسط کمیتهٔ فرانسوی برای میراث فلسطینی منتشر می‌شود بجویید. در نخستین فصلنامهٔ سال ۱۹۸۷، صفحه ۲۰ تا ۲۲ امضاء کنندگان این نامه عبارت بودند از: ونیز برات (نویسنده) ژاک شاتینیه (معلم) آرماندشایالار سفیر فرانسه آلن شنل (دانشگاهی) پرفسور ژان درش (رئیس انسیتوی بین‌المللی جغرافی) سیسل گلده (سناتور) بوترس هلاک (معلم) ماری کلود (مهندس) و...

2. Auschwitz
3. Buchenwald

ما شرایطی که افرادی مثل «ژان ماری دماناش» و «ماکـزیم ردیـنسون» را وادار کرد تا مسؤولیت آنانی را که از محکوم کردن اسـرایـیل در داخـل ایـن کشور سرباز زده‌اند (در حالی که همه جا این جـنایات مـحکوم شـده بـود) یادآوری نمایند درک می‌کنیم.

سکوت مجرمانه

این سکوت همدستان جرم، آن قدر شگفت‌آور و غـیرقابل قـبول است کـه امروزه تاریخ‌نگاران (حتی مورخین اسراییلی) اعتراف کرده‌اند کـه پـیدایش حکومت اسراییل بین سال‌های ۱۹۴۷ تا ۱۹۴۹ از طریق جنایت علیه صـدها هزار فلسطینی، منفجر کـردن خـانه‌ها و اردوگـاه‌ها، نـابودکردن دارایـی‌ها و نادیده گرفتن حقّ آنان و برای زندگی در سرزمینی که قرن‌ها متعلق بـه آنـان بوده است صورت گرفته است.

همان‌گونه که ما به خوبی به نظر شما رساندیم این اظهارات که کـاملاً بـا اساطیر ملی تغذیه کنندهٔ نسل دانش‌آموز و جوان اسراییلی مـخالف است در حقیقت خیلی دورتر از آنی است که باید باشد، لکن از آنجاکه تا امروز چنین مطالبی فقط توسط نویسندگان فلسطینی مطرح می‌شده و به هـمین جـهت، جانبدارانه و کم اهمیت جلوه می‌کرد، امـروزه «تـام شِـرِوْ»[1] روزنـامه‌نگار و مورخ معروف جامعهٔ صهیونیستی می‌گوید:

> ما نباید نسبت به تعذیهٔ اسرایـیل تـوسط دشـمن بـدگمان بـاشیم. خصوصاً برعکس گذشتگان، این یک شانسی است برای اسراییل که توانسته است به وسیلهٔ محققان از مراکز آرشیو قابل وصولی که در معرض نابودی بودند بهره‌برداری کند. بدون تناقض‌گویی اینها

1. Tom segev

اسناد اسراییلی هستند که مورد استفادهٔ یک تاریخ‌نگار اسراییلی نیز قرار گرفته‌اند. و مؤکداً، اینها هستند که گزارش وقایع (خاطرات) فلسطینیان را نگه داشته بودند.

این خیلی عجیب و دشوار است که حکومت آمریکا که این قدر از حقوق بشر دم می‌زند در مورد فجایع اسراییلی‌ها ـ فلسطینیان در طول سال‌ها، شریک جرم در ستم و اشغال اراضی مقدس بوده است. در عوض این مسرت آمیز است که در وفاداری به پیام ژنرال دوگل، رئیس جمهور «شیراک» به شدت از حق مردم فلسطین برای داشتن یک دولت مستقل دفاع کرده است. این موضوع آشکارا در سفرشان به (ژِروسلم) تجربه شده است. این یک موضوع منطقی و شجاعانه بود، که متأسفانه کمتر مورد حمایت سیاستمداران چپ و راست پاریس قرار گرفت. حتی ما شاهد بودیم که برخی از شخصیت‌های دینی و فرهنگی جهان به خود اجازه دادند که رئیس جمهور را به خاطر عدم اعمال تفاهم لازم با دولت تلاویو سرزنش نمایند!

بنابراین آن موقع در فرانسه به‌ندرت صدایی برای اظهار این‌که در سرزمین مقدس ودرهمه‌جا حق وعدالت بایدگفته‌وبرقرارگرد، بلندمی‌شد. بااین‌وجود نمونه‌هایی از این حق‌گویی دیده می‌شود؛ همچون اظهارات «الن فنکل کرو»[1] که او را نمی‌توانیم به ضدیت با یهود متهم کنیم و با این حال او می‌نویسد:

امروزه یهودیان فاشیستی در اسراییل و همچنین در آمریکا و در فرانسه وجود دارند، فاشیست‌هایی که پس از سوءقصدهای حماس در اورشلیم و تلاویو در تظاهرات سازمان‌دهی شده در

1. Alain finkel kraut

میدان «تروکادرو» با پیشانی‌بندهایی حاضر می‌شوند که بر روی آن نوشته: فرایند صلح مساوی با کشتار دسته‌جمعی یهودیان در اسچوویتز (....).

همین‌ها بودند که از به رسمیت شناختن نتایج انتخابات در اسراییل به وجد آمده و شادمانی کردند. بنا بر این چگونه ما مجاز باشیم [با مشاهدهٔ این تناقضات] از فاجعهٔ اخلاقی سخن بگوییم.

خود آقای «ژرژ کیجمان»[1] که او را نیز نمی‌توانیم به دشمنی با حکومت یهود متهم کنیم ماه‌ها پیش از این، نوشته بود:

آیا باید از اسراییل قطع امید کرد؟ من با تمام وجود می‌خواهم که چنین نشود، ولی در ابتدا، این خود اسراییلی‌ها هستند که باید ما را در مورد عملکرد خود قانع نمایند.

ما باید تصدیق کنیم که در ماه‌های پس از این بیانیه، سیاسیون یهودی سرسخت‌تر شده و فرایند صلح را به خطر افکنده‌اند و علیرغم دشواری شرایط و فشارها علیه ملت فلسطین و نقض حقوق بین‌الملل توسط حکومت اسراییل در رابطه با قانون اورشلیم، مردان سیاسی ما و آنانی راکه ما، روشنفکر می‌نامیم در یک سکوت خیره کنندهٔ استثنایی و کاملاً عجیب باقی مانده‌اند!

پس از انتخابات اسراییلی در سال ۱۹۹۹ و در حالی که ما امید تازه‌ای به از سرگیری فرایند صلح بسته بودیم و این اساسی است که فریادهای حقوق بشر به روشنی حمایتشان را از کسانی که خواستار احترام به حقوق مردم فلسطین برای داشتن، یک سرزمین هستند را، در برداشته باشد، اما در کلیسای فرانسه

1. Georges kiejman

چه؟ از مدت‌ها پیش مسیحیان در کشور ما، در تلاشند که مسؤولین کلیسا را از وضعیت خاور نزدیک مطلع سازند. به‌ویژه این مهم مشغلهٔ گروه «مسیحیت و خاور نزدیک» بود که در میان این گروه که از سال‌ها پیش در پاریس تشکیل شده، نمایندگان کمیسیون فرانسوی «عدالت و صلح» و «دبیرخانه روابط با اسلام» دیده می‌شوند. ارگان‌هایی که هر یک به کنفرانس کلیسایی کشور ما وابسته‌اند، اما همان‌گونه که عالی جناب «میشل صباح»[1] نیز اخیراً اظهار تأسف کرده است، اسقفان اروپایی دیرزمانی است که در مورد مسئلهٔ فلسطین به طور شگفت‌آوری سکوت کرده‌اند! رفتارها به اندازه‌ای تأسف‌بار است که در سال‌های اخیر کلیسای شرق مکرراً از کلیسای غرب خواسته است حمایت خود را در مورد جستجوی عدالت در سرزمینی که زادگاه مسیح است اعلام نمایند.

قطعنامهٔ تشریفاتی کلیسا

در اینجا باید به قطعنامهٔ تشریفاتی که در ۲۹ سپتامبر ۱۹۹۶ توسط مسؤولین تمامی کلیساهای اورشلیم صادر شده اشاره کنیم که می‌گوید:

> در این چند روز اخیر ما راه صلیب را در پیش گرفتیم. همگی متأثر از رنج و تلخی حوادثی که اورشلیم و تمامی کشور ما را تکان داده است هستیم. حوادثی که باعث مرگ جمعی از مردم و مجروحیت صدها تن گردیده است.
>
> به عنوان مسیحی نخستین پاسخ ما در مورد این فجایع دعاست. ما به درگاه پروردگار خواستاریم که با لطف خود، به مسؤولین این کشور فهم و درک مرحمت فرماید، ما در نیایش خود سه امر مهم را

1. michel sabbah

می‌خواهیم که از متن ایمان ما به خدا فوران می‌یابد و از نتیجهٔ تجربهٔ کلیسا در این کشور از دو هزار سال قبل نشأت می‌گیرد با صدای بلند، خاطرنشان کنیم:

۱ـ صلح و امنیت در کشور ما حکمفرما نخواهد بود اگر بر پایهٔ عدالت مستقر نگردند. ما اعتقاد داریم خداوند، خدای عدالت و راستی است او ظلم و ستم را قبول ندارد، بلکه همهٔ ما را (به عنوان اعضای جامعهٔ بشری ـ اعم از عرب و یهود) برای انجام عدالت و دوست‌داشتن راستی دعوت می‌کند. خداوند، سلطه و تکبر قدرت‌ها را بر نمی‌تابد. ایمان ما، ما را مطمئن می‌سازد که تمامی تلاش‌های سران حکومت‌ها برای برقرار کردن صلح که براساس عدالت و دوستی نباشد محکوم به ناکامی و فاجعه است. صلح با زور اسلحه تحمیل نمی‌گردد. وحشیگری به امنیت نمی‌انجامد. ثبات به واسطهٔ بی‌عدالتی و امتناع از احقاق حقوق دیگران برقرار نمی‌شود. عدالت باید نخستین چیز باشد و سپس به دنبال آن صلح می‌آید صلحی که به امنیت می‌انجامد. ما مسیحیان این احساس را داریم که چهرهٔ حکومت اسراییل برای صلح کثیف و نامناسب است. شعارشان این است که «ابتدا امنیت و سپس صلح» چنین چهره‌ای عدالت را کنار می‌گذارد و هیچ‌گاه صلح را به همراه نخواهد داشت. همان‌گونه که پیامبر خداوند حضرت عیسی(ع) فرمود: ثمرهٔ عدالت، صلح است و عدالت فراهم‌کنندهٔ آرامش و امنیت دائمی است.

۲ـ ایمان ما به ما می‌آموزد که در حق حیات بین انسانی و دیگری فرقی نیست. از دیدگاه خداوند فرقی بین یهودی و فلسطینی نیست و تفاوتی بین عرب و خارجی وجود ندارد، به عنوان معتقدان به خدای واحد ما به روشنی اعلام می‌کنیم که همه باید

تحت قانون واحد زندگی کنند.

ما از حکومت اسراییل می‌خواهیم در سیاست خود فرهنگ قانونی و حقوقی واحد را اتخاذ نماید. فلسطینیان نیز باید همچون یهودیان از حقوق منطقی در کشور خود برخوردار باشند. این تنها راه، برای بهره‌گیری از صلح است.

بلافاصله حکومت اسراییل بذر خصومت و خشونت را می‌کارد و بدینسان مسؤولیت گسترش دشمنی را در مقابل ملت خود به عهده می‌گیرد. ما قاطعانه از حکومت اسراییل می‌خواهیم اشغال سرزمین‌ها را متوقف نماید و زمین‌های اشغال شده را به صاحبان قانونی آن برگرداند و ویران کردن خانه‌ها را متوقف، زندانیان را آزاد و موانع جاده‌ها را بردارد و به تمامی توافقات امضاء شده احترام بگذارد. ما به حکومت اسراییل اخطار می‌کنیم تونلی را که اخیراً گشوده است مسدود و از هرچه موجب تحقیر و سرزنش ملت فلسطین می‌گردد پرهیز نماید و با فلسطینیان به طور صحیح اخلاقی رفتار نماید فلسطینیانی که خواستار یک زندگی آزاد، با وقار در کشور و سرزمین خود هستند.

این بیانیهٔ رسمی می‌افزاید:

اورشلیم بیش از هرچیز هم اکنون یک اولویت است و سرزمینی است که مرکز درگیری و کلید صلح است. به محض آنکه محاصرهٔ اورشلیم شکسته شود، به محض آنکه فرمانروایی به دو قسمت تقسیم شود، اورشلیم پایگاه صلح خواهد گردید، اما اگر اسراییل بر حاکمیت انحصاری خود اصرار کند و به یهودی‌کردن این سرزمین ادامه دهد، اورشلیم هیچ گاه روی صلح را نخواهد دید. صلحی تحمیلی به وسیلهٔ آتش، صلحی مصنوعی و موقت خواهد بود. بنا

بر این ما از یک اورشلیمی ستایش می‌کنیم که باز و مرکز دو حکومت باشد. شهری که الگوی همزیستی مسالمت‌آمیز بین دو ملت فلسطینی و اسراییلی باشد و بدینسان اورشلیم یک سمبل واقعی رسمی و تسامح بین سه دین اسلام، یهودیت و مسیحیت خواهد گردید.

با توجه به همین نگرانی برای بازگرداندن عدالت و حق در سرزمین مقدس بود که به ابتکار شورای کلیساهای شرق در سال ۱۹۹۶ کنفرانسی در بیروت برگزار گردید که در آن مسؤولین مسلمانان و مسیحیان شرکت داشتند. در این ملاقات، سندی از سوی حکومت واتیکان در بین شرکت کنندگان منتشر شد که در آن می‌خوانیم:

مشکل سرزمینی اورشلیم از سال ۱۹۶۷ وقتی که یک قسمت از شهر که عمدهٔ مراکز مقدس از دیدگاه سه دین توحیدی در آن قرار دارد از طریق نظامی اشغال و ضمیمهٔ سرزمین اسراییل شد، هر لحظه روشن‌تر و سخت‌تر می‌شود.

واتیکان همواره می‌خواسته است که این مشکل سرزمینی به شیوه‌ای منصفانه و از طریق مذاکره برطرف شود. واتیکان به این مسئله به عنوان مسئلهٔ چند متر یا چند کیلومتر سرزمین که هدف درگیری هستند نگاه نمی‌کند، بلکه به خود اجازه می‌دهد یک قضاوت اخلاقی در مورد موقعیت موجود داشته باشد.

این واضح است که تمامی نزاع‌های سرزمینی دارای ابعاد اخلاقی هستند؛ همچون حق اجتماعات ملی خودجوش، حق حفظ فرهنگ سنتی، حق همگانی تساوی در برابر قانون و توزیع منابع و حق مصونیت برای انتخاب اعتقاد و دین.

روابط واتیکان با اسراییل

در رابطهٔ با آنچه مربوط به موقعیت سرزمینی اورشلیم می‌شود، رفتار واتیکان ضرورتاً متناسب خواهد بود با رفتار جامعهٔ بین‌الملل که خلاصهٔ آن بدین شرح است: قسمتی از شهر که از طریق نظامی در سال ۱۹۶۷ اشغال شده و ملحق به سرزمین اسراییل گردیده و به عنوان پایتخت اسراییل اعلام شده است یک سرزمین اشغالی است، و تمامی تدابیر اسراییلی که قدرت یک متخاصم اشغالگر راگسترش دهد بنابر قانون بین‌المللی خنثی و کأن لم‌یکن است. به‌ویژه که این موضعگیری از طریق قطعنامهٔ شمارهٔ ۴۷۸ سازمان ملل در ۲۰ اوت ۱۹۸۰ بیان شده است که اعلام می‌کند که حکومت اسراییل بر اورشلیم ملغی و کأن لم‌یکن است و از سفارت‌های موجود در این سرزمین می‌خواهد از آنجا منتقل شوند.

این قابل توجه است که وقتی واتیکان نمایندگی خود را نزدیک دولت اسراییل گشود آن را در تلاویو یعنی همان مکانی که محل اکثریت سفارتخانه‌هاست افتتاح نمود.[1] اگرچه گروهی از اقدام واتیکان در مورد برقراری روابط دیپلماتیک با اسراییل حتی قبل از آنکه موافقتنامهٔ «اسلو» ثمرات مورد انتظار خود را ارائه نماید، انتقاد داشتند، اما اقدام واتیکان‌که همواره الحاق اورشلیم‌را به‌حکومت اسراییل موردانکار قرار داده و می‌دهد امری است که موردستایش تمامی اعراب، مسیحی و مسلمان قرارگرفته است. همان‌گونه که بیانیهٔ منتشر شده در سال ۱۹۹۶ در کنفرانس بیروت به این مسئله گواهی می‌دهد، که در آن آمده است:

> ما حاکمان دینی جهان عرب، از مسلمان و مسیحی در گردهمایی بیروت از تاریخ چهاردهم تا هفدهم سال ۱۹۹۶ گرد هم جمع

---

۱. خبرنامهٔ رسمی، کاتولیک، ۴ اوت ۱۹۹۶، شمارهٔ ۲۱۴۳.

شده‌ایم به خاطر مصیبت‌هایی که بر اورشلیم و مردم و سرزمین مقدس آن وارد شده است و سربازان لبنانی که از این بلا سربلند و متحد بیرون آمده‌اند. ما از شورای کلیساهای خاورمیانه و گروه کاری عرب برای گفتگوی اسلام و مسیحیت تشکر می‌کنیم که ما را دعوت به گردهمایی کردند تا سخن واحدی را به گوش تمام مردم و حکومت‌ها (چه دور و چه نزدیک) برسانیم، این فریاد ملت ما، (دینداران عرب، مسلمان و مسیحی) است که از یک تاریخ مشترک منتشر و به یک آیندهٔ مشترک برای همکاری طنین‌انداز است. مسئلهٔ اورشلیم برای ما اساسی است. و برای این مسئله، مرتکب خلاف نمی‌شویم. آن را هیچ کس نمی‌تواند به نام خود مصادره نماید. همهٔ ما به اورشلیم، متعلق هستیم. به وسیلهٔ آن ما با هم پیوستگی عاطفی نزدیک داریم. غیرت دینی ما تا آن زمان که اورشلیم در اسارت است، آرام نمی‌گیرد اورشلیم یعنی مردم آن، این فلسطینی‌ها هستند که در آنجا زاده شده‌اند از آن زمان که اورشلیم وجود داشته و از نسل‌های بی‌شماری قبل از این. ارتباط آنان با این سرزمین هیچ گاه قطع نشده و هیچ سرزمین دیگری را به عنوان پایتخت خود، جز این شهر نمی‌شناسند جدا از وابستگی تاریخی خویش، آنان هیچ گاه هویت خود را باز نخواهند یافت مگر در این سرزمین.

امروز این ملتند که در رنجند، و زندگی آنان بازیچهٔ دیگران است. از سرزمین خود طرد و تحقیر شده‌اند و سرزمین آنان مصادره گردیده است. دلسوزی ما برای آنان ما را به اتخاذ یک موضع مشترک فرا می‌خواند. مشکل آنان مشکل ماست. این موضوع مقتضی راه حلی است که حاکمیت عرب و بازگرداندن اورشلیم به فلسطین را مجدداً برقرار کند؛ زیرا اورشلیم قلب فلسطین است و

هیچ راه حل سیاسی نباید آن را از ملتش جدا نماید.
اورشلیم میراث و هویت فلسطین است. این سرزمین‌های مقدس برای ملتی که در آنجا خدا را در عبادت و مراسم خود را در مسافرت‌های زیارتی و در پارسایی برپا می‌دارند، زنده می‌ماند. بدون این مردم، مکان‌های زیارتی تبدیل به موزه می‌شوند تا مکان‌هایی برای عبادت.
گردهم جمع شوید تا از اورشلیم دفاع کنیم. ما به‌گونه‌ای محسوس به دلیل مسائلی که اسراییل بر ما تحمیل کرده است نگران هستیم. مسائلی همچون محروم کردن مردم از سرزمینشان بدون هیچ مبنای قانونی، جلوگیری اصولی از حق ساخت و ساز برای ساکنین فلسطینی، منع دائمی رفت و آمد آزاد به شهر، محدود کردن فلسطینی‌ها در برخورداری از حق آزادی بیان، تداوم تغییر بافت جمعیتی از طریق آوردن استعمار خارجی و طرد فرزندان این کشور. تمامی این اعمال، مبانی اخلاقی و موافقتنامه‌های بین‌المللی را نقض می‌کند. که باید بدون تأمل، متوقف گردد.
در قسمتی از تعهدمان نسبت به حوادث اورشلیم ما از تمامی مسلمانان و مسیحیان جهان دعوت می‌کنیم تا از حقوق مردم فلسطین حمایت نمایند. ما از تمامی کلیساها و سازمان‌ها و ارگان‌ها و ارگان‌های مسلمانان می‌خواهیم در مورد آزادی اورشلیم حساس باشند و از هیچ تلاشی برای حفظ احترام تمامی افراد و برای برقراری عدالت دریغ ننمایند.

این دردآور است که مشاهده کنیم این دعوت هیچ بازتابی در هیئت استعفان اروپایی نداشته است. از ترس رسانه‌های غربی بیش از آنکه به فکر اظهار تأسف از اشتباهات گذشته باشند، نگرانند که خود مرتکب خلاف

دیگری نشوند و اکثر سخنگویان کاتولیک و پروتستان در کشور ما و کشورهای همجوار در سال‌های اخیر موفق به حفظ «آزادگی‌معنوی» خود نشده‌اند که به آنان اجازه دهد تا در این سرزمین مقدس با عدالت رفتار کنند.

من در این مسیر تجربیاتی داشته‌ام که صرفاً یکی از خاطراتم را در اینجا بیان می‌کنم:

تعقیب نویسندگان علیه اسراییل

در فردای تهاجم اسراییل علیه لبنان در سال ۱۹۸۲، «من»، «رژه گارودی»[1] و «پاستور ماتیو»[2] در روزنامهٔ لوموند متنی را با عنوان «پس از قتل عام لبنان» یا «تهاجم اسراییلی» درج نمودیم. این مقاله عکس‌العمل شدیدی را از سوی کمیتهٔ بین‌المللی بر ضد نژادپرستی و یهودی‌ستیزی برانگیخت و آنان علیه ما اقامهٔ دعوی نمودند، لکن در دادگاه بدوی خواستهٔ آنان رد شد. سپس در شعبهٔ یازدهم دادگستری پاریس تجدید نظر شد. در جلسهٔ مورخهٔ یازدهم ژانویه ۱۹۸۴ این دادگاه نیز تشخیص داد که مقاله ما ربطی به تحریک نژادپرستی ندارد، بلکه از سیاستی که توسط یک حکومت اجرا می‌شود و از ایدئولوژی الهام‌بخش این مبانی، انتقاد قانونی می‌نماید. و بدینسان نمایندگان مدعی تصمیم گرفتند پروسه را از طریق دادگاه نقض حکم دنبال نمایند و این دادگاه صلاحیت خود را برای دخالت در پرونده رد و نهایتاً حق را به ما داد. در چنین شرایط دشواری، حمایت برخی از دوستان وفادار موجب تسلی من گردید. اینان عبارتند از: الیویه کلمان[3]، پی یرامانوئل[4]، اسقف ایه[5]، رئیس مؤسسهٔ

---

1. Roger Garaudy
2. Pasteur mathio
3. olivier clement
4. Pierre Emmanuel
5. Eyt

کاتولیک پاریس، کشیش پی‌یر تولا[1] از انجمن عدالت و صلح، کشیش میشل سورن[2]، از دبیرخانهٔ روابط اسلام و مسیحیت، لکن رفتار برخی از اسقف‌ها و متدینین مسیحی برای من، یک ناکامی غیرقابل تحمل بود.

نگران کننده‌تر از این، عکس‌العملی بود که کتاب رژه گارودی در سال ۱۹۹۶ با عنوان اساطیر مؤسس دولت اسراییل برانگیخت. که از سوی اکثر کتابفروشی‌های اروپایی تحریم شده بود و متهم به تجدید نظرخواهی و ضد یهودی گردیده بود و از سوی مطبوعات مورد هتاکی قرار می‌گرفت. گارودی از سوی برخی از دوستان، که حتی در تمامی نظراتش با وی موافق نبودند، مورد حمایت قرار گرفت. در حالی که آنها در مورد این حادثه قضاوت قابل قبول‌تری نداشتند. در میان این لشکرکشی کینه‌توزانه علیه مردی که فقط یک سؤال واقعی را در جامعهٔ غرب مطرح کرد. در میان حمایتگران وی «کشیش پی‌یر»[3] که خود او نیز متذکر شده بود، مظالمی که از سوی یهودیان در اروپا اعمال می‌شود نباید موجب فراموشی بی‌عدالتی‌هایی بشود که در فلسطین اعمال می‌گردد. اینک نوبت این کشیش معروف فرانسوی بود که به ناسزاگویی و لجن کشیده شود. نه فقط از طریق خبرنگاران و روزنامه‌نویس‌های هوادار بلکه حتی از طرف روشنفکرها و سیاسیونی که ما انتظار دیگری از آنان داشتیم، رفتاری که خانم «ژنه وی یو دوگل»[4] مسؤول بلند پایهٔ کلیسای جهانی را وادار کرد چنین بگوید: بی ادبی به «کشیس پی‌یر» مردی که تمامی عمر خود را وقف دفاع از ضعیفان کرده است غیرقابل قبول است، هنگامی که تنها ماندن ایشان را در پیمان الیزه ژانویهٔ گذشته دیدم بسیار آزرده خاطر شدم. این کار از طرف معدود افرادی که در اطراف ایشان بودند،

1. Pierr Toulat
2. Michel serain
3. Abbe pierre
4. Genvieve De Gaulle-Anthonioz

بسیار ناشایسته است.

تأسف‌بارتر از این در همین ارتباط بدون شک رفتاری بود که «کاردینال لوستیژه»[1] سر اسقف پاریس داشت. در حالی که برای ابراز موضع نظر خود روزنامهٔ «لوتریبون ژویو» را انتخاب کرد و از طریق آن نکوهشی را متوجه «کشیش پی‌یر» کرد که با این تیتر در روزنامه درج شد. «تعرض به سیاست اسراییل» و لگدمال شدنِ صهیونیسم و یهود.» یک چنین خلطی از جناب کاردینال اسقف پاریس بین «ضد یهودی» و «حمایت از مردم فلسطین» که مکرر تکرار شده، به نظر من به همان اندازه تعجب‌آور و تأسف‌بار است که مواضع واتیکان در خصوص این مورد برایم روشن است. واتیکان مردم را هم به احترام در برابر یهودیت و هم عدالت در سرزمین مقدس فرا می‌خواند. چند هفته پس از مشاجرات قلمی علیه «کشیش پی‌یر» برخی از افراد متعصب تا آنجا پیش رفتند که از رئیس جمهوری درخواست کردند نشان «شریون دوتور» آبِ پی‌بر را پس بگیرند.

جستجوی یک مرد در اورشلیم

در نامه‌ای از یک دوست مسلمان فلسطینی که به دلیل شرکت در مقاومت به زندان افکنده شده بود، چنین می‌خوانیم:

> در میان کوچه‌ها و میدان‌های اورشلیم همه جا بگردید ببنید اگر شما مردی را پیدا کردید که درستکار و در پی وفاداری باشد در این صورت من مردم آن را می‌بخشم. چنین مردی مطمئناً وجود دارد. برای ما مسلمانان او همیشه زنده است. او تنها موجودی است که این افتخار را دارد که جوهری انسانی و جوهری خدایی داشته

1. Lastiger

باشد. امنیت از جانب او می‌رسد. او «مسیح» فلسطینیان زجر کشیده است. و ما را متحد خواهد ساخت. نشانه‌های او در میان شما در بین ما آشکار و حاضرند. به پیام‌های خداوند بنگریم. تمامی موحدان باید بکوشند که هرچه بیشتر عدالت و محبت روی زمین گسترش یابد.

این جوان مسلمان می‌افزاید:

اما من در شرایطی که فعلاً هستم نمی‌توانم کار مهمی بکنم. خیلی می‌خواستم تا به عنوان عضوی مفید در برنامه‌ای برای رهایی انسان‌ها و اخوت ملت‌ها، شرکت کنم. تنها تسلی خاطر من دعاست و من همان را انجام می‌دهم، که او گفته است: ای جاودانه صبحگاهان تو صدای مرا می‌شنوی! من به درگاه تو نیایش می‌کنم و منتظر خواهم ماند، من منتظرم.

در اندیشهٔ دوستی، که این سطور را برایم نوشت و به یاد دیگرانی که چون او «رنج را برای عدالت» تحمل می‌کنند من می‌توانم امروز برخلاف جهت آب و باد، امکان و ضرورت یک دیدار معنوی واقعی در بین تمامی کسانی که نام خدا را می‌برند و در پی استقرار خواست او هستند تصدیق نمایم.

خلاصه‌ی سخن

جستجوی عدالت

اگر در بین کتب مقدس یهودیت، مسیحیت و اسلام یک پیام وجود داشته باشد، حتماً این پیام «عدالت» است. خداوند عادلان را دوست دارد. او می‌خواهد که در این دنیا عدالت برقرار گردد. او از موحدان دعوت می‌کند تا برای آزادی و خوشبختی تمام انسان‌ها حسّاس باشند. خصوصاً برای کسانی که در معرض خطر فراموش شدن، طرد و لگدمال شدن در چنبرهٔ حوادث زندگی یا شرارت انسان‌ها هستند. کتب آسمانی همواره چهره‌هایی را افشا می‌کند که در عین ادعای ایمان برتر و مراقبت از فرهنگ، ضعفاء را پایمال کرده و چهرهٔ معصوم و مظلوم به خود می‌گیرند.

این تأکیدی که دائماً در کتب مقدس در مورد رابطهٔ بین ایمان به خدا و جستجوی عدالت شده است، مطمئنم که دلیل قاطعی است بر این که می‌توان و باید یک گفتگوی واقعی بین ادیان وجود داشته باشد. گفتگویی که ما در کلیسا و جاهای دیگر از آن سخن می‌گوییم. بدون شک یکی از واقعیات اساسی قرن بیست و یکم است که دربرگیرندهٔ روابطی است که پیش از این بین قاره‌ها وجود داشته و ناشی از بیداری معنوی است که در شکل‌های

مختلف و تقریباً همه جای در جهان پیدا شده است. این یک فاجعه است که به نام تسامح و بدون تکیه گاه نظری و سابقۀ تاریخی، ما یک «جهان‌سازی دینی» مبهم را پذیرفته‌ایم که ساختۀ احساس و کم و بیش صوفیگیری است. اگرچه این نیز بسیار بد است که به بهانۀ وفاداری به دین و جامعۀ دینی خویش، پیروان یک دین، میراث معنوی سایر ادیان را حتی بدون آنکه از آن آگاهی داشته باشند، تحقیر و بی‌اعتبار می‌کنند. این مسئله در قرن‌های گذشته بارها اتفاق افتاده است و با نگاهی به آن دوران می‌توان فهمید که نوع ارتباط بین مردم و فرهنگ‌ها با آنچه امروزه اتفاق تکرار می‌شود، اما آنچه کمتر بخشودنی است این است که امروزه اگر ما بخواهیم در رابطه با تمدن‌های بشری کسب اطلاع کنیم امری است بسیار آسان.

به همان اندازه که به اعتقاد ما چند آیینی یا نوآیینی - به شکل تهاجمی یا مرموزانه - ضد پیام واقعی پیامبران توراتی، انجیلی و قرآنی است ما راضی نیستیم که از هر یک از اینها قرائتی سطحی داشته باشیم. رفتاری که پیروان ادیان در رابطه با سایر ادیان به آن دعوت شده‌اند این است که ابتداء پایبندی خود را به اصول، دستورات و ارزش‌های اعتقادی و معنوی جامعۀ خود حفظ نمایند؛ زیرا تنها در صورت شناخت عمیق و ریشه‌ای معارف و حقایق اعتقادی و به کارگیری آنها است که خواهند توانست دیدی روشن و بدون ترس نسبت به ادیان دیگر داشته باشند.

در این صورت به آسانی خواهند توانست تعصب خود را کنار گذاشته و یک احترام عمومی به سایر آیین‌ها داشته باشند. با تلاش برای شنیدن قبل از حرف زدن و با جستجو برای فهمیدن قبل از قضاوت کردن، موفق خواهد شد تا نسبت به سایر معتقدان جایگاه ایمان خود را به خدا بسنجد. در این صورت او خواهد توانست تفاوت‌های واقعی بین نظریه‌های مسیحیت، یهودیت و

اسلام را بیابد. و همچنین شناخت تفاوت‌های موجود بین سه نظریهٔ توحید و سنت‌های معنوی در آفریقا و آسیا برایش ممکن خواهد بود. او همچنین مشترکات معنوی و اعتقادی را که موجب وحدتی عمیق بین تمام معتقدان به این که خدا خالق ماست و با ما از طریق پیامبران سخن گفته است، درک خواهد کرد.

این تحقیق، معتقدان را به مسیری هدایت خواهد کرد که بدانند چگونه می‌توانند پاسخ بهتری را برای دعوت خدایی ارائه بدهند، همین‌طور چگونه عدالت را به‌عنوان شرط ایجاد صلح دراین‌دنیا نه‌فقط به‌نفع همکیشان خویش بلکه برای تمامی انسان‌ها چه موحدان و چه غیرموحدان، گسترش دهند.

برای مسیحیان، یهودیان و مسلمانان این تعهد در کارهای این جهان اختیاری نیست. ایمانی که در انسان، تحرک ایجاد نکند، ایمان حقیقی نیست. مطمئناً این خطر وجود دارد که تعهدات اجتماعی به این منتهی گردد که از دین یک ایدئولوژی بسازند تا با سوء استفاده از نام خداوند به توجیه رفتارهای غیرقابل قبول، اقدام نمایند. تاریخ مردمان و حتی واقعیات به این معنی گواهی می‌دهد. آری، ویژگی‌های سیاسی، شرایط فرهنگی و پیش داوری‌های اجتماعی سایه می‌افکند و گاهی تا مرز نابودی تمام ابعاد وجودی، نیایش شخصی و ملاقات با پرودرگار پیش می‌رود. این وسوسه، هولناک است، اما یک مهلکهٔ دیگری همانند آن وجود دارد که عبارت است از: «تصوّف خشک» که نسبت به حقایق عالم و فجایع زندگی بی‌تفاوت است. فقط برای آنکه مثالی آورده باشیم: آیا این جدی و قابل قبول است که مسیحیان، یهودیان و مسلمانان دور هم جمع شوند و «برای صلح در اورشلیم دعا کنند»؟ اگر آنان ساکت بمانند، در برابر رفتاری که چندین سال با مردم فلسطین می‌شود شریک در جرم باشند.

برخورد با پدیده‌ها و کسب اطلاع صحیح از آنها، افشاء شیّادان، تذکر بی‌وقفه به اینکه سخن از صلح بدون کوشش برای برپایی عدالت هیچ‌گونه کارآیی ندارند، و در نهایت و در آن سوی تعارضات ـ جستجوی راه‌هایی برای مصالحه وظیفه‌ای است که باید تمامی انسان‌ها برای آن تلاش نمایند و به قول شاعر «چه آنان که به عالم بالا اعتقاد دارند و چه آنان که اعتقاد ندارند»، اما «آنان که به خدا ایمان دارند» خوب می‌دانند که کشور پادشاهی خداوند به این دنیا منحصر نیست. آنان نیز می‌دانند که جهادی که پاکان در تمامی ادیان آن را رهبری کردند، «جهاد معنوی» یا «جهاد اکبر» جهاد با نفس است. تطهیر قلب هیچ گاه به پایان نمی‌رسد در این جهاد، مؤمنان دعوت می‌شوند تا در سایهٔ هدایت خداوند با معرفت زندگی کنند تا واقعاً آزاد باشند.

در زمان‌های مختلف و در موقعیت‌های تاریخی کاملاً متفاوت: سه شخصیت بزرگ که برای من عزیز هستند راه جهاد امید و آرزو را به ما نشان داده‌اند: «ژان دارک[1]» که به شدت آسیب‌پذیر و در عین حال به شدت نیرومند در برابر قضاوت بود، «موزار[2]» انسانی والا و خدایی و «ژنرال دوگل[3]» که در عرصهٔ افتخارات عظیم، دست برتر را در صحنه‌های مختلف داشت. هر سه قهرمان، هر یک به نحوی برای مواجهه با مقامات کلیسایی مشکل داشتند نه به خاطر موقعیت دشوار آنان بلکه به خاطر نفهمی و کینه‌توزی آنان که معمولاً بی‌خاصیت یا ترسو بودند. معمولاً آنان با مردان و زنان مؤمن و آزادهٔ مسیحی ملاقات می‌کردند اگر من از هر سه در یک جا یاد کنم به این خاطر است که زندگی و پیام آنان نشان می‌دهد که ایمان به خدا و وفاداری به مسیح و تعلق به کلیسا می‌تواند در شکل‌های کاملاً متفاوت و در عین حال پذیرای تمامی آنچه در جهان عظیم و زیباست باشد.

---

1. Jenne darc
2. Mazart
3. General de Gaulle

مسیحی‌بودن به معنی غیرانسان یا فوق انسان‌بودن نیست، بلکه به معنی انسان بودن و واقعاً آزادبودن، همراه با مسیح با او متحد شدن است.

* * *

در این قسمت متن نامهٔ ارسالی به اسقف «ویلان» و مسؤول کنفرانس کلیسایی را که در تاریخ چهارم آوریل ۱۹۸۳ ارسال گردیده است به عنوان ضمیمه می‌آورم.

پدر،

شما حتماً مسائل مربوط به پروندهٔ اقامهٔ دعوی «انجمن بین‌الملل ضد نژادپرستی» را علیه چند نفر از جمله «پاستوراتین ماتیو» و این جانب که به دنبال مقاله‌ای که ما در روزنامهٔ لوموند در ماه ژوئن گذشته در محکومیت بمباران اسراییلی که هزاران لبنانی و فلسطینی را به کام مرگ برد منتشر نمودیم صورت گرفته شنیده‌اید. این انجمن ما را متهم نموده که ما مقاله‌ای منتشر نموده‌ایم که حاوی مطالب نژادپرستانه و ضد صهیونیسم است. دادگاه مربوطه در تاریخ هفدهم مارس گذشته قضاوت کرده که آنچه ما نوشته‌ایم مجاز نبوده و ادعای انجمن، علیه ما رد شده است.

من از شما پدر گرامی عذرخواهی می‌کنم که به خاطر این مسائل، مزاحم شما می‌شوم، اما به نظر من ذکر آن ضروری است؛ زیرا کمیتهٔ کشیشی برای یهودیت در همین رابطه گزارشی ارائه کرده که در آن دلایل محکومیت ما را ذکر کرده است. این گزارش که کاملاً جانبدارانه علیه ما تهیه شده تنها سند رسمی‌اش اظهار نظر کمیتهٔ کشیشی فرانسه است که در جریان دادگاه ارائه شده است.

خوشبختانه دادگاه منطقی‌تر از این گزارش کمیتهٔ کشیشی برخورد کرده است؛ زیرا دادگاه «انجمن ضد نژادپرستی» را بی‌پایه اعلام کرده است، اما من باید به شما پدر محترم بگویم که این حادثهٔ

دلخراش، برای من یک مصیبت دردآور بوده است و دردآورتر اینکه «پاستورماتیو» که همراه من در دادگاه حاضر شده بود در همان زمانه نامه‌ای از «ژاک موری» «مسؤول فدراسیون پروتستان‌های فرانسه» دریافت کرده بود که حاوی پیام بسیار گرمی در حمایت از او بود و هم‌زمان با گزارش کمیتهٔ کشیشی در رابطه با یهودیت به دادگاه ارائه گردید.

تسلی‌بخش من در این روزهای سخت حمایت‌هایی بود که هفتهٔ گذشته «رم» از «اسقف جادو[1]» مسؤول دبیرخانهٔ روابط با غیرمسیحیان که خود نیز عضو آن هستم و «اسقف ایه[2]» رئیس انیستیتوی کاتولیک پاریس که من در آن تدریس دارم و پدر سورَن جانشین من در دبیرخانهٔ روابط با اسلام و آقای «اولیه کلمان[3]» مسؤول انجمن نویسندگان متعهد صورت گرفت که همگی به نفع من در این مورد شهادت دادند، اما این اقدام، که تنها متن رسمی کشیشی فرانسه که به دادگاه ارائه شد یک اتهام جدی علیه کسانی باشد که به نفع هزاران قربانی بی‌گناه لبنانی و فلسطینی سخن گفته‌اند، مرا غرق ماتم کرد.

ما عمیقاً معتقدیم که همان‌گونه که ژان پولس دوم ما را دعوت کرده، ما باید برای یک آشتی واقعی بین تمامی موحدان (مسیحیان، یهودیان و مسلمین) تلاش کنیم. وانگهی من جوانب مختلف این مسئله را گسترش داده‌ام، و مقالاتی که من در ماه گذشته در روزنامهٔ لوموند و هفته‌نامهٔ «فرانس کاتولیک» منتشر کرده‌ام بر این مسئله گواهی می‌دهد، و شخصیت‌هایی نیز همچون «آقای لویه کلمان» رئیس انجمن نویسندگان متعهد، «آقای ژاک نانت» رئیس انجمن

---

1. jadot

2. Eyt

3. Alivier clement

برادری ادیان ابراهیم، این را تأیید می‌کند. در واقع من عضو دو انجمن هستم که سال‌های متمادی در ارتباط با دیالوک و آشتی بین مسیحیان، یهودیان و مسلمانان کار می‌کنند.
اما همان‌گونه که حضرت پاپ فرموده‌اند: صلح واقعی و پایدار در خاورمیانه نزدیک نخواهد بود اگر ما حقوق همه را ملاحظه نکنیم. که شامل حق مردم فلسطین برای داشتن یک میهن نیز می‌گردد. در همین ارتباط به خود اجازه می‌دهم پدرم که از شما تقاضا نمایم دستور فرمایید شورای دائمی کشیشی فرانسه سطح آگاهی‌های خود را در مورد خاور نزدیک بالا ببرد خصوصاً از منابع گوناگون، و آنچه که امکان بیشتری برای اجرای رهنمودهای پاپ و واتیکان در مورد مشکل فلسطینی‌ها و ساختار اورشلیم «این شهر مقدس» در مورد گفتگوی اسلام و مسیحیت فراهم می‌آورد.
در مورد تمامی این مسائل من مکرراً فرصت گفتگو با کشیش میشل سورن از دبیرخانهٔ روابط با اسلام، و کشیش «پی‌یرتول» از کمیسیون، عدالت و صلح، را داشته‌ام. عمیقاً آرزو می‌کنم که شورای دائمی کشیشی به دقت سخن آنان را در مورد خاور نزدیک و گفتگوی مسیحیت گوش کند.
در این هفتهٔ مقدس که ضمن آن ما عشق به پروردگار را دوباره در درون پرورش داده‌ایم از خدا خواسته‌ایم که به رحمت خویش این مصیبت را به آرامش نشاند. از او می‌خواهم که ما «کارگزار صلح» و «تشنهٔ عدالت» باشیم گرچه مطمئناً در نگرانی‌های مقام متبوع شریک هستم؛ زیرا این حادثه، کلیسا را با فاجعهٔ «خاورنزدیک» درگیر خواهد کرد.
ضمن دعا خواهش دارم احساسات محترمانه و خاضعانهٔ مرا بپذیرد.

نمایه